



هوشنگ ناظمی (امیر نیک آیین)

تولد: مهر ماه ۱۳۱۰

شهادت: شهریور ۱۳۶۷

واژه نامه

••

سیاسی و اجتماعی

•

فهرست واژه‌ها

به ترتیب الفبا

شماره صفحه

مدخل

- ۱- ابژکتیویسم..... ۹
- ۲- آپارتاید..... ۱۰
- ۳- اپورتونیزم..... ۱۰
- ۴- اپوزیسیون..... ۱۱
- ۵- آپولیتیزم..... ۱۲
- ۶- اتحاد مقدس..... ۱۳
- ۷- ارتجاع..... ۱۴
- ۸- آریستوکراسی..... ۱۵
- ۸۰ - آژیتاسیون (م ۳۸).....
- ۹۶ - اساسنامه (م ۴۷).....
- ۱۶- استعمار..... ۹
- ۱۰- استراتژی و تاکتیک..... ۱۸
- ۱۱- استعمار..... ۲۰
- ۱۲- اشکال مبارزه..... ۲۳
- اعتصاب (م ۴۶)..... ۹۳
- ۱۳- افکار عمومی..... ۲۵
- ۱۴- اقتصاد سیاسی..... ۲۷
- ۱۵- الیگارشسی..... ۳۰
- ۱۶- امپریالیسم..... ۳۲
- ۱۷- امتیاز..... ۳۶
- ۱۸- آنارشیزم..... ۳۷
- ۱۹- اندیویدوالیزم..... ۳۸
- ۲۰- انترناسیونال اول، دوم و سوم..... ۴۰
- ۲۱- انترناسیونالیسم پرولتری..... ۴۶
- انتقاد و انتقاد از خود (م ۴۷)..... ۹۸
- آنتی سمیتیزم (م ۷۷)..... ۲۵۶
- ۲۲- انضباط حزبی و دموکراسی حزبی..... ۵۰
- ۲۳- انقلاب..... ۵۱
- ۲۴- انقلاب فرهنگی..... ۵۴
- ۲۵- انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر..... ۵۷

- ۲۶- انکیز یسیون ۶۱
- ۲۷- اومانیسیم ۶۲
- ۲۸- ایدئولوژی ۶۳
- ۲۹- بایکوت ۶۵
- ۳۰- برابری ۶۵
- ۳۱- برده‌داری ۶۷
- ۳۲- بلانکیسم ۶۸
- ۳۳- بورژوازی ۶۹
- ۳۴- پارلمان و مبارزهٔ پارلمانی ۷۲
- تنش‌زدایی (م ۴۳) ۹۱
- ۳۵- پاسیفیسم ۷۵
- ۳۶- پایه و روینا ۷۶
- پدرشاهی (م ۸۹) ۱۷۸
- ۳۷- پرولتاریا ۷۹
- ۳۸- پروپاگاندا و آژیتاسیون ۸۰
- پلنوم (م ۴۷) ۹۷
- پلوتوکراسی (م ۱۵) ۳۲
- تاکتیک (م ۱۰) ۱۸
- تبلیغ (م ۳۸) ۸۰
- ترویج (م ۳۸) ۸۰
- ۳۹- تحت‌الحمايه ۸۲
- تظاهرات (م ۴۶) ۹۴
- ۴۰- تئوری ۸۳
- ۴۱- جنبش آزادی‌بخش ملی و همزیستی مسالمت‌آمیز ۸۴
- ۴۲- جنگ ۸۷
- ۴۳- جنگ سرد ۹۱
- ۴۴- جهان‌بینی ۹۲
- ۴۵- چندملیتی‌ها ۹۳
- ۴۶- چند نوع از فعالیت‌های توده‌ای ۹۳
- ۴۷- چند واژه مربوط به زندگی حزبی ۹۵
- ۴۸- حزب ۱۰۰
- ۴۹- خرده‌بورژوازی ۱۰۳
- ۵۰- دکماتیسیم ۱۰۴
- ۵۱- دماغوژی ۱۰۵
- ۵۲- دموکراسی ۱۰۷

- ۵۰ - دموکراسی حزبی (م ۲۲).....
- ۵۳- دولت.....
- ۱۰۹.....
- ۵۴- دیکتاتوری پرولتاریا.....
- ۱۱۱.....
- ۵۵- دیوار چین.....
- ۱۱۴.....
- ذهنی (م ۷۹).....
- ۱۵۹.....
- ۵۶- رادیکالیسم.....
- ۱۱۵.....
- ۵۷- راسیسم.....
- ۱۱۵.....
- رعیت (م ۸۴).....
- ۱۶۸.....
- ۵۸- رفرم.....
- ۱۱۷.....
- رفرمیسم (م ۵۸).....
- ۱۱۸.....
- ۵۹- رفرم ارضی.....
- ۱۱۹.....
- روبنا (م ۳۶).....
- ۷۶.....
- ۶۰- رویونیسم.....
- ۱۲۰.....
- روابط تولیدی (م ۱۰۶).....
- ۲۱۱.....
- رهبری (م ۴۷).....
- ۹۹.....
- ۶۱- ژئوپلیتیک.....
- ۱۲۳.....
- ۶۲- سانترالیسم دموکراتیک.....
- ۱۲۴.....
- ۶۳- ستون پنجم.....
- ۱۲۶.....
- ۶۴- سرمایه‌داری.....
- ۱۲۷.....
- سرف - سرواژ (م ۸۴).....
- ۱۶۸.....
- سرود انترناسیونال (م ۲۰).....
- ۴۵.....
- ۶۵- سطح زندگی.....
- ۱۳۱.....
- ۶۶- سکتاریسم.....
- ۱۳۳.....
- ۶۷- سندیکا.....
- ۱۳۴.....
- ۶۸- سوسیالیسم.....
- ۱۳۶.....
- ۶۹- سوسیالیسم واقعاً موجود.....
- ۱۴۰.....
- سوپژکتیویسم (م ۷۹).....
- ۱۶۱.....
- ۷۰- «سه دنیا» (تئوری مائوئیستی).....
- ۱۴۰.....
- ۷۱- سه جریان عمده ضدامپریالیستی.....
- ۱۴۱.....
- ۷۲- سیاست.....
- ۱۴۵.....
- ۷۳- سیستم انتخاباتی.....
- ۱۴۷.....
- ۷۴- شخصیت، نقش و کیش آن.....
- ۱۴۸.....
- شعار (م ۴۶).....
- ۹۵.....
- ۷۵- شمشیر داموکلس.....
- ۱۵۱.....
- ۷۶- شوینیسم، کسموپولیتیسم، میهن‌پرستی.....
- ۱۵۱.....

- ۲۱۱..... - شیوه تولید (م ۱۰۶).....
- ۱۵۴..... ۷۷- صهیونیسم.....
- ۱۶۴..... - صورت‌بندی (م ۸۱).....
- ۱۵۶..... ۷۸- طبقه.....
- ۱۵۹..... ۷۹- عینی و ذهنی.....
- ۱۶۱..... ۸۰- فاشیسم.....
- ۱۶۴..... ۸۱- فورماسیون اجتماعی - اقتصادی.....
- ۱۶۵..... ۸۲- فارمر.....
- ۱۶۵..... ۸۳- فرهنگ.....
- ۱۶۷..... ۸۴- فئودالیسم.....
- ۱۷۱..... ۸۵- کاپیتولاسیون.....
- ۹۹..... - کادر (م ۴۷).....
- ۱۷۳..... ۸۶- کارگر کشاورزی.....
- ۱۵۲..... - کسمپولیتیس (م ۷۶).....
- ۱۷۴..... ۸۷- کشورهای غنی - کشورهای فقیر.....
- ۱۸۲..... - کلکتیویسم (م ۹۰).....
- ۱۷۷..... ۸۸- کمپلکس نظامی - صنعتی.....
- ۷۱..... - کمپرادور (م ۳۳).....
- ۱۷۷..... ۸۹- کمون اولیه.....
- ۱۷۹..... ۹۰- کمونیسم.....
- ۴۳..... - کمیترن (م ۲۰).....
- ۹۷..... - کنفرانس (م ۴۷).....
- ۹۶..... - کنگره (م ۴۷).....
- ۱۸۴..... ۹۱- کولاک.....
- ۱۸۴..... ۹۲- لاتیفوندايست.....
- ۱۸۸..... - لنینیسم (م ۹۶).....
- ۱۸۵..... ۹۳- لومپن پرولتاریا.....
- ۱۸۷..... ۹۴- لیبرالیسم.....
- ۱۸۸..... ۹۵- لیدر.....
- ۱۷۸..... - مادرشاهی (م ۸۹).....
- ۱۸۸..... ۹۶- مارکسیسم - لنینیسم.....
- ۱۹۰..... ۹۷- مک کارتیسم.....
- ۱۹۱..... ۹۸- ماکیاولیسم.....
- ۱۹۱..... ۹۹- مالتوسیانیسم.....
- ۱۹۲..... ۱۰۰- مانیفست.....

- ۱۹۳..... ۱۰۱- مبارزه حزبی
- ۱۹۵..... ۱۰۲- مبارزه طبقاتی
- ۲۱..... - مترویل (م ۱۱)
- ۹۴..... - میتینگ (م ۴۶)
- ۹۵..... - مرامنامه (م ۴۷)
- ۱۵..... - مرتجع (م ۷)
- ۲۱..... - مستعمره (م ۱۱)
- ۱۹۹..... ۱۰۳- مسئله ارضی
- ۲۰۱..... ۱۰۴- ملت و مسئله ملی
- ۲۰۵..... ۱۰۵- ملی کردن
- ۲۰۹..... ۱۰۶- مناسبات تولیدی و نیروهای مولده
- ۲۱۱..... ۱۰۷- میلیتاریسم
- ۱۵۳..... - میهن پرستی (م ۷۶)
- ۱۶۳..... - نازیسم (م ۸۰)
- ۲۰۵..... - ناسیونالیزاسیون (Nationalisation) (م ۱۰۵)
- ۲۱۳..... ۱۰۸- ناسیونالیسم
- ۲۱۵..... ۱۰۹- نواستعمار
- ۲۱۸..... ۱۱۰- وضع انقلابی
- ۲۲۱..... فهرست مضامین واژه‌ها.

۱ - ابژکتیویسم (Objectivisme)

ابژکتیویسم یا عینی‌گرایی، نگرشی است یک‌جانبه و مطلق‌گرایانه و بنابراین، محدود و مخدوش به روند شناخت انسان و محصول آن. این طرز فکر معتقد است که شناخت علمی باید در سرحد خودِ فاکت‌ها و اشیاء (اُبژه) و آنچه عینیت دارد متوقف گردد و نمی‌تواند و نباید به ارزیابی انتقادی و به استنتاج جانبدار، حزبی و ایدئولوژیک منجر شود.

ابژکتیویسم مدافع یک نوع «بی‌طرفی» در علم است که گویا بالاتر از طبقات و منافع طبقاتی قرار دارد؛ چیزی که در واقع غیرممکن است. ابژکتیویسم مرزهای خرد انسانی را محدود می‌کند و طرح مسائل اجتماعی و نتیجه‌گیری‌هایی را که از جهان‌بینی ناشی شود، غیرعلمی و غیرمنطقی می‌داند و آن را ذهنی (سوبژکتیو) می‌نامد. در واقع ابژکتیویسم و سوبژکتیویسم دو روی یک سکه‌اند و علی‌رغم تفاوت ظاهری، پیوندی نزدیک دارند، زیرا هر دو مطلق‌گرایانه با روند شناخت برخورد می‌کنند. ابژکتیویسم - عینی‌گرایی - را نباید با قضاوت عینی (ابژکتیو) اشتباه کرد. قضاوت عینی به معنای آن است که پیش‌داوری‌ها و تمایلات و آرزوهای خود را به هنگام بررسی و نتیجه‌گیری و قضاوت وارد حساب نکنیم و فقط به واقعیت موجود و به فاکت‌های عینی به طور همه‌جانبه و در تمامیت آن توجه داشته باشیم. چنین روشی درست است و محصول شناخت ما مطابق با واقع است. ولی ابژکتیویسم (عینی‌گرایی) به بهانه عینیت و با مطلق کردن آن، هر گونه برخورد طبقاتی را نفی می‌کند و هر گونه نتیجه‌گیری ایدئولوژیک از بررسی‌ها را منکر می‌شود. ابژکتیویسم عملاً روند تکامل تاریخ را که ثمره فعالیت انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی و طبقات و قانون‌مندی‌های مربوط به آن است نفی می‌کند. مارکسیسم معتقد است که جانبداری مغایر با علمیت و عینیت نیست، بلکه برعکس، هر یک دیگری را ایجاب می‌کند.

اهمیت این مسئله در علوم اجتماعی و در مبارزه اجتماعی فراوان است.

۲- آپارتاید (Apartheid)

این واژه انگلیسی یکی از اشکال و حشیانه تبعیض نژادی را بیان می‌کند و در اصل عبارت است از: سیاست تبعیضی که نژادپرستان کشور جمهوری آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاه‌پوست بومی و هندیان آن کشور اعمال می‌کنند.

از نظر لغوی به معنای «مجزا و جدا نگه داشتن» است. آپارتاید یعنی جدا نگه داشتن افراد متعلق به نژادهای غیرسفید، مجبور کردن آنها به اقامت در محلات و استان‌های خاص، محروم کردن آنها از کلیه حقوق سیاسی و امکان تحصیل و پیشرفت. در مناطقی که سیاه‌پوستان مجبور به اقامت در آن می‌شوند و حق خروج از آن را ندارند، حداقل امکانات زندگی نیز موجود نیست. بر اثر مبارزه مردم و همچنین اقدامات دول سوسیالیستی و دول کشورهای آسیایی و آفریقایی، رسماً آپارتاید غیرقانونی شناخته شد و سازمان ملل متحد قطعنامه‌های چندی علیه آن تصویب کرد، و آپارتاید را نقض صریح و خشن حقوق بشر دانست. ولی بر اثر سیاست دول امپریالیستی که خود ریشه و سرچشمه نژادپرستی و استثمار و نواستعمار هستند، همچنان این شیوه ضدانسانی و خشن تبعیض نژادی حکم فرماست.

۳- اپورتونیزم (Opportunisme)

این واژه در مفهوم وسیع خود به معنای موضع‌گیری فاقد اصولیت و فاقد استحکام از نظر ایده‌ای و اخلاقی است؛ موضعی که به مقتضای دگرگونی اوضاع و احوال و از هر طرفی که باد بیاید عوض شود و تغییر جهت دهد. معنای مشخص این واژه در سیاست عبارت از روشی است که: موضع طبقاتی و اصولیت و استحکام آن را ترک گفته و در عمل به منافع پرولتاریا و زحمتکشان خیانت می‌کند. اپورتونیزم نتیجه تسلیم عناصر ناستوار در جنبش

کارگری در برابر ایدئولوژی بورژوازی است. اپورتونیسیم منافع طبقه کارگر را تابع و فرع منافع سرمایه‌داری قرار می‌دهد و از مبارزه طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی دست می‌کشد، و به این ترتیب، به رفورمیسم و اداره‌کننده امور سرمایه‌داری منجر می‌شود. اپورتونیسیم ضربه‌های مهلکی به کار سازمان‌دهی نبرد طبقاتی وارد می‌کند، چرا که سمت‌گیری درست و اصولیت و قاطعیت را از آن می‌گیرد.

نمونه‌های بارز اپورتونیسیم عبارتند از: روش رهبران انترناسیونال دوم و هم‌اکنون رهبران احزاب سوسیال دموکرات.

۴ - اپوزیسیون (Opposition)

در جامعه سرمایه‌داری به گروهی از افراد یک جامعه که با سیاست دولت، در جزء یا کل، موافق نیستند، اپوزیسیون (مخالف) می‌گویند. اپوزیسیون می‌تواند به دلایل مختلفی اعلام شود که گاه بی‌پایه است و گاه اصولی، به ویژه در پارلمان‌های کشورهای سرمایه‌داری. این واژه، حزب یا گروهی از احزاب را نشان می‌دهد که در دولت شرکت ندارند و برنامه دیگری را پیشنهاد می‌کنند. در این صورت، البته اپوزیسیون می‌تواند بر شالوده تضاد طبقاتی نباشد و فقط مربوط به جنبه‌های غیراساسی مسائل کشوری، یا ناشی از نارضایی از شخصیت‌ها یا سهمی باشد که از حکومت به این یا آن حزب و گروه رسیده است.

در مکانیسم دموکراسی بورژوازی، اپوزیسیون یک عنصر ضرور است و تجربه نشان داده است که حذف اپوزیسیون، به هر طریقی انجام شود، منجر به اتخاذ سیاست راست‌گرای افراطی و در نهایت امر، فاشیسم می‌شود. احزاب انقلابی کارگری در جوامع سرمایه‌داری نمایان‌گر واقعی اپوزیسیون اصولی و قاطع نسبت به سیاست بورژوازی هستند.

۵- آپولیتیسیم (Apolitisme)

یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست، خودداری از شرکت در جریان سیاسی، سر باز زدن از اتخاذ مشی صریح سیاسی. این واژه از ریشه پولیتیک به معنای سیاست و پیشوند «آ» با مفهوم نفی ترکیب شده است. لاقیدی و بی‌اعتنایی نسبت به حیات سیاسی و احتراز از آن عمده‌اً در رژیم‌های سرمایه‌داری بین توده‌های مردم رواج داده می‌شود. عدم شرکت در امور سیاسی و عدم توجه به حیات اجتماعی و سیاسی، علل و انگیزه‌های مختلف دارد:

اول) زمامداران کشورهای سرمایه‌داری سعی می‌کنند با همه وسایل توده‌ها را در عقب ماندگی ایدئولوژیکی نگاه دارند، و توجه آنها را از مسائل میهن و اجتماع خود، به مطالب به کلی فرعی و زندگی روزمره و مسائل شخصی منحرف سازند.

دوم) به خاطر سرخوردگی برخی اقشار از سیاست دولت‌ها و احزاب حاکم، و وعده‌های تو خالی آنها، و سپس عمل نکردن بدانهاست. سوم) این روش همچنین از طریق اعمال فشار به شکل ممنوع کردن شرکت در سیاست برای اقشار خاص اجتماعی به زور اجرا می‌شود. چهارم) گاه آپولیتیسیم بهانه‌ای برای سیاست‌بازان حرفه‌ای است تا توده‌های عقب مانده را که از بند و بست‌های سیاست‌مداران به جان آمده‌اند، جلب کند.

لاقیدی نسبت به سیاست و مسائل میهنی و طبقاتی و اجتماعی کاملاً به سود محافل زمامدار مرتجع ضد خلقی است. زیرا زحمتکش‌ان را از نبرد به خاطر خواست‌های خود، از مبارزه طبقاتی، از شرکت در تعیین سرنوشت خود دور می‌کند. در حقیقت، نمی‌توان در جامعه زندگی کرد و در سیاست مداخله نداشت. عدم توجه به امور سیاسی خود کمک به سیاست محافل حاکمه ضد خلقی است و عملاً به یک سیاست مُضِرّ، به یک سیاست بد، به یک سیاست ارتجاعی مُبدل می‌شود.

۶- اتحاد مقدس (Sainte Alliance)

این یک اصطلاح رایج در مباحث اجتماعی و سیاسی است و مقصود از آن، دسته‌بندی و ساخت و پاخت گروهی برای اجرای سیاستی در جهت خلاف مصالح ملی و ترقی خواهانه است. مثلاً می‌گوییم امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی و جانبداران آن‌ها می‌خواهند در خاورمیانه و نزدیک، اتحاد مقدسی (مرکب از قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاع محلی) علیه نهضت‌های آزادی‌بخش ملی ایجاد کنند. یا می‌گوییم کودتای ۲۸ مرداد را اتحاد مقدس ارتجاع داخلی کشور ما و امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی و سازمان‌های جاسوسی آن‌ها به راه انداخت. از این مثال‌ها معلوم می‌شود که در اینجا کلمه «مقدس» دارای آن مفهوم مقدس و پاک نیست، بلکه برعکس ناپاکی زد و بند و ارتجاعی بودن دسته‌بندی را می‌رساند. علت رواج این اصطلاح آن است که در اوایل قرن گذشته [نوزدهم] عبارت اتحاد مقدس نام سازمانی بود که پس از سقوط ناپلئون توسط امپراتوران و سلاطین آن وقت اروپا ایجاد شد و هدفش سرکوب نهضت‌های انقلابی و آزادی‌طلبانه در اروپا بود. سازمان موسوم به «اتحاد مقدس» ماه سپتامبر سال ۱۸۱۵ در پاریس رسماً تشکیل شد، و در آن تزار روسیه، امپراتور اتریش و پادشاه پروس شرکت جستند. سپس تقریباً کلیه سلاطین و تاجداران اروپا که حافظ نظام فئودالی و اشرافی و مخالف هر گونه تحول دموکراتیک و استقلال‌طلبانه بودند به این اتحاد مقدس پیوستند. حتی انگلستان هم اگرچه رسماً به این سازمان نپیوست، ولی اصول آن را تأیید می‌کرد و علناً از سیاست آن طرف‌داری می‌کرد. مبتکران و رهبران عملی این سازمان ارتجاعی، و به‌هم‌پیوستگی سیاه‌ترین نیروهای موجود زمان، مترنخ صدر اعظم اتریش و الکساندر اول تزار روسیه بودند. اتحاد مقدس هر چند سال یک بار کنگره تشکیل می‌داد و تدابیر لازم را برای سرکوب خلق‌ها و نهضت‌های انقلابی اتخاذ می‌کرد. هزاران تن استقلال‌طلب و آزادی‌خواه اسپانیایی، ایتالیایی، یونانی و غیره قربانی روش‌های خونین و ارتجاعی اتحاد مقدس شدند. سران اتحاد مقدس، مداخلات نظامی خود و سرکوب

نهضت‌های انقلابی را همواره با عبارت **جلوگیری از اشاعهٔ ائتلاف** توجیه می‌کردند. بالاخره در نتیجهٔ تضادهای داخلی بین سلاطین و امپراتوران عضو سازمان، و بین منافع طبقات حاکمهٔ آن‌ها، از قدرت اتحاد مقدس کاسته شد. انقلاب سال ۱۸۳۰ در فرانسه و سپس موج انقلاب‌های عظیم و پی در پی سال‌های ۱۸۴۸-۴۹ در اغلب کشورهای اروپایی برای همیشه شیرازه‌های اتحاد مقدس را از هم گسیخت و آن را نابود کرد.

۷- ارتجاع (Reaction)

در مفهوم سیاسی، این واژه یعنی **مخالفت با پیشرفت اجتماعی** به معنای مبارزهٔ طبقات و اقلیت در حال نابودی و زوال علیه ترقی جامعه است. سیر جبری تاریخ و مبارزهٔ توده‌ها، جوامع بشری را به سوی رشد و ترقی می‌برد و اقلیت و طبقاتی را که صاحب امتیازهایی در دوران مربوطه هستند و با سیر آتی جامعه مخالفند و می‌ایند وضع موجود را حفظ کنند، به نابودی حتمی محکوم می‌کند. چنین است نابودی برده‌داران و سپس فئودال‌ها و پس از آن سرمایه‌داران، که هر یک در دوران تاریخی معین خود، مطابق با سطح رشد نیروهای مولده، محکوم به زوال می‌شود. اما این طبقات برای حفظ منافع استثمارگرانهٔ خود، برای حفظ امتیازها و موجودیت خود، با ترقی جامعه در تضاد واقع می‌شوند و با پیشرفت اجتماعی مخالفت می‌ورزند، و مظهر آن مناسبات تولیدی فرسوده‌ای می‌شوند که به سدی در راه تکامل جامعه بدل شده است.

بنابراین **ارتجاع** یعنی دفاع از نظام فرسوده و محکوم به نابودی، یعنی مخالفت با ترقی و پیشرفت. ارتجاع گاه به شکل جبر و اختناق خونین و ترور جمعی تودهٔ مردم جلوه‌گر می‌شود، و گاه در سیمای افکار و عقاید پوسیده و کهنه، با تکیه بر عادات و عقب‌ماندگی‌های فرهنگی علیه اندیشه‌های ترقی خواهانه مبارزه می‌کند. ارتجاع به شکل تشدید ستم بر توده‌های زحمتکش

از نظر اقتصادی و سیاسی، و بر ملت‌هایی که از حقوق خود محروم شده‌اند، یا به شکل سرکوب نهضت انقلابی که جامعه را به جلو می‌راند تظاهر می‌کند. در عصر امپریالیسم در کشورهای جلو افتاده از نظر صنعتی، فاشیسم و میلیتاریسم جلوه‌های ارتجاع هستند. مرتجع به کسی می‌گویند که روش خصمانه‌ای با هر چه مترقی، نو، بالنده و پیشرو است داشته باشد، و برای حفظ یا احیای مجدد نظام فرسوده و پوسیده، یا افکار کهنه و عقب مانده کوشش نماید.

۸- آریستوکراسی (Aristocratie)

این واژه به معنای اشرافیت است، و معمولاً آن قشر و دسته‌ای را نشان می‌دهد که دارای امتیازهای فراوان هستند، از ثروت و نفوذ برخوردارند، صاحب مقام‌های عالی هستند، و چه بسا که به اصل و نسب خود نیز برای حفظ این امتیازها می‌بالند. در اصل، واژه آریستوکراسی، آن قشر بالایی در پایان جامعه کمون اولیه را معین می‌کرد که صاحب درآمد و ثروت شدند، یا از اعقاب سران قبیله و فرماندهان و سایر صاحبان نفوذ بودند. لذا آریستوکراسی یا اشرافیت در دوران جوامع دودمانی - پادشاهی پدید می‌شود. در جامعه برده داری واژه آریستوکراسی مخصوص ثروتمندترین خانواده‌های برده‌دار و صاحب اراضی وسیع بود. در جامعه فئودالی آریستوکرات به اشراف صاحب زمین‌های فراوان و درباریان متنفذ، اعیان و صاحبان مقام‌های عالی در دستگاه دولتی می‌گفتند، که همه این امتیازها نیز ارثی بود.

نخستین انقلاب‌های بورژوازی از جمله علیه آریستوکراسی متوجه بودند که در بعضی از کشورها دست آن‌ها را از قدرت سیاسی کوتاه کردند؛ و در بسیاری از کشورهای دیگر، دو طبقه استعمارگر، یعنی بورژوازی و فئودال‌های آریستوکرات، به توافق و تفاهم رسیدند و در حکومت شریک شدند. در جریان تکامل جامعه سرمایه‌داری، بسیاری از آریستوکرات‌ها خود را با شرایط جدید تطبیق دادند و به سرمایه‌داران بزرگ مبدل شدند.

اینک در مباحث اجتماعی لفظ آریستوکرات به معنای عام قشر فوقانی صاحب امتیاز و نفوذ از یک طبقه یا از گروه‌های اجتماعی که از حقوق و امکانات ویژه‌ای برخوردارند به کار می‌رود. عبارت آریستوکراسی کارگری اصطلاحاً درباره‌ آن قشری از کارگران در کشورهای سرمایه‌داری به کار می‌رود که از سودهای بسیار کلان انحصاری سهمی می‌برند و از توده کارگری جدا و مَحْمُولِ نفوذ ایدئولوژیکی و سیاسی سرمایه‌داری در بین پرولتاریا هستند.

۹- استثمار (Exploitation)

واژه استثمار از ریشه «ثمر»، و معادل فارسی آن «بهره‌کشی» است، و در مباحث اقتصادی و اجتماعی به معنای استفاده و بهره بردن از کار کسی دیگر است. معنای علمی استثمار چنین است: به دست آوردن مجانی محصول کار یک فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسایل تولید است. در اصطلاح اقتصادی استثمار یعنی گرفتن محصول کار اضافی، و بعضی اوقات حتی قسمتی از کار لازم. معمولاً هنگام به کار بردن این اصطلاح می‌گویند استثمار فرد از فرد. استثمار ویژه همه جوامعی است که در آن طبقات متخاصم وجود دارد. افراد یک طبقه، طبقه حاکم، که صاحب وسایل تولید هستند، افراد طبقات دیگر را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهند و از ثمره رنج آن‌ها گنج بر می‌دارند. پس علت استثمار عبارت است از مالکیت خصوصی بر وسایل تولید. ولی اشکال استثمار، وابسته است به خصلت آن مناسبات تولیدی که در جامعه حاکم است.

بهره‌کشی از فرد دیگر ملازم با وجود بشر نیست، و از آغاز پیدایش جامعه بشری موجود نبوده است و جاودانی نیز نخواهد بود. استثمار در نخستین صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی (یعنی کمون اولیه) وجود نداشت و تنها در مرحله تلاشی این دوران پدید گشت. پیدایش استثمار معلول این عوامل بود: تکامل نیروهای مولده که منجر به تقسیم اجتماعی کار شد، پیدایش اضافه

محصول، به دنبال آن‌ها مالکیت خصوصی و تفاوت درآمدها. بر این شالوده، تجزیه جامعه به طبقات متناقض پدید گشت، و به جای جامعه بی طبقه اولیه، طبقات اجتماعی بهره‌کشان و بهره‌دهان پدید آمدند. نخستین دورانی که در جامعه بشری بر شالوده استثمار استوار بود، جامعه برده‌داری بود که پایه آن را مالکیت کامل برده‌دار بر وسایل تولید و برخورد تولید کننده، یعنی برده، تشکیل می‌داد. در دوران فئودالیسم، پایه استثمار عبارت بود از مالکیت خصوصی ارباب بر زمین و مالکیت نیمه تمام بر سرف یا رعیت، که البته این امر به نسبت کم یا بیش، با خصوصیات بسیار متفاوت، در کشورهای مختلف ظهور کرد و طیف بسیار متنوعی از انواع بهره‌کشی فئودالی را در ممالک گوناگون با ویژگی‌های منحصر به فرد به وجود آورد. آخرین دوران متکی به استثمار فرد از فرد، دوران سرمایه‌داری است که در آن مالکیت خصوصی سرمایه‌داران وسیله بهره‌کشی از کارگران و زحمتکشانی است که خود به اصطلاح آزادند و تحت مالکیتی نیستند، ولی نیروی کارشان وسیله استثمار صاحبان سرمایه است. اینان کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، معادن و زمین‌ها و وسایل تولید کشاورزی و بانک‌ها و وسایل توزیع و وسایل حمل و نقل و غیره را در مالکیت خود دارند و از ثمره کار کارگران و سایر زحمتکشان یدی و فکری که فاقد وسیله تولیدند، برخوردار می‌شوند.

استثمار موجب می‌شود که به قیمت فقر و بدبختی توده‌ای کثیر که کار می‌کنند و تولید می‌کنند، مُشتی افراد صاحب وسایل تولید، ثروت اندوزند. استثمار مغایر با آزادی و شخصیت بشری است. استثمار مغایر با عدالت اجتماعی است. استثمار با دموکراسی و با حقوق برابری بشری منافات دارد. تمام این مفاهیم و ارزش‌ها در جوامعی که استثمار حاکم است نمی‌تواند کمترین معنایی داشته باشد. تمام هیاهوی ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری و مُبلغان رژیم‌های عوام‌فریب پیرامون حقوق بشر و آزادی و عدالت اجتماعی به کلی پوچ و میان تهی است، زیرا شالوده ظلم اجتماعی و حق‌کشی، نابرابری و ستم‌گری، استثمار است، و استثمار خود همزاد جدایی‌ناپذیر سرمایه‌داری. سود کلانی که سرمایه‌دار در نتیجه کار کارگر به دست می‌آورد، بهره مالکانه

یا اجاره زمینی که مالک و زمین‌دار از دهقان زحمتکش می‌گیرد، ثمره استثمار است، و برای الغای آن باید همه وسایل تولیدی از مالکیت خصوصی خارج شود تا نتیجه کار و زحمت زحمتکشان به جیب کسی دیگر نرود. این امری است که در دوران سوسیالیسم صورت می‌پذیرد و در جریان ساختمان آن همه طبقات استثمارگر و بهره‌کشی فرد از فرد از میان می‌رود.

۱۰ - استراتژی و تاکتیک (Strategie et tactique)

واژه‌های استراتژی و تاکتیک در زمینه‌های دیگری جز مباحث سیاسی و حزبی، مثلاً در امور نظامی، یا دیپلماتیک یا کارهای اقتصادی و غیره نیز مورد استعمال دارد. مثلاً در امور نظامی، اولی به معنای هدف‌های نقشه‌های دورنمایی، مجموعه‌ای از عملیات وسیع و قاطع برای پیروزی در یک جنگ، و دومی به معنای هدف‌های نزدیک، اقدامات بلافاصله، یا عملیات محلی برای پیروزی در یک نبرد مشخص به کار می‌رود. ولی در این بحث، مقصود ما استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی طبقه کارگر در پیکار وی به خاطر رهایی اجتماعی و ملی، به خاطر پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است. در این معنا استراتژی و تاکتیک عبارت است از علم رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و همه زحمتکشان.

استراتژی عبارت است از تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی در یک مرحله معین از انقلاب، تدوین نقشه‌های ضرور برای استفاده از ذخایر مستقیم و غیرمستقیم و نیروهای اصلی و فرعی انقلاب، تدوین نقشه مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گرد پرولتاریا و رهبری اقدام‌ها و عملیات این نیروها. استراتژی یک حزب در تمام مدت یک مرحله معین از پیکار رهایی‌بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله انقلاب، اساساً و عملاً بلا تغییر می‌ماند. شعارهای استراتژیکی یعنی آن شعارهایی که خواست‌های حزب را در مرحله معین

استراتژیک بیان می‌کنند.

تاکتیک چیست؟ تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملاً تابع وظایف استراتژیکی مرحله معینی از انقلاب است. تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک در بر می‌گیرد، هدف‌های مشخص و نزدیک‌تر و محدودتر را در نظر دارد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش به دست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیش‌روی در این یا آن زمینه، اجرای موفقیت‌آمیز این یا آن عمل و اقدام مشخص، عقب‌راندن دشمن از این یا آن موضع است، و همه اینها با در نظر داشتن هدف اصولی استراتژیکی و به خاطر خدمت به آن هدف و برای رسیدن به آن است. البته از آنجا که اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است و چه بسا این تحولات به سرعت نیز انجام می‌پذیرد و در نهضت جذر و مد پدید می‌گردد، تغییر و تحول اشکال و روش‌ها و متدهای تاکتیکی اجتناب‌ناپذیر است. نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه از جانب حزب برای تأمین موفقیت ضرور است. حزب باید دقیقاً درست‌ترین شعار تاکتیکی و مناسب‌ترین شکل و اسلوب مبارزه تاکتیکی را از بین انواع ممکن برگزیند، و همواره با مهارت و طبق شرایط متغیر موجود، آماده تغییر اسلوب‌های تاکتیکی باشد. مراحل و اسلوب‌ها، اشکال سازمانی، صور مبارزه، و شعارهای تاکتیکی در هر حال باید طوری تعیین شوند و به نحوی عملی گردند که بتوان به هدف استراتژیکی رسید. شعارهای تاکتیکی یعنی آن شعارهایی که برای مراحل کوتاه مدت با خواست‌های مشخص تاکتیکی معین می‌شوند.

استراتژی و تاکتیک، علم رهبری مبارزه پرولتاریا، دارای اصول و قواعدی است. اندیشه‌های اساسی این علم را بنیان‌گذاران مارکسیسم - مارکس و انگلس - بیان نمودند. لنین با تعمیم تجربه انقلابی جنبش جهانی کارگری در این زمینه، علم رهبری نبرد طبقاتی را بنیان‌گذار استراتژی و تاکتیک با تجربه غنی مبارزه طبقه کارگر و همه زحمتکشان به خاطر آزادی اجتماعی و ملی، به خاطر سوسیالیسم و کمونیسم، توسط احزاب کمونیست و کارگری جهان و از راه تعمیم این تجربیات تکامل یافته است و می‌یابد.

قواعد اساسی استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی بر اساس تجربه و مبارزه انقلابی به دست آمده است. شرط رسیدن به نتیجه‌های صحیح استراتژیکی و تاکتیکی عبارت است از مطالعه دقیق شرایط عینی و ذهنی نهضت، تحلیل وضع مشخص تاریخی جهان و کشور، و احتراز از رویزیونیسم «چپ» و راست.

یک سلسله از اصول و قواعد استراتژیکی و تاکتیکی که طبق تجربه به دست آمده‌اند، تعمیم یافته‌اند، و صحت آن‌ها در عمل ثابت شده است و باید در جریان مبارزه و رهبری آن مراعات گردد، عبارتند از: متحد کردن کلیه نیروهایی که می‌توان در یک لحظه معین علیه دشمن متحد کرد، منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن، استفاده صحیح از تمام عوامل مساعد، استفاده صحیح از ذخیره‌های دائمی و موقت انقلاب، تعیین ضعیف‌ترین نقطه دشمن، تعیین جهت ضربه، تشخیص قوای دوست، انتخاب صحیح لحظه برای دست زدن به یک عمل، یافتن حلقه اساسی و اصلی کار در جریان مبارزه، تعیین افراد مناسب برای مأموریت‌ها، تقسیم مسائل و مشکلات به گروه‌ها و حل آن‌ها بر حسب گروه، طرح جسورانه هدف‌ها و سیر احتیاط آمیز و با دقت به طرف آن‌ها، آمیختگی صور مبارزه، تعیین اشکال سازمانی مناسب، و غیره.

۱۱ - استعمار (Colonisation)

استعمار عبارت است از آن سیاست دُول امپریالیستی که هدفش برده‌کردن و بهره‌کشی از خلق‌های کشورهای دیگر، خلق‌های کشورهای است که از نظر اقتصادی کم رشد هستند. دُول امپریالیستی برای تحکیم سیطره خویش مانع تکامل فنی و اقتصادی و فرهنگی این کشورها می‌شوند. البته در قرون گذشته، یعنی قبل از پیدایش امپریالیسم نیز استعمار سرزمین‌های غیر وجود داشته است، ولی ما در تعریف خود به استعمار در قرن بیستم توجه کرده‌ایم.

تقسیم سرزمین‌های جهان و ایجاد امپراتوری‌های مستعمراتی یکی از وجوه مشخصه دوران امپریالیستی است.

مستعمره یعنی سرزمینی فاقد استقلال سیاسی و اقتصادی که کاملاً، در همه شئون، تابع دولت امپریالیستی استیلاگر است. این دولت و انحصارهای امپریالیستی آن از مستعمره به عنوان منبع مواد خام و نیروی کار ارزان، بازار فروش کالاها، و عرصه سرمایه‌گذاری‌های پُر سود، و همچنین به مثابه پایگاه‌های نظامی و سوق‌الجیشی استفاده می‌کنند.

سیستم مستعمراتی امپریالیستی چیست؟ در کنار مستعمرات، کشورهای نیمه‌مستعمره و وابسته نیز وجود دارند که در شئون مختلف سیاسی یا اقتصادی دارای وابستگی‌ها و تابعیت‌های کم یا زیاد نسبت به دولت‌های امپریالیستی هستند. عبارت سیستم مستعمراتی امپریالیسم یعنی مجموعه همه مستعمرات، نیمه‌مستعمره‌ها، و ممالک وابسته که توسط امپریالیست‌ها مورد بهره‌کشی قرار گرفته‌اند و تحت سلطه آنان قرار دارند. این سیستم در مرحله انحصاری سرمایه‌داری به وجود آمد. در آغاز قرن کنونی [بیستم]، چند کشور بزرگ امپریالیستی با توسل به نیروی ارتش و واحدهای مستعمراتی و لژیون‌های خارجی، تقسیم سرزمین‌های جهان را بین خود پایان داده بودند و از آن پس بارها برای تقسیم مجدد جهان و تسخیر مستعمرات جدید با یکدیگر به جنگ و ستیز برخاستند؛ درباره این دوران است که لنین می‌نویسد: «سرمایه‌داری به یک سیستم جهانی ستم استعماری و تسلط مالی بر اکثریت عظیم مردم جهان توسط مشت‌کشورهای به اصطلاح جلوافتاده مبدل شده است.»

متروپل یعنی کشور امپریالیستی صاحب مستعمره. انحصارهای بزرگ کشور متروپل با نیروی عظیم مالی و صنعتی خود سود کلانی به حساب غارت و بهره‌کشی از مستعمرات به دست می‌آورند. به علت بازوی کار ارزان، کثرت منابع طبیعی و ارزانی موادخام، سرمایه‌گذاری متروپل در مستعمره سودهای افسانه‌ای به بار می‌آورد. هم‌زمان با غارت آشکار مردم این سرزمین‌ها و ثروت‌های ملی آنان، کشور مستعمره به زاینده کشاورزی و مولد مواد خام متروپل مبدل می‌شود.

عقب‌ماندگی اقتصادی یکی از شوم‌ترین و سنگین‌ترین نتایج سلطه استعماری است. انحصارهای متروپل مانع تکامل صنایع و به ویژه ایجاد صنایع سنگین و کلیدی و تکنولوژی ملی، و هم‌زمان با آن مانع تقویت کادرهای ملی می‌شوند. اقتصاد برخی از این سرزمین‌ها را به اقتصاد مونوکولتور یک محصولی مثل نفت یا نیشکر یا قهوه یا مس مبدل می‌کنند که تمام سررشته آن‌ها در دست انحصارهای امپریالیستی است. این امر خود بعداً دشواری‌های عظیمی در راه ایجاد یک اقتصاد ملی متوازن و همه‌جانبه به بار می‌آورد. مبادله نابرابر - وجه مشخصه تجارت بین متروپل و مستعمره - یکی دیگر از منابع سود کلان انحصارهاست. استعمار در دوران کلاسیک خود همواره حامی و پشتیبان مرتجع‌ترین قشرهای محلی بوده، اشکال فئودالی و ما قبل فئودالی را همچنان پابرجا نگه داشته، و به کمک آن اقتصاد را به عقب‌ماندگی و زحمتکششان را به فقر و گرسنگی محکوم می‌کرده است. عقب‌ماندگی اقتصادی محصول غارت انحصارهای امپریالیستی و نتیجه سیاست استعماری دولت‌های امپریالیستی است، نه ثمره مناسبات اقتصادی معمولی بین کشورهای فقیر و کشورهای غنی به طور اعم.

مبارزه علیه استعمار و فرو ریختن سیستم مستعمراتی - خلق‌های کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره علیه سیطره سیاسی و اقتصادی استعمارگران به پا خواستند و مبارزه شدیدی را برای آزادی ملی و استقلال آغاز کردند. پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، نهضت استقلال‌طلبی وارد مرحله نوین و پرتوانی شد و پس از جنگ دوم جهانی و ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم به دوران عالی‌تری گام گذاشت. پیدایش و تحکیم سوسیالیسم، عصر رهایی ملل ستم‌دیده را از زنجیر بردگی استعمار بشارت داد. موج نیرومند نهضت‌های رهایی‌بخش ملی طومار سیستم جهانی استعماری را در هم پیچید. انقلاب‌های خروشان ملی ارکان امپریالیسم را به لرزه درآوردند. لبه تیز این یورش جهانی متوجه امپریالیسم آمریکاست که به مدافع اساسی سیستم بهره‌کشی استعماری، به ژاندارم درجه یک بین‌المللی بدل شده است. در نتیجه این نبرد، به جای مستعمرات سابق در کشورهای نیمه مستعمره، بیش از پیش

کشورهای مستقل و نوبنیاد پدید گشته است و پدید می‌گردد. ولی این مبارزه هنوز به پایان نرسیده است. مللی که در حال گسستن زنجیرهای استعماری هستند، به مراحل مختلفی از رهایی رسیده‌اند. بسیاری از آن‌ها دولت‌های ملی تشکیل داده‌اند، ولی همچنان برای تقویت استقلال سیاسی خویش می‌کوشند و برای احراز استقلال اقتصادی راهی دراز در پیش دارند. مللی کشورهایی که ظاهر مستقل ولی عملاً در قید وابستگی سیاسی و اقتصادی انحصارهای بیگانه هستند، برای مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم‌های ارتجاعی و استبدادی به پا می‌خیزند. نهضت آزادی‌بخش ملی در کنار کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای پیش افتاده به یکی از سه عامل عمده ضد امپریالیستی عصر ما بدل شده است. در مقابل این موج عظیم، امپریالیست‌ها به روش‌های نوین بهره‌کشی متوسل شده‌اند که مجموعه آن را استعمار نوین یا نواستعمار می‌نامند.

۱۲- اشکال مبارزه بین بورژوازی و پرولتاریا

با تکامل سرمایه‌داری، پرولتاریا نیز رشد می‌کند و اشکال مبارزه او علیه بورژوازی متنوع‌تر و حادث‌تر می‌گردد. مبارزه طبقاتی به ویژه در سه شکل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی تظاهر می‌کند.

الف) مبارزه اقتصادی - ساده‌ترین شکل مبارزه است که برای توده‌های وسیع کارگران و زحمتکشان قابل حصول است. مبارزه اقتصادی مبارزه پرولتاریاست برای بهبود وضع مادی و شرایط کار و زندگی خود. این مبارزه به صورت مبارزات صنفی و مطالباتی در می‌آید. کارگران ضمن این مبارزه از کارفرمایان افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار، تعیین حداقل مناسب دستمزد، مرخصی با استفاده از حقوق، حق بازنشستگی، بیمه اجتماعی، حق تشکیل سندیکا و غیره را طلب می‌کنند و برای قبولاندن این خواست‌ها به انواع پیکارها، از جمله به اعتصاب دست می‌زنند. مبارزه اقتصادی پرولتاریا

از لحاظ تاریخی نخستین شکل مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و نقش بزرگی در رشد جنبش انقلابی پرولتاریا دارد. این مبارزه توده‌های وسیع پرولتاریا را به مبارزه جذب می‌کند و مکتب خوبی برای سازمان‌دهی و تشکل آن‌هاست. در جریان مبارزه اقتصادی سطح آگاهی کارگران بالا می‌رود و همبستگی طبقاتی آن‌ها تحکیم می‌شود. در جریان این مبارزه بود که نخستین سازمان‌های کارگری یعنی سندیکاها، اتحادیه‌ها، کوئوپراتیوها و صندوق‌های تعاون پدید آمدند. اما مبارزه اقتصادی دارای خصلت محدودی است. این هنوز مبارزه تمام طبقه پرولتاریا علیه طبقه بورژوازی نیست، بلکه برخورد گروه‌های کارگران با سرمایه‌دار صاحب این یا آن کارخانه و مؤسسه، در این یا آن منطقه است. هدف این مبارزه اُس اساس سرمایه‌داری یعنی مالکیت خصوصی و وسایل تولید نیست، و وظیفه محو قدرت دولتی بورژوازی را در برابر خود قرار نمی‌دهد. هدف مبارزه اقتصادی نه از بین بردن استثمار، بلکه محدود کردن آن و کاستن آن است. با رشد و تکامل پرولتاریا، مبارزه اقتصادی و صنفی کارگران کارخانه‌ها و مناطق جداگانه به مبارزه مشترک طبقه کارگر برضد طبقه سرمایه‌دار به مثابه یک واحد اجتماعی بدل می‌گردد و مبارزه طبقاتی در شکل سیاسی خود، که شکل عالی‌تری است، بروز می‌کند.

ب) مبارزه سیاسی - مبارزه به خاطر نابود کردن پایه‌های نظام سرمایه‌داری، مبارزه به خاطر در دست گرفتن قدرت سیاسی، به خاطر دیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا از راه مبارزه اقتصادی می‌تواند تا حدودی وضع مادی خود را بهبود بخشد و بورژوازی را به پاره‌ای گذشته‌ها وادار سازد، ولی ارضا و تأمین منافع عمیق اقتصادی و سیاسی او دایره‌ها را از استعمار برای همیشه، فقط با نابودی قدرت سیاسی بورژوازی و برقراری قدرت سیاسی پرولتاریا، یعنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا امکان‌پذیر است. برای نیل به این هدف، پرولتاریا به مبارزه سیاسی دست می‌زند و از وسایل مختلف از قبیل اعتصاب‌های سیاسی، دموستراسیون‌ها، مبارزه مسالمت‌آمیز برای اشغال کرسی‌های پارلمانی، و بالاخره مبارزه مسلحانه استفاده می‌کند. با وجود این، همه این وسایل در آخرین تحلیل تابع وظیفه تدارک و اجرای

انقلاب است. انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی عالی‌ترین مرحله مبارزه طبقاتی پرولتاریا، وسیله منحصر به فرد و قاطع نابودی سرمایه‌داری و تحصیل قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست.

ج) مبارزه ایدئولوژیکی - برای جنبش انقلابی پرولتاریا، مبارزه ایدئولوژیکی، یعنی مبارزه برضد ایدئولوژی بورژوایی که ایدئولوژی مسلط در جامعه سرمایه‌داری است، و به خاطر پیروزی ایدئولوژی پرولتاریایی سوسیالیستی اهمیت فراوانی دارد.

تکامل سرمایه‌داری ناگزیر مستلزم اتحاد و تشکل پرولتاریاست. با وجود این، پرولتاریا برای نابود کردن نظام سرمایه‌داری نه تنها باید به مثابه طبقه متشکل شود، بلکه باید به منافع طبقاتی خود، به وظیفه شگرف تاریخی خود آگاهی یابد. برای این است که پرولتاریا به تئوری انقلابی نیازمند است. خود پرولتاریا به علت نداشتن وقت و فرصت، نداشتن وسایل و کمی آموزش، قادر نیست چنین تئوری را ایجاد کند. این تئوری انقلابی توسط روشنفکرانی که به سوی پرولتاریا آمدند تدوین گردید. این تئوری انقلابی جدید همان مارکسیسم - لنینیسم است که رهبران بزرگ پرولتاریا - مارکس و انگلس و لنین - آن را ایجاد کردند. ولی با تدوین تئوری مترقی انقلابی وظیفه پایان نمی‌پذیرد. پس از ایجاد چنین تئوری، باید آن را در افکار کارگران رسوخ داد. بنابراین مبارزه ایدئولوژیکی مبارزه علیه جریان خودرو در جنبش کارگری نیز هست. مبارزه به خاطر این که توده‌های وسیع پرولتاریایی ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی را فراگیرند. مبارزه ایدئولوژیکی نیز مانند مبارزه اقتصادی به خودی خود هدف نیست. این مبارزه تابع وظایف سیاسی جنبش، تابع سرنگونی سلطه بورژوازی و برقراری سلطه پرولتاریاست.

۱۳ - افکار عمومی

افکار عمومی پدیده‌ای است روانی - اجتماعی، دارای خصلتی جمعی،

بازتابی است از هستی اجتماعی انسان‌ها و عبارت است از: ارزیابی مشترک و روش مشترک و نظر مشترک گروهی اجتماعی در یک مسئله مورد توجه و علاقه همگان که در لحظه معین در بین عده زیادی از افراد یک قشر یا طبقه یا سراسر اجتماع نسبتاً عمومیت می‌یابد و از جانب عامه پذیرفته می‌شود. به عبارت دیگر، افکار عمومی شکل ویژه‌ای است از آگاهی اجتماعی که به صورت آگاهی غیررسمی و گروهی یا دسته‌ای از افراد یک اجتماع یا یک طبقه که با منافع مشترکی به هم پیوند دارند بروز می‌کند. نظر و رابطه و برخورد این گروه، در کل خود، در مقابل هر رویداد و پدیده‌ای از حیات اجتماعی و در مقابل فعالیت احزاب یا شخصیت‌ها و گروه‌ها و نهادهای اجتماعی به این شکل ویژه ظهور می‌کند. افکار عمومی به شکل تأیید یا مخالفت با یک عمل یا نظر یا شخص یا واقعه، به شکل خواست و مطالبه یا پیشنهاد و توصیه درباره مسئله معین تجلی می‌کند.

افکار عمومی بر اثر عمل آگاهانه احزاب و سازمان‌ها و شخصیت‌ها بر روی توده‌ها و هم‌چنین بر اثر عمل خود به خودی سنت‌ها و پیش‌داوری‌ها و عقاید موجود بر شالوده تجربه پراتیک زندگی ایجاد می‌شود. بنابراین، در افکار عمومی نه فقط تفاوت بین منافع، بلکه درجه متفاوتی از آگاهی بر این منافع نیز منعکس می‌شود. در جوامع متکی بر طبقات متخاصم، دو نوع افکار عمومی متضاد با هم که بازتابی از منافع اساساً متضاد استثمارگران و استثمارشوندگان است وجود دارد. در هر لحظه معین در جامعه، در هر مسئله مشخصی، افکار و نظریات می‌تواند به کلی پراکنده و ناهمگون باشد، که در این صورت یک جریان افکار عمومی وجود ندارد؛ می‌تواند متمرکز و همگون باشد، یعنی یک جریان اساسی افکار عمومی وجود داشته باشد؛ می‌تواند متناقض یا همساز باشد، یعنی با چند جریان مغایر با هم روبه‌رو باشیم؛ می‌تواند هماهنگ باشد، یعنی جریان‌های موجود به صورت اکثریت مطلق یا اتفاق نظر جلوه کند. در آخرین تحلیل، این منافع طبقاتی و رابطه مشخص هر طبقه و گروه اجتماعی است که تعیین‌کننده است. مطبوعات و رادیو و تلویزیون و سایر وسایل مدرن رسانه‌های همگانی تأثیر همه‌جانبه و مداوم و روزافزونی در ایجاد افکار

عمومی یافته‌اند. افکار عمومی می‌تواند در روند تحول اوضاع و حل مسائل تأثیر جدی به جای بگذارد.

۱۴ - اقتصاد سیاسی (Economic politique)

اقتصاد سیاسی عبارت است از علم قوانین تولید و توزیع نعمات مادی در مراحل مختلف تکامل جامعه انسانی.

از همان نظام برده‌داری که اقتصاد سیاسی به مثابه یک دانش عملی به ظهور پیوست، ماهیت طبقاتی‌اش آشکار شد. بدین معنی که طبقات حاکم از آن برای توجیه ایدئولوژیکی حق برده‌داران به داشتن برده و استثمار بردگان استفاده کردند. به تدریج، با رشد جامعه و مناسبات اجتماعی و اقتصادی، اهمیت علم اقتصاد نیز بیشتر می‌شود.

اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی طی جریان تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری پدید می‌آید که نمایندگان برجسته آن نظیر آدام اسمیت و دیوید ریکاردو گام‌های مهمی در راه درک قوانین تولید و توزیع اجتماعی نعمات مادی برداشتند. این مکتب پایه‌های تحقیق علمی اقتصاد سرمایه‌داری را شالوده‌ریزی کرد، ولی البته نظام سرمایه‌داری را بدون نقص و جاودانی می‌انگاشت و مدافع منافع بورژوازی بود که در دوران اولیه تکامل‌اش با فئودالیسم مبارزه می‌کرد و نقش مترقی داشت. اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم میلادی دوران شکفتگی این مکتب در انگلستان و فرانسه بود. بهترین نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی در این دوران طی مبارزه خود با مبادی قرون وسطایی و فئودالی اقتصاد، استقرار اقتصاد سرمایه‌داری و امحای مقررات فئودالی را در حیات اقتصادی طلب می‌کردند، و از این راه می‌خواستند طبیعی بودن قوانین اقتصادی، و به عبارت امروزی، عینی بودن این قوانین را اثبات کنند، و به همین جهت هم به تجزیه و تحلیل شیوه تولید سرمایه‌داری و قوانین درونی آن پرداختند. آن‌ها اساس تئوری ارزش بر پایه

کار را تدوین کردند و بر این اساس مقولاتی نظیر بهره‌مالکانه و ربح و سود را توضیح دادند. ریکاردو حتی در این تجزیه و تحلیل به وجود تناقض بین دستمزد و سود پی‌برد که خود اساسی برای درک تضاد بین سرمایه‌داری و پرولتاریا به شمار می‌رود. درباره اهمیت این مکتب باید گفت که یکی از منابع سه‌گانه مارکسیسم را همین تئوری تشکیل می‌دهد که به نحوی انتقادی و خلاق از جانب مارکس مورد استفاده قرار گرفت و در ضمن نقایص و محدودیت‌های طبقاتی آن عمیقاً نشان داده شد.

اقتصاد سیاسی خرده‌بورژوازی: این مکتبی در اقتصاد سیاسی است که مُعَرَّف منافع خرده‌بورژوازی و سایر گروه‌های دارای وضع میانه بین بورژوازی و پرولتاریاست. این مکتب در آغاز قرن نوزدهم و هم‌زمان با تشدید ورشکستگی و خانه‌خرابی تولیدکنندگان کوچک به ظهور پیوست. سیسموندی (Sismondi) در سوییس و پرودون (Proudhon) در فرانسه و گری (Gray) در انگلستان معروف‌ترین نمایندگان این مکتب هستند. آن‌ها توانستند برخی از تضادهای سرمایه‌داری را بر ملا کنند و تولید بزرگ سرمایه‌داری را از موضع خرده‌بورژوازی مورد انتقاد قرار دهند. عنصر مثبت در این مکتب همین انتقاد و پی‌بردن به برخی تضادهای اقتصاد سرمایه‌داری است. مطالبی مربوط به ورشکستگی تولیدکنندگان کوچک و هرج و مرج در تولید، و اجتناب‌ناپذیری بحران‌ها توسط این مکتب بررسی شده است، ولی نمایندگان این مکتب ماهیت و اساس تضاد سرمایه‌داری و راه‌های تکامل آتی آن را نمی‌دیدند. پیشنهادهای آنان برخی تخیلی و غیرعملی و برخی ارتجاعی و مغایر با روح تکامل جامعه بود. در زمان حاضر، بازماندگان این مکتب در کشورهای امپریالیستی پیدایش و تکامل انحصارهای بزرگ را نتیجه تکامل عینی و ناگزیر جامعه سرمایه‌داری نمی‌دانند و منکر آنند که دولت در حقیقت آلت و وسیله‌ای در دست سرمایه‌های انحصاری است، و از آن جهت که پنداری واهی را درباره دولت و ماهیت آن تبلیغ می‌کنند، نقشی منفی بازی می‌کنند. در برخی از کشورهای در حال رشد، اقتصاددانان طرفدار این مکتب در بسیاری موارد در نهضت دموکراتیک عمومی و ضد امپریالیستی شرکت می‌جویند و

با سلطهٔ امپریالیست‌ها مخالفند، ولی نمی‌توانند افق روشن و راه صحیحی در مقابل جامعهٔ خود و رشد اقتصادی مستقل پیشنهاد کنند.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی: پیدایش آن وابسته به ظهور پرولتاریا به مثابه یک نیروی طبقاتی مستقل است. مارکس و انگلس رهبران عالی‌قدر جنبش کارگری در نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم، شیوهٔ تولید سرمایه‌داری را همه‌جانبه و عمیقاً مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار دادند و با بهره‌گیری از عناصر علمی اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی، اقتصاد سیاسی پرولتری را به مثابه یک علم تمام‌عیار تدوین نمودند، که خود هم‌اکنون بخش مهمی از اجزای متشکلهٔ تئوری عمومی مارکسیسم - لنینیسم به شمار می‌رود. پیدایش اقتصاد سیاسی مارکسیستی، انقلابی در تاریخ اقتصاد سیاسی است. این مکتب خلاق تمام مسائل اساسی اقتصادی را توضیح می‌دهد و مرتباً غنی‌تر می‌شود. این مکتب مناسبات بین انسان‌ها و طبقات اجتماعی و مناسبات اقتصادی و تولیدی را روشن می‌سازد و روابط تولیدی را در مجموعهٔ روابط اجتماعی دارای نقش قاطع اساسی می‌شمارد، و قوانین عینی تکامل اقتصاد و چگونگی آمدن یک نظام اجتماعی به جای نظام اجتماعی دیگر را کشف کرده، توضیح می‌دهد. علم اقتصاد مارکسیستی توانست قوانین عینی درونی پیدایش، تکامل و نابودی اجتناب‌ناپذیر شیوهٔ تولید سرمایه‌داری را به طور علمی ثابت کند. از آنجا که نظام اقتصادی شالوده و پایه‌ای است که بر آن مجموعهٔ روبنای سیاسی قرار دارد، مارکس توجه ویژه‌ای به مطالعه و کشف قوانین عینی و اقتصاد سرمایه‌داری معطوف داشت.

کتاب کاپیتال یا سرمایه اثر مارکس به این تجزیه و تحلیل اختصاص دارد، و در آن راز استثمار سرمایه‌داری و مناسبات اقتصادی بین کار و سرمایه، تضاد طبقاتی در این جامعه، و چگونگی تبدیل انقلابی آن به جامعه سوسیالیستی بیان می‌گردد. شالودهٔ اقتصاد سیاسی مارکسیستی تئوری اضافه ارزش (یا ارزش اضافی) است که اساس استثمار سرمایه‌داری را برملا می‌سازد. رسالت تاریخی طبقهٔ کارگر، نقش رهبری‌کنندهٔ آن در سرنوشت سرمایه‌داری و در امر ساختمان سوسیالیسم، بر شالودهٔ همین تئوری بنا شده است. علم

اقتصاد مارکسیستی، به این ترتیب، اسلحهٔ نیرومند مبارزه و راهنمای عمل احزاب کمونیستی و کارگری است. کشف قوانین آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری، یعنی امپریالیسم، و تکامل دانش اقتصاد مارکسیستی به درخشان‌ترین وجهی توسط لنین صورت گرفت. نیروی حیاتی علم اقتصاد مارکسیستی در رابطهٔ خلل‌ناپذیرش با واقعیت و ماهیت خلاق و دائماً تکامل‌یابندهٔ آن نهفته است. این علم به وسیلهٔ تعمیم دائمی تجربهٔ تکامل اقتصاد سرمایه‌داری و مبارزهٔ طبقاتی پرولتاریا و نهضت ضد امپریالیستی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم مرتباً غنی‌تر می‌شود.

۱۵- الیگارشی (Oligarchie)

لغت الیگارشی در اغلب زبان‌های اروپایی مورد استعمال دارد و معنای آن عبارت است از سیادت گروهی معدود. مفهوم رایج الیگارشی عبارت است از سیادت سیاسی و اقتصادی گروه‌های معدودی از ثروتمندان، استثمارگران و صاحبان نفوذ، و بنابراین یکی از اشکال حکومتی در نظام‌های استثماری است. چنین شکل حکومتی در دوران‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی (برده‌داری و فئودالیت و سرمایه‌داری) وجود داشته و آن هنگامی بوده است که مشتئی افراد معدود ولی زورمند و مقتدر، همهٔ اهرم‌ها را به دست خود گرفته بودند و برتودهٔ عظیم مردم حکمروایی می‌کردند. این است مفهوم عمومی الیگارشی. این واژه از لغت یونانی اولیگارکیا مشتق شده است که در آن زبان از زمان باستان به معنای حکومت عده‌ای قلیل بوده است؛ عده‌ای که البته قشر فوقانی ثروتمند و قدرتمند جامعه را تشکیل می‌دادند و به همین جهت هم از لغت الیگارشی مفهوم قشر فوقانی این یا آن طبقه یا هیئت حاکمه، یا گروهی معدود از نظر عده ولی مقتدر از نظر نفوذ و ثروت، نیز مستفاد می‌شود.

در اقتصاد و آثار سیاسی و اجتماعی، عبارت الیگارشی مالی نیز بسیار رایج است. الیگارشی مالی یعنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه معدودی از

سرمایه‌داران بزرگ مالی که عملاً مالک انحصارهای صنعتی و بانکی هستند و نظارت بر شاخه‌های اساسی اقتصاد را در دست‌های خود متمرکز ساخته‌اند. بنابراین، عبارت الیگارش‌ی مالی مربوط به مرحله امپریالیسم، بالاترین مرحله رشد سرمایه‌داری است. الیگارش‌ی مالی، یعنی تسلط اقتصادی و سیاسی مشتی سرمایه‌دار بزرگ که در عصر امپریالیسم پیدا می‌شود، و آن هنگامی است که عده کمی از انحصارهای بسیار بزرگ، مواضع مسلط را در همه شاخه‌های اقتصاد سرمایه‌داری احراز می‌کنند و در نتیجه آمیختگی سرمایه صنعتی انحصاری و سرمایه بانکی انحصاری، آنچه را که «سرمایه مالی» می‌نامیم به وجود می‌آید. این است مفهوم الیگارش‌ی مالی.

به عنوان نمونه، در ایالات متحد آمریکا یک گروه محدود از انحصارهای بسیار قدرتمند مالی، نظیر مورگان، دوپون و راکفلر بر سراسر اقتصاد و سیاست کشور حکمروایی دارند. در خود آمریکا این افراد به شصت خانواده بزرگ معروفند، اگرچه از نه گروه تجاوز نمی‌کنند. این‌ها تمام رشته‌های اساسی اقتصادی و سیاست داخلی و خارجی و مطبوعات و همه رسانه‌های همگانی و دستگاه دولتی و دانشگاه‌ها و مؤسسات فنی و غیره را در دست گرفته‌اند. خانواده مورگان ۱۲ مؤسسه عظیم بانکی، صنعتی، حمل و نقل، و نظامی، با ثروتی بیش از ۵۰ میلیارد دلار، خانواده راکفلر نه مؤسسه بزرگ بانکی و صنایع نفتی با سرمایه ۴۰ میلیارد دلار، خانواده دوپون صنایع شیمیایی و اتومبیل‌سازی، خانواده ملون صنایع آلومینیوم، و خانواده فورد صنایع اتومبیل‌سازی را تحت نظارت کامل دارند. در فرانسه این الیگارش‌ی به «دویست خانواده» معروف است، که سرمایه‌های انحصاری، بانک‌ها و صنایع را در اقتصاد فرانسه در دست دارند. روتشیلد، وندل، شنایدر، داسو، ماله از مهم‌ترین خانواده‌های الیگارش‌ی مالی در فرانسه هستند.

الیگارش‌ی مالی برای استقرار سیادت خود از وسایل و اشکال متنوع استفاده می‌کند؛ ده‌ها و صدها مؤسسه و شعبه بزرگ و شرکت با نام‌های مختلف تأسیس می‌کند، با شرکت در سایر مؤسسات و داشتن سهام بر آن‌ها نظارت می‌کند، و نفوذ خود را بر اقتصاد کشورهای دیگر نیز می‌گستراند. الیگارش‌ی

مالی نه فقط از این طریق سودهای گزاف به دست می‌آورد و از صنایع جنگی استفاده‌های کلان می‌برد و دستگاه دولتی و تبلیغاتی و تعلیماتی را زیر سیادت خویش می‌کشد، بلکه حاکم و الهام‌بخش سیاست داخلی و خارجی دولت‌ها شده، مشی آن‌ها را نیز در اجرای سیاست ارتجاعی و تجاوزکارانه امپریالیستی و نواستعماری تعیین می‌کند. در حقیقت، بر اثر تسلط الیگارشی مالی، آزادی‌های دموکراتیک بورژوازی نیز منکوب می‌شود و نوعی از تمرکز قدرت دولتی را در دست این قشر فوقانی طبقه حاکم به وجود می‌آورد که آن را «پلوتوکراسی» (Plutocratie) می‌نامند. به این جهت است که از دیکتاتوری الیگارشی مالی سخن می‌گوییم، زیرا آن‌ها در همه شئون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فعال مایشاء هستند.

۱۶ - امپریالیسم (Imperialisme)

امپریالیسم عالی‌ترین و آخرین مرحله سرمایه‌داری است. این مرحله از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن حاضر [بیستم] آغاز می‌شود. تدوین تئوری مربوط به امپریالیسم و تجزیه و تحلیل وجوه مشخصه آن توسط ولادیمیر ایلیچ لنین صورت گرفت. وی پنج وجه مشخصه اساسی زیرین را برای امپریالیسم، که نه یک فورم‌اسیون جدید بلکه مرحله نهایی فورم‌اسیون سرمایه‌داری است، توصیف نمود:

- ۱ - تمرکز و تراکم تولید و سرمایه به درجه بسیار عالی می‌رسد و موجب ایجاد انحصارها (مونوپول‌ها) می‌شود. انحصارها در این مرحله نقش قاطعی را در حیات اقتصادی بازی می‌کنند.
- ۲ - سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی با هم در آمیخته می‌شوند، و بر این پایه سرمایه مالی و الیگارشی مالی پدید می‌آید.
- ۳ - صدور سرمایه به جای صدور کالا اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند.
- ۴ - اتحادیه‌ها و کُنسرن‌های بین‌المللی انحصاری سرمایه‌داران تشکیل

می‌شود. این اتحادیه‌ها به صورت کارتل‌ها، تراست‌ها، و کنسرسیوم‌ها، جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم می‌کنند.

۵- تقسیم منطقه‌ای سرزمین‌های جهان بین بزرگ‌ترین و ثروتمندترین دُول سرمایه‌داری پایان می‌یابد و مسئله آغاز تجدید تقسیم آن‌ها مطرح می‌شود. اساس اقتصادی و خصلت ویژه امپریالیسم عبارت است از تسلط انحصارها که کاملاً و همه‌جانبه، رشته‌های مختلف اقتصاد و سیاست بزرگ‌ترین کشورهای سرمایه‌داری را در حیطه اقتدار و زیر سیطره خود می‌گیرند، و رقابت آزاد از بین می‌رود. سلطه انحصارها در حیات اقتصادی، با نفوذ و قدرت روز افزون آن‌ها در زمینه سیاسی همراه است. آنها دستگاه دولتی را زیر فرمان خود می‌کشند و تحت الشعاع منافع خود می‌سازند. در این مرحله سرمایه‌داری، انحصارها امپراتوران قدر قدرتی در همه شئون هستند. خود لغت امپریالیسم نیز از ریشه لاتینی ایمپریو (Imperiu) به معنای امپراتوری مشتق می‌شود. در این مرحله، ما شاهد شدت و حدت بی‌سابقه کلیه تضادهای سرمایه‌داری، یعنی تضادهای اقتصادی، سیاسی، طبقاتی و ملی هستیم. مبارزه دولت‌های امپریالیستی بر سر بازار فروش و عرصه‌های سرمایه‌گذاری و به دست آوردن مواد خام و نیروی کار ارزان و احراز تسلط جهانی، حدت بی‌سابقه‌ای می‌یابد که در دوران تسلط بلامنازع امپریالیسم، ناگزیر کار را به جنگ‌های ویرانی‌آور می‌کشاند.

امپریالیسم در عین حال مرحله تلاشی سرمایه‌داری، مرحله پوسیدگی و احتضار آن است. امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است. در این مرحله، در مجموع سیستم جهانی سرمایه‌داری شرایط برای انقلاب اجتماعی پرتاریا نضح می‌گیرد. تضاد بین کار و سرمایه، تضاد بین دُول امپریالیستی و کشورهای وابسته و مستعمره، تضاد بین خود دُول امپریالیستی، هرچه شدیدتر می‌شود. وجود سیستم جهانی سوسیالیستی خود موجب تشدید این تضادهای سه‌گانه می‌گردد. واضح است که تشدید تضادها و پوسیدگی ماهوی امپریالیسم به معنای رکود و جمود مطلق سرمایه‌داری نیست. لنین می‌نویسد:

«اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که تمایل به تلاشی و

پوسیدگی، مغایر با رشد سریع سرمایه‌داری است.»
 تضادهای امپریالیسم موجب شتاب روند تبدیل سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی شده است. هر چند که این روند سلطه انحصارها را بر زندگی مردم تقویت می‌کند، نیروی انحصارها را با نیروی دولت در دستگاه واحدی متحد می‌سازد تا حداکثر سود برای بورژوازی تأمین شود و نظام سرمایه‌داری حفظ گردد. ولی نه این امر، نه نظامی کردن حیات اجتماعی و اقتصادی کشور، و نه انتگراسیون (یعنی در هم آمیختگی و ادغام و تشکیل سازمان‌های جدید مافوق ملی، سیاسی و اقتصادی به منظور پیوستگی دولت‌ها و انحصارهای سرمایه‌داری) نمی‌تواند پایه‌های پوسیده سرمایه‌داری را نجات دهد. رشد تولید در برخی از کشورهای سرمایه‌داری هرگز نتوانسته است جلوی حدت یافتن تضادهای ملی و بین‌المللی سرمایه‌داری را بگیرد. در حالی که سود و مافوق سود انحصارها افزایش می‌یابد، اتوماسیون (استفاده از وسایل خودکار در تولید) در شرایط سرمایه‌داری مصائب جدیدی برای زحمتکشان به بار می‌آورد.

سلطه انحصارها نه فقط علیه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان متوجه است، بلکه بر منافع قشرهای بورژوازی کوچک و متوسط نیز زیان وارد می‌آورد.

سند اساسی کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) شیوه‌های امپریالیسم و راه مقابله با آن را چنین تحلیل می‌کند:

«بورژوازی انحصارگر همه جا می‌کوشد این پندار موهوم را ایجاد کند که گویا بدون تحول انقلابی نظام موجود می‌توان به همه خواست‌های زحمتکشان دسترسی یافت. سرمایه‌داری به قصد استتار ماهیت استثمارگر و تجاوزگرانه خویش به اشاعه انواع نظریات آرایش‌گرانه از قبیل «سرمایه‌داری خلقی»، «دولت بهروزی عمومی»، «جامعه فراوانی» و غیره توسل می‌جوید. جنبش انقلابی کارگری این نظریات دروغین را افشا نموده، علیه آن‌ها با قاطعیت مبارزه می‌کند. گناه دو جنگ

جهانی بر عهده امپریالیسم است. امپریالیسم ماشین جنگی بی سابقه‌ای ساخته است که منابع عظیم انسانی و مادی را می‌بلعد. فاشیسم، این رژیم ترور سیاسی و اردوگاه‌های مرگ، مولود امپریالیسم بود. امپریالیسم هر جا که بتواند بر حقوق و آزادی‌های دموکراتیک یورش می‌برد، شایستگی انسان را لگدمال می‌کند، و نژاد پرستی را می‌پروراند.

امپریالیسم مسئول محرومیت‌ها و مصائب صدها میلیون انسان است، مسبب اصلی پیدایش این وضع است که توده‌های عظیمی در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین مجبورند در شرایط فقر، بیماری، بی‌سوادی، و مناسبات اجتماعی عهد عتیق زیست کنند.

سیر تکامل اجتماعی نشان می‌دهد که امپریالیسم با منافع حیاتی زحمتکشان یدی و فکری، اقشار اجتماعی گوناگون، ملل و کشورها تصادم می‌یابد.

برای پایان دادن به اعمال جنایت‌کارانه امپریالیسم که می‌تواند بلاایای بازهم سنگین‌تری بر سر بشریت فرود آورد، می‌بایست طبقه کارگر، نیروهای دموکراتیک و انقلابی، و خلق‌ها متحد شوند و مشترکاً به مبارزه پردازند. لگام زدن بر متجاوزان و رهانندن بشریت از چنگ امپریالیسم، رسالتی است بر عهده طبقه کارگر و تمام نیروهای ضدامپریالیستی که در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و سوسیالیسم می‌رزمند.»

اضمحلال انقلابی امپریالیسم در سراسر جهان هم‌زمان انجام نمی‌گیرد. ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم، موجب می‌شود که انقلاب در کشورهای مختلف، در زمان‌های مختلف صورت گیرد. بازهم لنین بود که تئوری انقلاب سوسیالیستی را در شرایط تاریخی امپریالیسم بسط داد و آموزش مربوط به امکان پیروزی

سوسیالیسم در یک یا چند کشور سرمایه‌داری به طور مجزا را تدوین نمود. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر به منزلهٔ اثبات عملی این تئوری بود. جریان نابودی سرمایه‌داری انحصاری و ایجاد جامعهٔ نوین سوسیالیستی، مدت زمان تاریخی طولانی‌ای را در بر می‌گیرد که طی آن دو سیستم هم‌زمان وجود خواهند داشت. عصر ما دوران این گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی است. این روند که از انقلاب کبیر آغاز شد و پس از جنگ به تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی انجامید، همچنان ادامه دارد.

اینک بزرگ‌ترین دولت امپریالیستی جهان، امپریالیسم آمریکاست. این تکامل‌یافته‌ترین کشور صنعتی سرمایه‌داری دارای نابهنجارترین اقتصاد نظامی‌شده و رسواترین حیات اجتماعی و سیاسی است. امپریالیسم آمریکا بیش از کلیهٔ کشورهای سرمایه‌داری دیگر، ثروت کشورهای آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا را می‌رباید و با سیاست توطئهٔ کودتاسازی، پیمان‌های نظامی، کمک و قرضه، مسابقهٔ تسلیحاتی، مداخلهٔ نظامی، گانگستریسم سیاسی و غیره سعی می‌کند دولت‌های دیگر را مطیع خویش سازد و حق حاکمیت سایر دولت‌های رشد یافتهٔ سرمایه‌داری را نقض کند. امپریالیسم آمریکا اینک بزرگ‌ترین استثمارگر بین‌المللی، تکیه‌گاه عمدهٔ ارتجاع جهانی و ژاندارم بین‌المللی است.

خلق‌ها هر روز مصممانه‌تر به مبارزه علیه امپریالیسم بر می‌خیزند. اتحاد و اشتراک عمل سه نیروی عمدهٔ ضد امپریالیستی معاصر، یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت‌های آزادی‌بخش ملی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری وثیقهٔ پیروزی در این نبرد است.

۱۷ - امتیاز (Concession)

در نظام سرمایه‌داری، امتیاز عبارت است از: دادن حق به سرمایه‌داران یا انحصارهای سرمایه‌داری برای بهره‌برداری، ضمن شرایط معینی، از برخی

مؤسسات، زمین‌ها، ثروت‌های طبیعی، معادن، دریاها و سایر امور اقتصادی. این ثروت‌ها، مؤسسات و امور اقتصادی معمولاً متعلق به دولت یا استان یا شهرداری‌هاست که به وسیله امتیاز در اختیار سرمایه‌دار داخلی یا خارجی گذاشته می‌شود. سرمایه‌داران و انحصارهای سرمایه‌داری از این امتیازها برای به دست آوردن مواد خام، برای تسلط اقتصادی، برای استثمار بی‌رحمانه از کارگران محلی و برای سیادت سیاسی در کشور استفاده می‌کنند. در مرحله امپریالیستی، کسب امتیاز در کشورهای وابسته رواج فراوان می‌یابد. در تاریخ معاصر ایران، امتیاز تنباکو و امتیازهای متعدد نفت، امتیاز بهره‌برداری از اراضی زیر سدها برای ایجاد مؤسسات کشت و صنعت، یا امتیازهای مربوط به استفاده از منابع دریایی خلیج فارس و نواحی ساحلی جنوب به سود سرمایه‌های بیگانه از این گونه است.

۱۸ - آنارشیزم (Anarchisme)

یا هرج و مرج طلبی، یک جریان سیاسی است که با منافع و آمال طبقه کارگر و همه زحمتکشان مغایر است. از نظر طبقاتی دارای ریشه خرده بورژوازی و از نظر سیاسی ارتجاعی است، زیرا در جهت تکامل جامعه نیست. این لغت از واژه یونانی آنارخیا مشتق شده که به معنای فقدان رهبری و حکومت است. آنارشیزمها ضرورت وجود دولت و از جمله دولت پرولتاریایی را در هرگونه شرایط اجتماعی، ضرورت وجود حزب و انضباط و مشی سیاسی و برنامه عمل آن را نفی می‌کنند. در جنبش انقلابی، طرف‌داران آنارشیزم با رهبری نهضت از جانب حزب و با ایدئولوژی آن مخالفند. آن‌ها به بهانه این که شخصیت انسان آزاد است، تنها عمل انفرادی را قبول می‌کنند، و در مقابل، اقدام جمعی و مبارزه طبقاتی و نهضت اجتماعی را به هیچ می‌گیرند. با چنین طرز تفکری روشن است که آنارشیزم عملاً مانع مبارزه مردم و گسترش و اتحاد آن می‌شود. طبقه کارگر را از انجام رسالت تاریخی خویش باز می‌دارد،

و نفاق و پراکندگی را به جای تشکل و همبستگی می‌گذارد. آنارشیسیم به مثابه یک جریان سیاسی ۱۰۰-۱۳۰ سال قبل در اروپا به وجود آمد و مبلغان سرشناسی چون ماکس اشتیرنر (Stirner)، پردون، و باکونین (Bakunin) داشت. مارکس و انگلس، بنیان‌گذاران تئوری سوسیالیسم علمی، برای ایجاد سازمان کمونیستی طبقه کارگر مبارزه طولانی و سختی را با نمایندگان این جریان سیاسی انجام دادند. لنین می‌نویسد:

«آنارشیست‌ها طبقه کارگر را تابع سرمایه‌داری می‌کنند و جز جملات کلی علیه استثمار، بدون درک ریشه و علت آن، چیزی نمی‌گویند و به مبارزه طبقاتی ایمان ندارند.»

از جمله، در کوره مبارزه علیه آنارشیسیم بود که موازین سازمانی حزب طراز نوین متشکل و پیشرو با ایدئولوژی و مشی سیاسی معین تدوین شد. خطر نفوذ اندیشه‌های آنارشیستی به ویژه در میان اقدار خرده‌بورژوازی شهر و ده و قشر عقب مانده طبقه کارگر زیادت است، اگرچه با گسترش تعالیم مارکسیسم-لنینیسم و با تجربه ساختمان سوسیالیسم، از این خطر به میزان زیادی کاسته شده است. با این حال احزاب کمونیست، به خصوص در کشورهایی که طبقه کارگر در آنها دارای قدرت زیادی نیست یا این که در دوران نخستین رشد سرمایه‌داری قرار دارند، یا شرایط اجتماعی و سلطه تفکر خرده‌بورژوایی برای نفوذ اندیویدوآلیسم (یا منش فردی) آماده است، باید متوجه این خطر و عقیم ساختن آن باشند.

۱۹ - اندیویدوآلیسم (Individualisme)

این لغت از ریشه «اندیویدو» گرفته شده که در بسیاری از زبان‌های اروپایی به معنای فرد یا شخص است. به همین جهت اندیویدوآلیسم را «منش فردی» یا اصالت فرد ترجمه کرده‌اند. اندیویدوآلیسم از مختصات ایدئولوژی و

روحیه خرده‌بورژوازی است، و در نتیجه کلیه انواع روحیاتی که در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی پرورش می‌یابد ظاهر می‌گردد، و معنای آن به طور خلاصه یعنی برتر نهادن فرد بر جمع، قائل شدن اصالت و اهمیت برای فرد نه برای جمع. انواع فلسفه‌های معاصر سرمایه‌داری که مسئله اساسی فلسفه و جامعه‌شناسی را به بررسی مختصات فرد انسانی محصور می‌کنند و تازه آن «فرد انسانی» را نیز به شکل مطلق همیشه یکسان و بلا تغییر در تاریخ در نظر می‌گیرند (مانند اگزیستانسیالیسم و پراگماتیسم و نئوتومیسم و پرسونالیسم و غیره)، همگی بر پایه فلسفه اصالت فرد قرار دارند. نظریات آنارشیستی خرده‌بورژوازی نیز مظهر اندیویدوالیسم افراطی خرده‌بورژوازی است. اندیویدوالیسم پایه فلسفی سرمایه‌داری است و بر این پایه، سودجویی و خودپسندی توجیه می‌گردد. برعکس، «اصالت جمع» یا «منش جمعی» تئوری و عملی است که طبق آن منافع جمع و جامعه بر منافع فرد مقدم است، و حفظ و تکامل شخصیت فرد و رهایی او از یوغ ستم‌های اجتماعی در درجه اول به رهایی جمع و تکامل آن مربوط است، و تنها جامعه‌ای که در آن افراد با حقوق برابر و به شکل داوطلبانه در راه پیشرفت منافع عمومی، جمعی می‌کوشند، می‌تواند یک جامعه واقعاً انسانی باشد.

روش اصالت جمع سوسیالیستی، مبتنی بر مالکیت اجتماعی وسایل تولید است. بدون ایجاد مالکیت اجتماعی و جامعه سوسیالیستی، شرایط واقعی برای تربیت همگانی جامعه با روح جمعی به وجود نمی‌آید و روابط همکاری و تعاون جانشین روابط استثمار و ستمگری نمی‌شود.

سوسیالیسم می‌تواند آن چنان شرایطی را به وجود آورد که در آن هماهنگی واقعی بین منافع فرد و جمع پدید آید. در سرمایه‌داری، برعکس، سرکوب منافع جمع لازمه برآورده شدن خواست‌های افراد معین است. از این پایه فلسفی (اصالت فرد و اصالت جمع)، دو نوع روحیه و دو نوع طرز فکر ناشی می‌شود: از اصالت فرد روحیه خودپسندانه و طرز تفکر ذهنی که تمایلات خود را مقدم بر واقعیت می‌سازد، و از اصالت جمع روحیه انقلابی همبستگی و تعاون، طرز فکر اصولی و عینی که واقعیت عینی و مصالح تکامل جامعه را

بر تمایلات و خواست‌های ذهنی مقدم می‌شمرد. رخنه روحیه و طرز تفکر و شیوه عمل اندیویدوآلیستی در حزب طبقه کارگر، به مبارزات خلاق اصولی زیان جدی وارد می‌آورد. باید با این شیوه فکر و طرز عمل پیوسته و به موقع مبارزه شود.

۲۰ - انترناسیونال اول، دوّم و سوّم

واژه انترناسیونال به معنای «بین‌الملل» به آن سازمان‌های جهانی کارگری اطلاق گشت که اواخر قرن گذشته [نوزدهم] تا اواسط قرن حاضر [بیستم]، در دوره‌های مختلف تکامل جامعه تشکیل شدند. الهام‌بخش تشکیل آن آموزش مارکسیسم، و اساسش همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان کشورهای مختلف گیتی بود.

نخستین جامعه بین‌المللی کارگران که بعداً به انترناسیونال اول معروف شد، در سال ۱۸۶۴ توسط کارل مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا پایه‌گذاری شد. مدت‌ها بود که مارکس و انگلس برای ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر مبارزه می‌کردند و تأسیس انترناسیونال به مثابه سازمان بین‌المللی پرولتاریا ثمره این مبارزه و پیروزی تعالیم مارکسیستی در جنبش کارگری [پیش از] یک قرن پیش بود. بر اثر رشد سرمایه‌داری در نیمه دوّم قرن نوزدهم و اعتلای نهضت کارگری و دموکراتیک در اغلب کشورهای پیش افتاده، و لزوم همبستگی و کمک متقابل این نهضت‌ها در مقیاس جهانی، تشکیل سازمان بین‌المللی کارگران به یک ضرورت تاریخی مبدل شده بود. انترناسیونال اول ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در لندن تأسیس شد. اعلامیه تشکیل آن را مارکس نوشته است. این سند به برنامه پرولتاریای انقلابی در قرن نوزدهم مبدل شد و در آن وظیفه پرولتاریا، سرنگون ساختن قدرت سرمایه و استقرار حکومت کارگران از طریق مبارزه سیاسی تعریف شده بود. احزاب کارگری در آن زمان به شکل شعب این سازمان بین‌المللی، در کشورهای مختلف تأسیس یافتند.

در کمتر از دو سال، ۲۵ سازمان از این قبیل، در تقریباً تمام کشورهای اروپا و در سایر قاره‌ها تشکیل شد. مارکس در تمام مدت موجودیت انترناسیونال اوّل عضو شورای عمومی آن بود و همراه با انگلس و سایر طرف‌داران سوسیالیسم علمی علیه عقاید خرده‌بورژوازی در جنبش کارگری به شدت مبارزه کرد. چاپ کتاب سرمایه (کاپیتال) در سال ۱۸۶۷ وسیله بسیار مهم تربیت سازمان‌های کارگری با روح مارکسیسم و پیروزی سوسیالیسم علمی بود. مهم‌ترین کنگره‌های انترناسیونال اوّل در این مرحله از سال ۱۸۶۶، هر سال یک بار، به ترتیب در شهرهای ژنو، لوزان و بروکسل و بازل تشکیل شد. در مرحله بعدی، مبارزه داخلی انترناسیونال اوّل علیه آنارشیزم، که در اسپانیا و ایتالیا طرف‌دارانی داشت، جریان یافت. مارکس و طرف‌دارانش ماهیت ضدپرولتاری و فعالیت‌های سازمان‌شکنانه آنارشیزم را فاش و پیروزی سوسیالیسم علمی را تأمین نمودند.

به هنگام اعلام کمون پاریس، انترناسیونال اوّل فعالیت درخشانی انجام داد و از مبارزه قهرمانانه کارگران پاریس پشتیبانی کرد و پس از شکست آن، فعالیت‌های پُردامنه‌ای را علیه ترور خونین بورژوازی فرانسه سازمان داد. پس از شکست کمون پاریس، در همه کشورهای فشار و تضییق علیه انترناسیونال اوّل شدت بی‌سابقه‌ای یافت. عناصر مردّد و متزلزل کناره‌گیری کردند و به تدریج ادامه فعالیت مرکز کار انترناسیونال اوّل در اروپا غیر ممکن شد. به این جهت، در کنگره لاهه در سال ۱۸۷۲ تصمیم گرفته شد این مرکز به نیویورک منتقل شود. انترناسیونال اوّل، چهار سال بعد، در جریان کنفرانس فیلادلفیا رسماً منحل گشت.

انترناسیونال دوّم، به مثابه جامعه بین‌المللی احزاب سوسیالیست در سال ۱۸۸۹ طی کنگره‌ای منعقد در پاریس تأسیس شد و در آن احزاب کارگری تقریباً همه کشورهای اروپایی و ایالات متحد آمریکا و آرژانتین شرکت جستند. مدت شش سال فعالیت این سازمان توسط فردریک انگلس رهبری می‌شد و بر شالوده تعالیم مارکسیستی قرار داشت. در این مدت انترناسیونال دوّم به پخش اندیشه‌های سوسیالیسم علمی و تحکیم احزاب کارگری کمک

شایسته‌ای کرد، و این احزاب به تدریج به نیروی سیاسی مهمی در اغلب کشورهای اروپایی مبدل شدند. پس از درگذشت انگلس، به تدریج رهبری انترناسیونال دوم به دست اپورتونیست‌ها افتاد و آنها باعث نفوذ اندیشه‌ها و اسلوب بورژوایی در داخل جنبش کارگری شدند. رشد کمی انترناسیونال دوم هم سطح با رشد کیفی آن نبود، و از میزان آگاهی سیاسی و روش انقلابی آن به تدریج کاسته شد. ولی در داخل آن برخی احزاب یا شعباتی از احزاب، نظیر حزب بلشویک‌های روسیه، به تعالیم انقلابی مارکسیسم وفادار ماندند و به شدت علیه روش تسلیم‌طلبانه و تجدیدنظرطلبانه و رفورمیستی رهبران اپورتونیست این سازمان مبارزه کردند. این مبارزه یک جناح چپ انقلابی در داخل انترناسیونال دوم ایجاد نمود. اکثر رهبران انترناسیونال دوم پس از شروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ آشکارا به سرانجام موضوع بورژوازی کشورهای خود درغلتیدند و اصول همبستگی پرولتری و انترناسیونالیسم کارگری را به کلی ترک کردند. از آن موقع در داخل انترناسیونال دوم سه جریان ایجاد گشت: یک جناح راست یا سوسیال شونیست‌ها، دیگری جناح میانه‌رو، و سومی انترناسیونالیست‌ها یا جناح چپ. این جناح انقلابی، بلشویک‌های روسیه به رهبری لنین، انقلابیون آلمان به رهبری کارل لیبکنشت، حزب سوسیالیست چپ بلغارستان به رهبری بلاگوف و غیره را در بر می‌گرفت. جنگ اول جهانی و خیانت رهبران انترناسیونال دوم و لیبرال‌های رفورمیست که تصمیم‌های صریح کنگره‌های این سازمان را علناً زیر پا گذاشتند، موجب شد در داخل احزاب کارگری مبارزه شدت یابد و گروه‌های انقلابی و مارکسیستی واقعی تشکیل شود. در سال ۱۹۱۵، در تسیمروالد در سوئیس، اتحادیه سوسیالیست‌های انترناسیونالیست تشکیل شد که رهبری جناح چپ آن را ولادیمیر ایلیچ لنین به عهده داشت. انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ پیروزی بزرگ سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم و گام مهمی در راه ایجاد احزاب انقلابی کارگری گشت. طبق سنت زمان مارکس، و برای نشان دادن جدایی کامل از انترناسیونال رفورمیستی دوم، این احزاب، احزاب کمونیست نام گرفتند.

انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال سوّم که به کمیترین نیز معروف است، از این احزاب انقلابی تشکیل شد و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ فعالیت کرد، که نقطه تحول و چرخشی در تاریخ جنبش کارگری ایجاد نمود. انترناسیونال کمونیستی، سازمان انقلابی بین‌المللی و مرکز رهبری جنبش کارگری جهانی بود. نخستین کنگره آن در ماه مارس سال ۱۹۱۹ با شرکت احزاب و گروه‌های کمونیستی سی کشور جهان تشکیل شد و برای اولین بار در آن احزاب انقلابی کشورهای شرقی و آسیایی نیز شرکت جستند. قبل از آن، جلسه مشاوره‌ای به رهبری لنین در ماه ژانویه همان سال با شرکت هشت حزب تشکیل شده بود و همه احزاب و سازمان‌های کمونیستی و سوسیالیستی را به شرکت در کنگره انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود. کنگره در پیام خود به پرولتاریای سراسر جهان، طبقه کارگر را به مبارزه جدی و به دست گرفتن قدرت حکومتی فرا خواند. نهضت انقلابی مارکسیستی به سرعت در اروپا و آسیا و آمریکا ریشه دوانید و وسعت یافت. احزاب جدید کمونیست در بسیاری از کشورها تأسیس یافت (در ایران ژوئن ۱۹۲۰). در این مرحله، نهضت کارگری را، هم جریان میانه‌رو که تحت این عنوان مدافع اپورتونیزم بود تهدید می‌کرد، و هم بیماری چپ‌روی و سکتاریسم که در احزاب جوان و بدون تجربه زمینه پیدا کرده بود. کنگره دوّم انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۰ با شرکت ۴۱ حزب تشکیل شد و نقش مهمی در مبارزه علیه به اصطلاح چپ‌روها، که با شرکت کمونیست‌ها در پارلمان و در سندیکاها تحت رهبری رفورمیست‌ها مخالفت می‌کردند، و در عمل وسایل مختلف مبارزه انقلابی حزب کمونیست را از وی می‌گرفتند، ایفا نمود. انتشار کتاب معروف لنین بیماری کودکی چپ‌گرایی در کمونیسم در آماده کردن این کنگره و موفقیت آن نقش درجه اول را داشت. کنگره پیرامون نقش دهقانان و خلق‌های کشورهای مستعمره و اسیر، روش کمونیست‌ها را روشن کرد. در زمان تشکیل کنگره هفتم کمیترین که توجه خاصی به مبارزه علیه فاشیسم نمود، در جهان هفتاد و شش حزب کمونیست وجود داشت که فقط ۲۲ حزب از آن میان علنی بودند و بقیه ۵۴ حزب در شرایط غیر علنی فعالیت می‌کردند. طی جنگ دوّم جهانی، تمام

احزاب کمونیست فعالیت عظیمی را علیه فاشیسم سازمان دادند و قهرمانانه در کشورهای اشغال شده، نهضت‌های نیرومند مقاومت را رهبری نمودند. در این زمان وظایف احزاب کمونیست بیش از پیش غامض و پیچیده، و شرایط پیکار گوناگون و متفاوت گشت. احزاب کمونیست رشد و تحکیم یافته بودند و با آبدیدگی و مهارت، مبارزهٔ زحمتکشان کشور خود را رهبری می‌کردند. در این شرایط، باقی ماندن یک مرکز واحد رهبری با رشد نهضت کمونیستی مغایر بود و دخالت‌های سازمانی در امور سایر احزاب نتایج منفی و مضرّی به بار می‌آورد. در سال ۱۹۴۳ تصمیم انحلال انترناسیونال کمونیستی به تصویب اکثریت مطلق احزاب کمونیست رسید. نقش تاریخی کمیتن، تقویت و تحکیم رابطه و همبستگی بین زحمتکشان، آبدیده کردن و لنینی کردن این احزاب، و تعیین اصول عمومی تئوریک و تبلیغاتی احزاب کمونیست بود. این بود تاریخچه‌ای از تشکیل و فعالیت انترناسیونال. هم اکنون اجرای اصول انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی بین‌المللی زحمتکشان از مهم‌ترین اصول روابط بین احزاب کمونیست و کارگری است که هر یک مستقلاً و با شناخت جامعهٔ خود، آموزش عام مارکسیسم - لنینیسم را در کشورهای خود به کار می‌بندند، و ضمناً از اشکال مختلف نظیر تماس‌های مشاوره‌های دوجانبه و چندجانبه، کنگره‌های احزاب مختلف، همکاری‌های مشخص، ارگان مطبوعاتی و اطلاعاتی و تئوریک مشترک، و تشکیل کنفرانس‌های منطقه‌ای، و بالاخره تشکیل جلسات مشاورهٔ جهانی استفاده کرده به تبادل نظر می‌پردازند، و پیرامون تعیین مشی عمومی در مسائل مبرم و مشخص حیاتی به بحث و بررسی می‌پردازد.

در سند اصلی کنفرانس بین‌المللی احزاب برادر (۱۹۶۹) گفته می‌شود:
 «بنیاد مناسبات متقابل بین احزاب برادر عبارت است از اصول انترناسیونالیسم پرولتری، همبستگی و کمک متقابل، احترام به استقلال و برابری و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر. رعایت دقیق این اصول، شرط ضرور برای رشد همکاری رفیقانهٔ احزاب برادر و تحکیم وحدت جنبش کمونیستی است.

تمام احزاب دارای حقوق برابرند. در حال حاضر، که یک مرکز رهبری در جنبش کمونیستی وجود ندارد، اهمیت تلفیق داوطلبانه عمل آن‌ها به خاطر اجرای موفقیت‌آمیز وظایف آن‌ها به ویژه افزایش می‌یابد.»

این اصول و آن اشکال همکاری، امکانات لازم را برای یگانگی کوشش‌های احزاب کمونیست و کارگری در راه آماج‌های مشترک آن‌ها فراهم می‌سازد. واژه «انترناسیونال دارای مفهوم دیگری نیز هست و آن نام سرود انقلابی کارگران و همه کمونیست‌های جهان است. سراینده اشعار آن اوژن پوتیه (Eugene Potier) و سازنده آهنگ پی‌یر دگی‌تر (Pierre Degeyter) است. اوژن پوتیه کارگری شاعر بود و در کمون پاریس شرکت داشت. اشعار او همیشه زبان‌زد محافل انقلابی بود. پس از شکست کمون پاریس (۱۸۷۱) وی در سخت‌ترین شرایط پی‌یر دگی‌تر، با خوش‌بینی انقلابی شگفت‌انگیزی شعر جدید خود را با مطلع برخیز ای داغ نفرت خورده و با عنوان انترناسیونال سرود (ترجمه فارسی از ابوالقاسم لاهوتی است). پوتیه خود عضو انترناسیونال اول بود. طی سال‌های دشوار تبعید او نتوانست اشعار خود را به چاپ برساند. مدت‌ها بعد که جزوه اشعار او چاپ شد، یک کارگر موسیقی‌دان موسوم به پی‌یر دگی‌تر آهنگی برای این شعر ساخت. پس از آن در همه نبردها و تظاهرات کارگری انترناسیونال به مثابه یکی از محبوب‌ترین ترانه‌های انقلابی به زحمتکشان رزمنده شور و الهام می‌بخشید. از آن زمان این سرود، مارش پیروزمندانه خود را نخست در بلژیک و فرانسه و سپس در سراسر جهان آغاز کرد. خود پی‌یر دگی‌تر در سنین سالخوردگی توانست طی مراسم یازدهمین سالگرد انقلاب کبیر در میدان سرخ مسکو، طنین مهیج و ظفرنمون انترناسیونال را بشنود، سرودی که در جشن و سرور، در میدان اعدام و در صحنه نبرد، در شور و التهاب تظاهرات خلقی، ایمان کمونیست‌ها را به پیروزی جهان نو و کمونیسم بیان می‌دارد.

۲۱- انترناسیونالیسم پرولتری (Internationalisme Proletarien)

به معنای اتحاد و همبستگی پرولتاریا و زحمتکشان همه ملت‌ها در نبرد مشترک علیه سرمایه و ستم در سراسر جهان است. همچنین، عبارت است از سیاست و ایدئولوژی همبستگی بین‌المللی کارگران و همه زحمتکشان. از نظر تاریخی، اندیشه انترناسیونالیسم پرولتری برای نخستین بار توسط کارل مارکس و فردریک انگلس، رهبران بزرگ طبقه کارگر، بیش از یک صد سال قبل بیان و پایه‌ریزی شد. شعار مشهوری که آن‌ها در اثر معروف خود «مانیفست حزب کمونیست» با عبارت «پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید!» نوشتند، بیان سیاسی این اندیشه بود. پایه تئوریک این اندیشه مارکسیستی آن است که کارگران و زحمتکشان هر کشوری علیه بورژوازی بهره‌کش و برای دفاع از منافع حیاتی زحمتکشان، استقرار دموکراسی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند. در عین حال، کارگران و زحمتکشان همه کشورهای جهان دارای منافع حیاتی همانندی هستند و دشمن طبقاتی واحدی دارند که بورژوازی سراسر دنیا است. از همین جا لزوم اتحاد و همبستگی و پشتیبانی متقابل کارگران و زحمتکشان همه ملیت‌ها و همه کشورهای در مبارزه برای امر مشترک سرنگونی سرمایه‌داری و بنای جامعه سوسیالیستی ناشی می‌گردد. سرمایه در مقیاس جهانی متحد است، لذا کار نیز باید در مقیاس جهانی علیه آن متحد شود.

محتوی و مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری طی یک صد سال اخیر بر اثر تکامل جامعه بشری و سیر تاریخ مرتباً غنی‌تر شده است. تا قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، مفهوم آن عبارت بود از همبستگی بین‌المللی زحمتکشان تمام کشور در مبارزه برای برانداختن سرمایه‌داری و به حکومت رساندن طبقه کارگر. پس از انقلاب اکتبر سوسیالیستی و پیدایش نخستین حکومت سوسیالیستی جهان، مفهوم آن فقط به همان محتوای قدیمی ختم نمی‌شود، بلکه عناصر مهم جدیدی را نیز در بر می‌گیرد. این عناصر عبارتند از:

۱- پشتیبانی جنبش جهانی کارگری از نخستین حکومت پرولتری و دفاع و حمایت از این دولت سوسیالیستی

۲ - کمک و پشتیبانی حکومت شوروی و زحمتکشان شوروی نسبت به جنبش جهانی کارگری

۳ - تعمیم مفهوم انترناسیونالیسم در مناسبات با ملت‌های ستم‌دیده و جنبش آزادی‌بخش ملی

انگلس فرمول مشهوری دارد که در آن گفته می‌شود «ملتی که بر ملت‌های دیگر ستم روا دارد نمی‌تواند آزاد باشد.» لنین این گفته را اصل اساسی انترناسیونالیسم نامیده است.

تجسم کامل این اصل را در سیاست لنینی حکومت جوان شوروی در قبال ملت‌های مختلف و اقلیت‌های ملی ساکن روسیه به روشنی می‌توان دید.

در عمل، شعار معروف «پرولترهای تمام کشورها متحد شوید» با شعار «پرولترهای تمام کشورها و ملت‌های ستم‌دیده متحد شوید» تکمیل گردید. پس از خاتمه جنگ دَوّم جهانی و ایجاد یک عده کشورهای جدید سوسیالیستی و پیدایش سیستم جهانی اردوگاه سوسیالیستی، اصل انترناسیونالیسم پرولتری اساس و پایه مناسبات بین کشورهای عضو این اردوگاه گشت و مفهوم روابط برادرانه و کمک متقابل بین این دولت‌ها را نیز در بر گرفت. مارکسیسم - لنینیسم وحدت خلل‌ناپذیر منافع ملی و بین‌المللی زحمتکشان جهان را که به خاطر سوسیالیسم پیکار می‌کند، ثابت می‌کند، زیرا این مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم خصلت بین‌المللی دارد، اگرچه راه مشخص پیروزی آن و ساختمان سوسیالیسم وابسته به شرایط مشخص تاریخی و تناسب نیروها و عوامل دیگر در هر کشور است.

انترناسیونالیسم پرولتری (سوسیالیستی) اساس مناسبات بین دولت‌های سوسیالیستی است. در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) گفته می‌شود: «استقرار مناسبات بین‌المللی طراز نوین، تکامل اتحاد برادرانه کشورهای سوسیالیستی، پروسه تاریخی بغرنجی است. تکامل موفقیت‌آمیز این پروسه، رعایت دقیق اصول انترناسیونالیسم پرولتری، کمک و پشتیبانی متقابل، برابری حقوق، حق حاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را ایجاب می‌نماید. در سرشت سوسیالیسم تضادهایی نظیر

تضادهای فطری سرمایه‌داری وجود ندارد. هر گاه بین کشورهای سوسیالیستی اختلاف‌هایی ناشی از تفاوت سطح رشد اقتصادی و ساختمان اجتماعی و وضع بین‌المللی آن‌ها و در پیوند با ویژگی‌های ملی آن‌ها بروز کند، چنین اختلاف‌هایی می‌تواند و باید بر مبنای انترناسیونالیسم پرولتری از طریق بحث و مذاکره رفیقانه و همکاری داوطلبانه و برادرانه به نحوی موفقیت‌آمیز حل گردد. این اختلاف‌ها نمی‌بایست به جبهه واحد کشورهای سوسیالیستی علیه امپریالیسم خلی وارد سازد.

کمونیست‌ها دشواری‌های رشد سیستم جهانی سوسیالیسم را می‌بینند. ولی سیستم سوسیالیستی بر پایه همگونی نظام اجتماعی - اقتصادی و انطباق مصالح بنیادی و هدف‌های کشورهای وارد در آن استوار است. این وجه مشترک ضامن رفع دشواری‌های موجود و تحکیم آتی وحدت سیستم سوسیالیسم بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است.»

آن‌ها که انترناسیونالیسم پرولتری و وجوه مختلف آن را زیر پا می‌گذارند و علیه تعالیم لنین کبیر و اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری اقدام می‌کنند، نه فقط به منجلا ب ناسیونالیسم کوته‌نظرانه می‌غلطند، بلکه در عمل مغایر با منافع ملی و منافع کارگران و زحمتکشان کشور خود عمل می‌کنند. فعالیت انشعاب‌گرانه چپ‌نماها، اختلال در همبستگی بین‌المللی زحمتکشان و ملت‌های ستم‌دیده، اتهام به احزاب کمونیست و اختلال در مبارزه مشترک علیه دشمن مشترک - امپریالیسم - نقض آشکار انترناسیونالیسم پرولتری است.

برخی اختلاف‌هایی که بین احزاب کمونیست پدید می‌گردد، یا در جریان حوادث مرتفع خواهد شد یا در پرتو رشد حوادث که ماهیت مسائل مورد بحث را روشن خواهد کرد، محو خواهد گردید. برخی دیگر، ممکن است مدت بیشتری دوام یابند، ولی اصل آن است که مسائل مورد بحث می‌تواند و باید از طریق همکاری احزاب کمونیست در تمام جبهه‌ها، از راه گسترش روابط بین احزاب، تبادل متقابل تجارب و بحث و مشورت رفیقانه، از راه

وحدت عمل در عرصه جهانی به درستی حل گردند. وظیفه انترناسیونالیستی هر حزب کمک همه جانبه به تحکیم مناسبات و تکامل اعتماد متقابل بین احزاب و کوشش‌های نوین به منظور تحکیم وحدت جنبش بین‌المللی کمونیستی است.

انترناسیونالیسم پرولتری با منافع ملی مطابقت دارد، زیرا که پیکار واقعی به خاطر منافع میهنی و آزادی و استقلال، جز از راه مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و همکاری برادرانه با همه کشورهای سوسیالیستی و همه خلق‌هایی که در این طریق پیکار می‌کنند امکان‌پذیر نیست. از این جهت است که می‌گوییم میهن‌پرستی واقعی جنبه انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم عمیقاً میهن‌پرستانه است. مسئولیت ملی و بین‌المللی هر حزب کمونیست و کارگری تفکیک‌ناپذیر است. هر حزب کمونیست مسئول فعالیت خویش در برابر طبقه کارگر و خلق کشور خویش و در عین حال در برابر طبقه کارگر جهانی است. مارکسیست - لنینیست‌ها، هم تنگ نظری ناسیونالیستی و هم نفی مصالح ملی یا کم بها دادن به آن را، و هم گرایش به سوی هژمونیسیم (سیطره‌جویی بر دیگران) را مطرود می‌دانند.

بزرگ‌ترین خدمت به امر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری از جانب احزاب کمونیستی که در کشورهای سرمایه‌داری می‌رزمند، عبارت است از تصرف قدرت حاکمه توسط طبقه کارگر و متحدان وی.

گوناگونی شرایط فعالیت احزاب برادر، در نظر گرفتن شرایط مشخص ملی بر اساس تعالیم مارکسیسم - لنینیسم، تدوین سیاست و روش هر حزب با استقلال کامل، تعیین مستقلانه شیوه و اشکال کار و مبارزه، تفاوت روش در اجرای وظایف مشخص و حتی اختلاف نظر آنان در مورد این یا آن مسئله، نمی‌بایستی مانعی بر سر راه تلفیق موضع‌گیری احزاب کمونیست در عرصه جهانی و به ویژه در مورد مسائل بنیادی مبارزه ضد امپریالیستی باشد.

انترناسیونالیسم پرولتری، وحدت ملی و بین‌المللی طبقه کارگر و همه زحمتکش‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش را علیه دشمن مشترک رعایت می‌کند و اجرای آن شرط ضروری و اساسی برای پیروزی مبارزه در راه سوسیالیسم

صلح و آزادی و استقلال است.

۲۲- انضباط حزبی و دموکراسی حزبی (Discipline et Democratie)

دموکراسی داخلی حزبی - یعنی اجرای دقیق و پیگیر اصول مرکزیت دموکراتیک در احزاب کمونیست و کارگری. دموکراسی داخلی حزب یعنی انتخابی بودن کلیه ارگان‌های رهبری حزب از پایین تا بالا، کار جمعی در کلیه این ارگان‌ها، وظیفه ارگان‌های حزبی به دادن گزارش در مقابل سازمان‌های حزبی پیرامون فعالیت خود، استفاده از شیوه انتقاد و انتقاد از خود در داخل حزب، برخوردار بودن هر فرد حزب از حق شرکت در بحث آزاد و خلاق و سازنده در مجامع و جراید حزبی پیرامون مسائل مختلف سیاست حزب و شرکت در تدوین این سیاست.

دموکراسی حزبی شرط تشدید فعالیت خلاق و مبتکرانه اعضای حزب، وسیله تحکیم وحدت اصولی و انضباط آگاهانه حزبی است. طرز اجرای دموکراسی حزبی طبق موازینی که در اساسنامه حزب قید می‌شود تصریح می‌گردد.

انضباط حزبی - یعنی اجرای دقیق و پیگیر موازینی که در اساسنامه حزبی تعیین شده است و انجام وظایفی که متوجه هر فرد و سازمان حزبی می‌شود. انضباط حزبی یعنی اجرای برنامه و اساسنامه و سیاست حزب، کوشش برای تحقق بخشیدن به تصمیم‌های حزب و مبارزه برای رسیدن به هدف‌ها و آرمان‌های آن. انضباط حزبی شرط استحکام حزب، وحدت اراده و عمل آن و تأمین رهبری توده‌های زحمتکش است. وجود وحدت اراده و عمل شرط اساسی حفظ قدرت پیکارجویانه حزب است. حزب تنها یک انضباط برای تمام افراد خود از صدر تا ذیل دارد. همه کمونیست‌ها صرف نظر از شغل یا سابقه یا خدمات خود، تابع یک انضباط واحد هستند. خدشه وارد کردن به

انضباط حزبی زیان فراوانی به حزب می‌رساند و با باقی ماندن در صفوف آن مغایر است. انضباط حزبی تبعیت اقلیت از اکثریت، ارگان‌های پایین‌تر نسبت به ارگان‌های بالاتر، و کلیه اعضا و سازمان‌ها را نسبت به تصمیم‌های کنگره و دیگر ارگان‌های ذی‌صلاحیت حزبی ایجاب می‌کند. این انضباطی است آگاهانه و داوطلبانه به منظور تحکیم وحدت حزب و رسیدن به آرمان‌های کمونیسم. انضباط حزبی وجه مشترکی با اطاعت کورکورانه که سازمان را به سربازخانه مبدل کند، و فکر خلاق و شرکت مبتکرانه افراد را در تدوین و اجرای سیاست حزب خرد کند، ندارد. قبل از اتخاذ تصمیم، بحث و مشاوره آزادانه در مسائل لازم است. پس از اتخاذ تصمیم، همه باید مانند تنی واحد تصمیم متخذه را اجرا کنند.

۲۳ - انقلاب (Revolution)

انقلاب یک تحول کیفی و بنیادی، یک چرخش عظیم و اساسی در حیات جامعه است. معنای انقلاب در علم جامعه‌شناسی عبارت است از سرنگونی یک نظام اجتماعی کهنه و فرسوده و حکومت طبقه یا طبقات میرنده و ارتجاعی و جایگزین کردن آن با نظام اجتماعی نو و مترقی و حکومت طبقه یا طبقات مترقی و بالنده. مثال بزنیم: انقلاب کبیر فرانسه که نزدیک به [بیشتر] دو‌یست سال قبل روی داد یک انقلاب بود، زیرا نظام فئودالی فرسوده و مظهر آن سلطنت بوربون‌ها را از بین برد و نظام سرمایه‌داری را که در آن زمان نو و مترقی بود جایگزین آن ساخت. انقلاب مشروطه ایران یک انقلاب بود زیرا اگرچه ناتمام ماند و به پیروزی کامل نرسید، ولی به بساط فعال مایشائی و استبدادی سلطنت، به اساس خان‌خانی و فئودالی پوسیده ضربات جدی زد و راه را برای رشد جامعه و شرکت توده مردم در تعیین سرنوشت مملکت باز کرد. انقلاب کبیر اکتبر یک انقلاب عظیم اجتماعی بود، زیرا که نظام کهنه و فرسوده فئودالی و سرمایه‌داری را ریشه‌کن ساخت و جامعه نوین سوسیالیستی

را که بزرگ‌ترین چرخش در تاریخ بشری است، بنا نهاد. انقلاب مهم‌ترین مرحله در تکامل حیات جامعه است. جهان‌بینی مارکسیسم - لنینیسم انقلاب را نتیجه ضرور و اجتناب‌ناپذیر تکامل جوامع منقسم به طبقات آشتی‌ناپذیر می‌داند. در همه جوامعی که در آن طبقات با منافع متناقض وجود دارند، تکامل اقتصادی و اجتماعی و تحولات حاصل، به تدریج و مرحله به مرحله شرایط و عوامل دگرگونی عمیق و بنیادی را به حد بلوغ می‌رساند، پخته می‌کند، و سرانجام تغییر بنیادی نظام اجتماعی را ممکن و میسر و ضرور می‌نماید. بیان علمی این مطلب به گفته کارل مارکس چنین است: «نیروهای مولده جامعه در مرحله معینی از رشد خود با مناسبات تولیدی موجود یا بیان قضایی آن، یعنی با مناسبات مالکیت که در بطن آن رشد یافته‌اند، در تضاد واقع می‌شوند. این مناسبات تولیدی به مانع و سدی در راه رشد نیروهای مولده مبدل می‌گردند و در این هنگام است که مرحله انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود.»

انقلاب آن تضاد موجود را که نام بردیم حل می‌کند، آن مناسبات کهنه تولیدی را از بین می‌برد، و با استقرار مناسبات نوین زمینه را برای رشد سریع نیروهای مولده فراهم می‌سازد. چنین است پایه اقتصادی و عینی انقلاب. انقلاب یک طبقه حاکم را سرنگون می‌کند و طبقه دیگری را که معرف مناسبات تولیدی پیشروتری است به قدرت می‌رساند. مسئله اساسی در هر انقلاب عبارت است از مسئله قدرت سیاسی دولتی. گذار قدرت از دست طبقه حاکم پوسیده به دست طبقه یا طبقات پیشرو و مرفعی، مضمون اساسی هر انقلابی است. انقلاب مظهر عالی‌ترین شکل بروز مبارزه طبقاتی است، و طبقات مرفعی از طریق انقلاب و کوتاه کردن دست طبقه حاکم مرتجع و فاسد، راه تکامل جامعه خویش را باز می‌کنند. انقلاب اجتماعی عمیق‌ترین و اساسی‌ترین تغییرات را در همه جوانب سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیکی جامعه وارد می‌سازد و از بیخ و بن سیمای آن را تغییر می‌دهد. بنابراین، برخی تغییرات یا اصلاحات یا اقدامات در چارچوب یک نظام اجتماعی معین با همان قدرت سیاسی دولتی، با همان طبقات حاکم را نمی‌توان انقلاب نامید.

از توضیحاتی که دادیم معلوم می‌شود که بنا بر مرحله تکامل اقتصادی و اجتماعی و طبقات در حال مبارزه، چند نوع انقلاب اجتماعی می‌توان تشخیص داد. مثلاً انقلاب بورژوازی، انقلاب بورژوا - دموکراتیک، انقلاب سوسیالیستی، و غیره. باید دید هر انقلاب چه تضادهایی را حل می‌کند، چه وظایف اجتماعی را انجام می‌دهد، چه طبقه‌ای را از قدرت ساقط می‌سازد و چه طبقه‌ای در رأس انقلاب قرار دارد، تا نوع آن انقلاب اجتماعی را تعیین کرد. مثلاً انقلاب کبیر اکتبر یک انقلاب سوسیالیستی بود، و انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب مشروطیت ایران انقلاب‌هایی بورژوایی بودند. انقلاب مشروطه در مراحل عالی گسترش آن تا حدی از چارچوب انقلاب بورژوایی صرف فراتر رفت، زیرا توده‌های مردم با شعارها و خواست‌های ویژه خود در آن شرکت کردند و مُهر خویش را بر چهره آن زدند و جنبه ضداستعماری و ضدامپریالیستی آن را تقویت کردند. انقلاب سال ۱۳۵۷ یک انقلاب بزرگ ضدامپریالیستی، دموکراتیک، و خلقی بود که با شرکت بسیار وسیع توده‌های مردم و با اتحادی چشمگیر انجام شد؛ رژیم سلطنتی را برانداخت، به سلطه همه جانبه امپریالیسم ضربات جدی وارد ساخت و انحصار قدرت را از چنگ قشر سرمایه‌داری وابسته و بوروکراتیک و در رأس آن خانواده پهلوی به در آورد.

یک مطلب دیگر را هم تصریح کنیم که گذار قدرت دولتی از دست هر طبقه‌ای به دست طبقه دیگر انقلاب نیست. زیرا همان طور که گفتیم مفهوم انقلاب، گرفتن حکومت از جانب طبقه مرفی و پیشروتر را ایجاب می‌کند، به نحوی که راه تکامل جامعه را بگشاید، و گرنه اگر طبقه‌ای منحط و ارتجاعی بتواند طبقه مرفی را منکوب کند و به حکومت برسد، این عمل ضدانقلاب است نه انقلاب. انقلاب با نیرو و با شرکت توده‌های مردم انجام می‌گیرد، دارای هیچ وجه مشترکی با کودتا و «انقلاب درباری» و این گونه اقدامات که در تاریخ نمونه‌های فراوان دارد نیست. چنین اعمالی، سران حکومتی، اشخاص و دسته‌های متعلق به همان طبقات حاکم و وابسته به همان نظام اقتصادی و اجتماعی را عوض می‌کند، و قیافه ظاهری را تحول می‌بخشد،

درحالی که انقلاب سراسر نظام اجتماعی - اقتصادی را عوض می‌کند و طبقه جدید مترقی را به قدرت می‌رساند. انقلاب اجتماعی که عمل بزرگ آفریننده خلق‌ها برای ایجاد تحول بنیادی در نظام اجتماعی است، ثمره خواست و اراده فرد یا گروه یا تنها سازمان پیشاهنگ نیست، بلکه برای تحقق آن وجود عوامل مساعد عینی و عامل ذهنی ضرور است. در دوران ما شرایط عینی به مقیاس جهانی برای عمل انقلابی خلق‌ها علیه رژیم‌های ضدخلقی روز به روز مساعدتر می‌شود. در این شرایط، نقش عامل ذهنی یعنی تشکل، سیاست صحیح و عمل درست و پیگیر حزب طبقه کارگر که بتواند جسارت را با واقع‌بینی و بصیرت سیاسی درآمیزد، اهمیت فوق‌العاده کسب می‌کند. انقلاب اجتماعی به اقتضای اوضاع می‌تواند از راه‌های مسلحانه و غیرمسلحانه انجام گیرد و به صورت اشکال گوناگون درآید.

۲۴ - انقلاب فرهنگی (Revolution Culturelle)

انقلاب فرهنگی بخشی است از انقلاب سوسیالیستی و مفهوم آن جریان آفرینش و گسترش فرهنگی نو و عالی، یعنی فرهنگ سوسیالیستی و درک و هضم این ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی از جانب توده زحمتکشان است.

در جریان انقلاب سوسیالیستی شیوه تولید سوسیالیستی، مناسبات تولیدی کاملاً نو و دولت سوسیالیستی ایجاد می‌شود. بر این شالوده است که انقلاب فرهنگی صورت‌پذیر می‌گردد. بدین ترتیب، انقلاب فرهنگ جزء متشکله و بخشی از ساختمان سوسیالیسم و مبارزه علیه دشمن طبقاتی و ایدئولوژی وی به شمار می‌رود. در این مفهوم عمیق مارکسیستی، انقلاب فرهنگی یک مرحله کامل از تحولی ژرف و بنیادی را در زمینه گسترش فرهنگ توده‌ها را در بر می‌گیرد. این تحول بر پایه امکانات جدید اقتصادی و اجتماعی و ایجاد شرایط جدید مادی و سیاسی امکان‌پذیر می‌شود. انقلاب فرهنگی دارای جنبه‌های

عدیده‌ای است:

اول - کارعظیم و بی‌سابقه در زمینه آموزش و پرورش. در این زمینه، از بین بردن کامل بی‌سوادی و سپس به تدریج عمومی کردن تحصیلات ابتدایی مجانی و اجباری، و سپس تحصیلات با درجه بالاتر و تخصصی و تحصیلات متوسطه عمومی برای همگان، مدارج مختلف این جنبه از انقلاب فرهنگی است. موفقیت‌های کشورهای سوسیالیستی در این زمینه، کار سازمانی و اقتصادی عظیم برای حل این مسئله و همچنین ساختمان مدارس و مؤسسات آموزشی و پرورشی و تعلیمات حرفه‌ای که پایه مادی آن راتشکیل می‌دهند، کاملاً روشن است.

دوم - کار وسیع و پیگیر برای تربیت سیاسی توده‌ها، اشاعه جهان‌بینی علمی و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی همه زحمتکشان، پرورش روحیه نوین و کار و کوشش و صفات عالی‌انسانی و اصول برجسته اخلاقی. در این زمینه کار مداوم و پیگیر فارغ از هر نوع برخورد قشری و جامد، و در عین حال عمیقاً علمی و آشتی‌ناپذیر برای غلبه بر بازمانده‌های طرز تفکر سرمایه‌داری و کهنه و پوسیده، و در شعور و رفتار افراد و بر نظریات ارتجاعی و ضدخلقی صورت می‌گیرد.

سوم - کار پردامنه و مداوم برای ایجاد روشنفکران نو که با تمام وجود خویش به سوسیالیسم وابسته‌اند. این خود یکی از هدف‌های اساسی انقلاب فرهنگی به شمار می‌رود و برای آن نیاز به ایجاد شرایط مادی بی‌سابقه است که ایجاد و توسعه مؤسسات آموزش عالی و دانشگاه‌ها، مؤسسات پژوهشی، مدارس فنی و تأسیسات مختلف دیگر از جمله آن‌هاست. توجه به دانش و جدیدترین دستاوردهای آن، رشد پرشتاب تکنیک و استفاده از آن در کار و تولید، آموزش دانشجویان در عالی‌ترین سطح ممکن علمی و تأمین بهترین و خلاق‌ترین محیط مادی و معنوی برای پژوهش دانشجویان، محققان و آفرینندگان آثار هنری و ادبی مسائلی است که در تربیت روشنفکران نوین سوسیالیستی، به مثابه بخش مهمی از انقلاب فرهنگی، باید مورد نظر قرار گیرد. در این زمینه هم موفقیت‌های کشورهای سوسیالیستی عیان است.

دستاوردهای علم و فن در این کشورها، به ویژه در اتحاد شوروی که در بسیاری از رشته‌های مهم و حیاتی این کشور را در ردیف اوّل دانش معاصر حیاتی قرار می‌دهد، تعداد عظیم دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و مهندسان و پزشکان و سایر کارشناسان که مورد غبطه کلیه کشورهای دیگر بلااستثنا هستند، نمودارهایی از این واقعیت است.

چهارم - کار دائمی و وسیع برای بالا بردن سطح آگاهی و فرهنگ عمومی توده‌های مردم، به ترتیبی که کلیه دستاوردهای علمی و هنری و ادبی، و کلیه نعمت‌های فرهنگی در دسترس زحمتکشان باشد، و سطح دانش و فرهنگ عمومی توده مردم بالا رود. در این زمینه انواع اقدامات و ابتکارات به کار می‌رود که تأسیس شبکه بسیار وسیع کتابخانه‌ها، قرائت‌خانه‌ها و موزه‌ها، تئاترها و سینماها، سالن‌های کنسرت، نمایشگاه‌ها و گالری‌ها و استفاده از رادیو و تلویزیون و کنفرانس‌ها، تأسیس باشگاه‌ها و خانه‌های فرهنگی در محلات شهر و دهات، چاپ وسیع و بی‌سابقه کتاب با تیراژهای عظیم برای اقشار مختلف، چاپ روزنامه‌ها و مجلات، ایجاد محافل هنری و دسته‌های آماتور هنری از آن جمله‌اند. فرهنگ، علم، هنر و ادب از همه این طرق و با متنوع‌ترین اشکال و به راحتی در دسترس همگان قرار می‌گیرد و به ایجاد سطح عالی فرهنگ عمومی در توده‌های مردم که از وظایف انقلاب فرهنگی است کمک می‌کند.

پنجم - از بین بردن حالت عقب‌ماندگی فرهنگی برخی از نواحی یک کشور نسبت به نواحی دیگر، یا قشری از اجتماع نسبت به سایر اقشار، از جمله وظایف مهم انقلاب فرهنگی است. در نظام سرمایه‌داری برخی از نواحی و استان‌های یک کشور به علل مختلف، یا برخی از اقشار یا حتی ملتی در یک کشور کثیرالمله، یا اقلیت‌های ملی از نظر فرهنگی نیز علاوه بر موارد دیگر در عقب‌ماندگی نگه داشته می‌شوند. انقلاب فرهنگی در نظام سوسیالیستی، شکفتگی فرهنگی همه این نواحی و این اقشار یا ملیت‌ها را تأمین می‌کند و سراسر جامعه را بدون استثنا به سطح عالی فرهنگی می‌رساند و همه امکانات و مقدرات را یکسان در دسترس افراد جامعه قرار می‌دهد.

ششم - یکی از وظایف دیگر انقلاب فرهنگی، جذب و به ثمر رساندن مواردی فرهنگی گذشته است. در هیچ جامعه‌ای مثل جامعه سوسیالیستی ارزنده‌ترین آثار هنری و ادبی و فرهنگی پیشینیان در دسترس خلق قرار نمی‌گیرد. بهترین دستاوردهای فرهنگی قرون گذشته، چه در فرهنگ ملی و چه در فرهنگ جهانی، به وسیع‌ترین شکلی واقعاً در تعلق توده مردم قرار می‌گیرد. انقلاب فرهنگی و ایجاد فرهنگ سوسیالیستی به هیچ وجه به معنای محو و نابودی میراث گذشته نیست. فرهنگ مجموعه ارزش‌های مادی و معنوی است که بشر در طول تاریخ اجتماع آفریده است و دستاوردهای متری و انسانی آن در زمینه مادی و علم و هنر و سازمان اجتماع و نحوه زندگی مردم و پایه تکامل آتی تمدن بشری است. فرهنگ سوسیالیستی مرحله نوین و ماهیتاً عالی‌تر تکامل فرهنگ بشری و در برگیرنده موفقیت‌های فرهنگ گذشته است.

چنین است به طور خلاصه جوانی از انقلاب فرهنگی در مفهوم مارکسیستی - لنینیستی آن، انقلابی که جزئی از انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه نوین است. انقلاب فرهنگی موجب اعتلای فرهنگ توده وسیع می‌شود، زحمتکشان را از بردگی معنوی و جهل رها می‌سازد و آن‌ها را با دستاوردهای فرهنگی که جامعه بشری اندوخته است مجهز می‌نماید، جهش واقعی به سوی قله‌های علم و فرهنگ و هنر انجام می‌دهد و توده‌ها را برای شرکت هر چه بیشتر و روزافزون در رهبری امور اجتماع و سیاست و فرهنگ و اقتصاد آماده می‌کند، و نقش بسزایی در ایجاد انسان نوین و شایسته جامعه کمونیستی ایفا می‌نماید.

۲۵- انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

عبارت است از نخستین انقلاب پیروزمند پرولتری که تحولی بنیادی در تاریخ جامعه انسانی به وجود آورد و طومار جهان کهن سرمایه‌داری را در

نوردید و جهان نوین سوسیالیستی را بنیاد نهاد. انقلاب اکتبر برای اولین بار در تاریخ، قدرت استثمارگران را سرنگون کرد و شالودهٔ ایجاد جامعهٔ فارغ از استثمار و ستم را پی‌ریزی کرد. بر اثر تحقق انقلاب اجتماعی است که در مرحلهٔ معینی از تکامل جامعه، یک دوران کهنه و رو به زوال جای خود را به دوران نو و بالنده می‌دهد و شیوهٔ جدید تولید جانشین شیوه‌ای می‌شود که آفتاب عمرش به لب بام رسیده است. تا قرن گذشته [نوزدهم] این انقلاب‌ها اگر چه نقش مترقی در رشد جامعه داشتند و مناسبات تولیدی مترقی‌تری را نسبت به گذشته ایجاد می‌کردند ولی در هر حال یک دوران اجتماعی متکی بر استثمار را جانشین دوران دیگر متکی بر استثمار می‌نمودند. فتووالیسم جای برده‌داری را می‌گرفت و سرمایه‌داری جای فتووالیسم را، ولی در عین حال اساس استثمار به جای خود باقی می‌ماند و بهره‌کشی و ستم ریشه‌کن نمی‌شد. تنها گذار جامعه به سوسیالیسم بود که می‌توانست کامل‌ترین شرایط را برای رشد مداوم نیروهای مولده فراهم سازد، به آرمان‌های دیرینهٔ برابری، آزادی و عدالت جامعه عمل بپوشاند، بهره‌کشی انسان از انسان را لغو کند و زمینهٔ نامحدود شکوفایی شخصیت انسانی، فرهنگ و علم و هنر را ایجاد نماید. این مرحله‌ای ماهیتاً نو و کیفیتاً بی‌سابقه در تاریخ بشریت است. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر سرآغاز این مرحله است. اهمیت جهان‌شمول آن در این نکته است. این انقلاب شکل جدیدی از استثمار را جانشین شکل دیگر نکرد، بلکه ناقوس نابودی هر گونه بهره‌کشی را به صدا در آورد. انقلاب اکتبر سرآغاز دورانی است که مضمون عمده‌اش گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است - دوران مبارزهٔ دو سیستم اجتماعی متضاد، دوران انقلاب‌های سوسیالیستی و انقلاب‌های نجات‌بخش ملی، دوران از میان رفتن سرمایه‌داری و برافتادن سیستم مستعمراتی، دوران پیوستن خلق‌های جدید به راه سوسیالیسم، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی. از این روست که جشن انقلاب کبیر جشن همهٔ کارگران و زحمتکشان جهان، جشن همهٔ بشریت مترقی است.

فقط آن‌هایی که لنینیسم را به مثابه مرحلهٔ نوین تکامل مارکسیسم و

آموزشی جهان‌شمول نفی می‌کنند و آن را پدیده‌ای صرفاً روسی و خاص جامعه نیم قرن پیش [اوایل قرن بیستم] روسیه می‌شمارند، اهمیت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را نیز فقط به روسیه محدود می‌کنند و منکر نقش عظیم تاریخی و جهانی آن می‌شوند. انقلاب کبیر اکتبر آفریننده همه پیروزی‌های سوسیالیسم در اتحاد شوروی است. در نتیجه این انقلاب، دولت طراز نوین سوسیالیستی و دموکراسی طراز نوین برای زحمتکشان پدید آمد و حکومت کارگران و دهقانان، آن کشور را از فلاکت ملی نجات داد. صلح برای کشور، زمین برای دهقانان، آزادی برای زحمتکشان، مساوات برای زنان، رهایی از ستم ملی برای خلق‌ها، نجات از بند و امتیازهای طبقاتی و ستم اجتماعی را برای همگان به ارمغان آورد.

انقلاب اکتبر بنیاد اقتصادی نظام استثمار و بی‌عدالتی اجتماعی را در هم شکست. حکومت شوروی صنایع، راه‌های آهن و سایر وسایل حمل و نقل، بانک‌ها و زمین را ملی کرد، یعنی به تملک تمام خلق در آورد.

انقلاب اکتبر تحت رهبری حزب کمونیست که در رأس طبقه کارگر و نزدیک‌ترین متحدش - دهقانان زحمتکش - قرار داشت، تدارک و انجام شد. ولادیمیر ایلیچ لنین، آموزگار داهی زحمتکشان جهان، رهبر و بنیادگذار حزب کمونیست و دولت شوروی، از نظر تئوریک با تعمیم قوانین تکامل جامعه سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی، امکان پیروزی سوسیالیسم را تنها در یک کشور به ثبوت رساند و از نظر عملی نیز تمام توده‌های زحمتکش را مستقیماً رهبری کرد.

طبقه کارگر و زحمتکشان روسیه تجربه عظیمی از مبارزات خود علیه سلطنت تزارها و تسلط سرمایه‌داران، از انقلاب‌های ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ اندوخته بودند. پس از انقلاب فوریه و سرنگونی تزاریسیم در کشور، در کنار دولت موقت یک قدرت دیگر به صورت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان به وجود آمده بود. حزب کمونیست (که در آن زمان حزب بلشویک‌ها نامیده می‌شد) تحت رهبری لنین فعالیت عظیمی را برای نشان دادن ماهیت ضد انقلابی دولت موقت و سیاست تسلیم طلبانه منشویک‌ها سازمان داد.

تزهای لنین معروف به تزه‌های آوریل نقشهٔ پیکار برای گذار از انقلاب بورژا - دموکراتیک فوریه به انقلاب سوسیالیسی بود. پس از تظاهرات ماه‌های آوریل تا ژوئیه، به علت روش خشن ضد انقلابی دولت موقت، حزب کمونیست مجبور به کار غیرعلنی شد و در خفا تدارک قیام مسلح را آغاز کرد. کنگرهٔ ششم حزب که مخفیانه در پتروگراد (لنین‌گراد بعدی) تشکیل شد، این مشی را تصویب کرد. در وضع انقلابی ویژه‌ای که به وجود آمده بود، در حالی که توده‌ها به مشی بلشویک‌ها می‌پیوستند و صحت سیاست و شعارهای آن‌ها را با تجربهٔ خود درک کرده بودند، لنین از اواسط ماه سپتامبر موقع را برای قیام مسلحانه مناسب تشخیص داد. هفتم اکتبر لنین مخفیانه وارد پایتخت شد تا رهبری قیام را مستقیماً به دست گیرد. دهم اکتبر جلسهٔ تاریخی کمیتهٔ مرکزی حزب قطعنامهٔ مربوط به قیام را تصویب کرد. دوازدهم اکتبر کمیتهٔ نظامی انقلاب به ریاست لنین تشکیل شد که به ستاد قیام مبدل شد. صبح روز ۲۴ اکتبر حملهٔ دولت موقت به مراکز بلشویک‌ها شروع شد. گاردهای سرخ و سربازان انقلابی و کارگران مسلح حمله را دفع کردند. قیام مسلح شروع شد. روز ۲۵ اکتبر تمام ایستگاه‌های راه‌آهن و پست و تلگراف و ادارات دولتی و وزارت‌خانه‌ها و بانک‌ها و سایر نقاط مهم پایتخت به تصرف انقلابیون در آمد. در شب آن روز، کاخ زمستانی مقرّ حکومت موقت، به دست نیروهای انقلاب افتاد. بیست و پنجم اکتبر، شب هنگام، کنگرهٔ دوّم عمومی شوراهای روسیه افتتاح شد و حکومت شوراهای اعلام کرد (مطابق تقویم جدید روز ۲۵ اکتبر مطابق با هفتم نوامبر است). نخستین دولت شوروی به نام شورای کمیسرهای خلق به ریاست لنین تشکیل شد. تصویب‌نامه‌های تاریخی دربارهٔ صلح و دربارهٔ زمین در همین نخستین جلسه تصویب شد.

پس از پیروزی انقلاب در پتروگراد، پس از نبردهای شدید علیه گارد سفید و قوای ضد انقلابی، طی هفتهٔ بعد از آن در مسکو نیز قدرت شوراهای مستقر شد و تا ماه فوریهٔ سال بعد در سراسر کشور گسترش یافت.

انقلاب اکتبر ماشین کهنهٔ دولتی طبقات استثمارگر را در هم شکست و دولت طراز نوین ایجاد کرد. بلافاصله دهقانان مجاناً زمین گرفتند و مالکیت

بزرگ اربابی برآفتاد. کلیه قروض و اقساط دهقانان ملغی گشت. انقلاب حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش تا سر حد جدایی اعلام و تأمین کرد. انقلاب کبیر اکتبر سوسیالیستی دارای اهمیت بزرگ جهانی - تاریخی است. این انقلاب تمام بنای سرمایه‌داری دنیا را از بنیاد به لرزه انداخت، جهانی را که یک‌پارچه تحت انقیاد امپریالیسم بود به دو نیم کرد، و در یکی از بزرگ‌ترین کشورهای جهان دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت. تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و اوج نهضت کارگری و جنبش آزادی‌بخش ملی را موجب گشت. انقلاب بنای سیستم نوین سوسیالیستی را آغاز نهاد.

۲۶ - انکیزیسیون (Inquisition)

این واژه را تفتیش عقاید نیز ترجمه کرده‌اند و عبارت بوده از دادگاه‌های ویژه کلیسای کاتولیک که به دستور پاپ اعظم ترتیب می‌یافت و هدفش سرکوب همه مخالفان پاپ و سیطره ایدئولوژیکی و سیاسی کلیسای کاتولیک بود. در این دادگاه‌ها هر آزاداندیش ترقی‌خواهی را به نام ملحد و بی‌دین محکوم می‌کردند، به زندان می‌انداختند، شکنجه می‌کردند، می‌کشتند، و زنده زنده می‌سوزاندند. این محاکم ظلمت‌بار - حربه دستگاه جبر و اختناق - از قرن سیزدهم میلادی تشکیل شد و در تمام دوران قرون وسطی و سیله جابرانه و مدهشی در دست کلیسای کاتولیک علیه همه مخالفان دگم‌های فرسوده کلیسا و نظام فئودالی بود. قرن‌های متوالی عده‌ای از بزرگ‌ترین دانشمندان، ادبا، متفکران، نویسندگان، پزشکان، هنرمندان، روشنفکران عصر، درخشان‌ترین سیمای آن دوران، مبارزان راه آزادی محرومان و ستم‌دیدگان، و همچنین عده کثیری از مردم ساده و عادی که مورد بی‌مهری و غضب عمال کلیسا قرار می‌گرفتند، قربانی انکیزیسیون شدند. الحاد اتهام اساسی در تمام این محاکمه‌ها بود.

انکیزیتورها، یعنی دادستان‌ها و قضات این دادگاه‌های تفتیش عقاید، از به کار بردن وحشیانه‌ترین اسلوب‌های شکنجه که هنوز هم شهرت خود را حفظ کرده‌اند، ابایی نداشتند. انکیزیسیون در عین حال وسیله‌ای برای جمع‌آوری ثروت در دست ستم‌گران، غارت اموال محکومان و اعمال فشار و ایجاد وحشت و رُعب در بین مردم بود. هنوز هم در داخل کلیسای کاتولیک بقایای این شیوه مثلاً به صورت تهیه فهرست کتاب‌های ممنوعه و سازمان مبارزه علیه اندیشه‌های ترقی خواهانه انقلابی وجود دارد.

اگرچه از آخرین زنده سوزاندن دستگاه انکیزیسیون نزدیک به [بیشتر از] یک قرن و نیم می‌گذرد، ولی روش انکیزیسیون - محاکم فرمایشی و احکام جابرانه - همچنان به بیداد خود علیه بهترین فرزندان خلق زحمتکش، علیه آزادی خواهان ادامه می‌دهند. در میهن ما، به حق دادگاه‌های در بسته نظامی و سازمان امنیت شاه مخلوع را به انکیزیسیون تشبیه می‌کردند. این نهادهای نظام شاهنشاهی همه کسانی را که با استبداد و شیوه‌های نواستعماری مخالف بودند با اتهام بی‌وطن و اخلال‌گر و لامذهب - درست نظیر اتهام الحاد در قرون وسطی - دستگیر کرده، شکنجه می‌دادند، به پای چوبه اعدام فرستاده، زندانی و تبعید می‌کردند.

۲۷ - اومانیسیم (Humanisme)

اومانیسیم یعنی سیستم عقایدی که وجه مشخصه آن رواج انسان‌دوستی و علاقه به سعادت و نیک‌بختی بشر و احترام به شخصیت و مناعت انسانی است. از نظر تاریخی، چنین سیستم تفکری در قرون ۱۴ و ۱۶ میلادی به مثابه یک نهضت اجتماعی و ادبی ظاهر شد که در عمل علیه ایدئولوژی فئودالی و قشریون مذهبی بود. این سیستم تفکر در آن زمان متعلق به گروه محدودی از روشنفکران بود که منعکس کننده مبارزه بورژوازی رشد یابنده بودند و می‌خواستند زنجیرهای اجتماعی و معنوی فئودالیسم را پاره کنند. روشنفکران

و ماتریالیست‌های فرانسه در قرن هجدهم برجسته‌ترین نمونه‌های طرز تفکر اومانیستی را عرضه داشتند. آن‌ها بودند که شعار آزادی، برابری و برادری را اعلام کردند، ولی این شعارها در عمل و هم‌زمان با تحول سرمایه‌داری در چارچوب منافع بورژوازی محدود شد تا جایی که به آزادی استثمار منحصراً گردید، و بالاخره هم فاشیسم و میلیتاریسم هیچ‌گونه اثری از آن‌ها باقی نگذاشت.

مفهوم اومانیسم در آثار سوسیالیست‌های تخیلی نظیر سن سیمون، فوریه و اوئن محتوای اجتماعی جدیدی یافت. این محتوی شامل الغای استثمار و ستم و تکامل شخصیت فرد می‌شد، ولی این‌ها نیز به شناسایی قوانین عینی جامعه و نقش مبارزه طبقاتی توجهی نداشتند. اومانیسم آن‌ها غیرفعال و پندارآلود بود. مارکسیسم عالی‌ترین نوع اومانیسم، انسان‌دوستی واقعی مبارز و فعال را عرضه داشت. هدف اومانیسم سوسیالیستی، آزادی کامل زحمتکشان از زنجیر استثمار، از هر گونه ستم و عدم تساوی اجتماعی، کسب وسیع‌ترین آزادی‌های واقعی برای انسان، ایجاد گسترده‌ترین عرصه‌ها برای رشد و بارور شدن استعدادها، و بهترین شرایط رشد همه‌جانبه شخصیت انسان است. این اومانیسم بر شالوده مستحکم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سوسیالیسم، مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و الغای استثمار فرد از فرد قرار دارد.

۲۸- ایدئولوژی (Ideologie)

ایدئولوژی عبارت است از سیستم نظریات و اندیشه‌های سیاسی، حقوقی، هنری، مذهبی، فلسفی و اخلاقی. ایدئولوژی بخشی است از روبنا و دارای خصلت طبقاتی است و بنابراین در آخرین تحلیل، منعکس‌کننده مناسبات اقتصادی، یعنی زیربنای جامعه است. در جامعه‌ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده است، یکی از اشکال مبارزه طبقاتی پیکار ایدئولوژیک

است. منافع طبقات ارتجاعی و در حال نابودی حکم می‌کند که واقعیت نفی شود و حقیقت زیر پا گذاشته شود، و به همین علت ایدئولوژی این طبقات غیرحقیقی است، منعکس‌کننده واقعی حقایق نیست، علمی نیست. برعکس، منافع طبقات مترقی و انقلابی به ایجاد ایدئولوژی منعکس‌کننده واقعیت و علمی کمک می‌کند. مارکسیسم - لنینیسم آن ایدئولوژی علمی و حقیقی است که بیان‌گر منافع طبقه کارگر و اکثریت عظیم توده زحمتکش و بشریت خواستار صلح، ترقی و آزادی است. در این اواخر فلاسفه بورژوا شایع می‌کنند که داشتن ایدئولوژی مغایر با برخورد علمی به مسائل و واقعیت است. آن‌ها ایدئولوژی را امری ذهنی خالص، بدون پایه عینی و نتیجه اندیشه مُجَرَّد گروه‌ها یا دسته‌های حزبی خاص دانسته و ادعا می‌کنند که باید فلسفه و علوم را از وجود هر نوع ایدئولوژی پاک کرد (آنچه ایدئولوژی‌زدایی یا *desideologisation* نام گرفته است). نتیجه چنین روشی جز آن نیست که به طور مصنوعی علم و فلسفه از مبارزه طبقاتی و از واقعیت‌های اجتماعی جدا شود. هدف اصلی از این دعوی، نفی ضرورت ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم یعنی تنها ایدئولوژی واقعاً علمی است.

تکامل ایدئولوژی اگر چه وابسته به مناسبات اقتصادی است، ولی در عین حال دارای استقلال نسبی نیز هست. نمونه این استقلال نسبی را از جمله در این زمینه‌ها می‌بینم:

۱. محتوای ایدئولوژی را نمی‌توان بی‌واسطه و مستقیماً با علل اقتصادی

توضیح داد.

۲. رشد عامل اقتصادی و ایدئولوژی هم‌زمان و موازی نیست.

۳. بر تکامل ایدئولوژی به مثابه سیستم نظریات و اندیشه‌ها، یک دسته از

عوامل که دارای ماهیت غیراقتصادی هستند نیز تأثیر می‌گذارند. از این قبیل است تأثیر اشکال مختلف ایدئولوژی یکی بر دیگری، و نقش شخصی این یا آن اندیشه‌پرداز (ایدئولوگ) و غیره.

۲۹ - بایکوت (Boycottage)

این واژه را می‌توان تحریم ترجمه کرد، و مقصود از آن یک اسلوب مبارزه سیاسی یا اقتصادی است که عبارت است از قطع رابطه با یک شخص، یک سازمان یا یک دولت. مثلاً وقتی می‌گوییم اهالی کالاهای خارجی را بایکوت کردند یعنی از خرید آن‌ها خودداری می‌کنند. یا مثلاً بایکوت کردن دولت آفریقای جنوبی یعنی تحریم روابط با آن. یا مثلاً در یک محله وقتی اهالی پی می‌برند که فلان شخص مأمور مخفی پلیس است، او را بایکوت می‌کنند، یعنی از تماس و صحبت و هرگونه رابطه‌ای با او احتراز می‌جویند.

واضح است که با یکوت کردن می‌تواند مترقی یا ارتجاعی باشد، و این وابسته بدان است که این شکل مبارزه علیه چه کسی و به چه منظوری صورت می‌گیرد و به منافع چه کسی خدمت می‌کند. مثال‌هایی که ذکر نمودیم نمونه‌ای از بایکوت مترقی، یک مبارزه سیاسی یا اقتصادی مثبت به سود مردم و زحمتکشان است، ولی دولت‌های امپریالیستی و نیز کارفرمایان مؤسسات سرمایه‌داری با توسل به این شیوه علیه دولت‌های سوسیالیستی یا زحمتکشان اقدام می‌کنند.

این واژه در اصل نام افسری بوده است که در اختلاف‌های بین انگلستان و ایرلند بر سر استقلال ملی ایرلند از راه تحریم کالاها و افراد، در مبارزه ملی شرکت جست و مبتکر شیوه‌ای شد که بعدها به نام او معروف گشت.

۳۰ - برابری

مساوات یا برابری افراد همیشه از آرمان‌ها و هدف‌های بشری بوده است. تا قبل از پیدایش مارکسیسم، و هم اکنون، نظریات گوناگون خردبورژوازی برابری را به معنای فقط مساوات صوری همه افراد در مقابل قانون می‌دانند و به اساس مسئله، یعنی عدم تساوی طبقاتی که زاینده همه نابرابری‌ها و

بیدادگری هاست، توجه نمی‌کنند. مارکسیسم - لنینیسم تأمین برابری واقعی را جز از راه الغای طبقات امکان‌پذیر نمی‌داند. تا وقتی تضاد طبقاتی، اختلاف طبقات و اصولاً طبقات موجود باشد، هر قدر هم قوانین همه‌جانبه تدوین شوند و افراد در مقابل آن مساوی اعلام گردند، برابری واقعی به دست نخواهد آمد. تساوی‌گری (یا هموارطلبی) خرده بورژوازی به معنای آن که تمام مردم از نظر مالکیت شخصی مساوی باشند نیز اساس مسئله را حل نمی‌کند، زیرا مسئله از بین بردن مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسایل تولید است که زمینه را برای از بین بردن طبقات در جامعه عالی کمونیستی آماده می‌کند.

در مرحله سوسیالیسم، با از بین رفتن استثمار و طبقات استثمارگر، برابری حاصله به معنای رهایی همه زحمتکشان به طور مساوی از بهره‌کشی، و حق مساوی همه افراد است برای استفاده از نعم مادی و معنوی موجود در هر مرحله معین تکامل جامعه، بر طبق کار انجام شده. این برابری شامل حق مساوی کلیه افراد به کار، استراحت، آموزش و پرورش، فرهنگ، بیمه‌های اجتماعی، تأمین مادی سالخوردگی، تساوی افراد از نظر ملیت و جنس و نژاد و مذهب و ... است. اما در این مرحله سوسیالیسم، به همان علت وجود طبقات - هر چند طبقات دوست و غیرمتخاصم هستند - ولی به علت آن که سطح عمومی رشد هنوز ناکافی است و پایه مادی و فنی کمونیسم بنا نشده و درجه معین آگاهی و معرفت نوین به وجود نیامده است، همچنان عملاً یک رشته نابرابری‌ها از نظر تأمین مادی اقشار و افراد متفاوت و میزان مختلف برخورداری از این نعم و امکانات موجود باقی می‌ماند.

گذار به مرحله دوّم جامعه کمونیستی، الغای طبقات، تأمین آن پایه‌های فنی و مادی و مقدمات معنوی و معرفتی لازم، به معنای از بین بردن این آخرین بقایای نابرابری نیز خواهد بود. در کمونیسم در مقابل وظیفه مساوی همه افراد به کار و طبق استعداد، حق مساوی بهره‌برداری طبق نیاز برای همه کس تأمین می‌شود.

۳۱- برده داری (Esclavagisme)

برده داری نخستین صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بر شالوده استثمار فرد از فرد است. برده داری در مرحله تلاشی کمون اولیه و بر شالوده ازدیاد عدم تساوی اقتصادی که خود ثمره پیدایش مالکیت فردی بود نضح گرفت. بردگی نخست در مصر باستان، در بابل، در آشور و در چین و هندوستان پدید گشت، ولی در یونان و روم باستان به شکل کلاسیک خود تکامل حاصل کرد. در شرق و از آن جمله در میهن ما بردگی بیشتر خصلت پدرشاهی و خانوادگی داشت.

دو طبقه اصلی این صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بردگان و برده داران بودند. طبقات میانه، نظیر مالکان کوچک و پیشه‌وران، و عناصر وازده و بدون طبقه که از مالکان کوچک ورشکست شده ولی غیر برده تشکیل می شدند، نیز وجود داشتند.

شالوده مناسبات تولیدی در این دوران عبارت است از مالکیت برده دار بر وسایل تولید و بر برده. برده به عنوان شیء قابل خرید و فروش بود. برده دار صاحب جان برده نیز بود. برده داران به اقشار مختلف نظیر مالکان بزرگ زمین، صاحبان کارگاه‌ها و سوداگران تقسیم می شدند. در شرایط کار عده عظیم بردگان و ارزانی بی نهایت آنها، علی‌رغم وسایل هنوز بسیار ابتدایی، اضافه محصولی به دست می آمد که خود امکان نسبتاً بیشتری (نسبت به کمون اولیه) برای رشد وسایل تولید و پیدایش علوم و هنر فراهم می ساخت. ولی پس از رشد معین که خود قرن‌ها به طول انجامید، نیروهای مولده دیگر در چارچوب روابط تولیدی بردگی نمی توانست تکامل یابد.

بر اثر تشدید تضادهای طبقاتی که قیام‌های بزرگ بردگان نمونه آن است، شالوده برده داری متزلزل شد. به جای نظام برده داری، صورت بندی اجتماعی - اقتصادی دیگری که آن هم بر شالوده استثمار استوار بود - دوران فئودالیسم - مستقر شد که به نوبه خود و به نسبت دوران قبل متری تر بود و میدان وسیع تری برای رشد نیروهای مولده پدیدار شد.

اگر چه صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی برده‌داری به مثابه یک مرحله تاریخی تکامل اجتماعی از بین رفت، ولی وجود برده به شکل‌های مختلف در نظام فئودالیسم، حتی تا زمان ما نیز باقی ماند؛ مثلاً تا یک صد سال پیش در ایالات متحد آمریکا، یا در برخی سرزمین‌های واپس مانده و نیم مستعمره تا هم اکنون.

۳۲ - بلانکیسم (Blankisme)

بلانکیسم نام جریانی است در نهضت سوسیالیستی که در قرن نوزدهم در فرانسه پدید شد و وابسته به نام و فعالیت «اوگوست بلانکی» انقلابی مشهور است. وی از جمله معتقد بود که استثمار سرمایه‌داری را می‌توان با یک توطئه و اقدام دسته‌ای کوچک از انقلابیون مصمم و فداکار و بدون شرکت و پشتیبانی توده‌های وسیع نابود کرد و با استقرار آن دسته کوچک در حکومت به سوسیالیسم رسید. اکنون مفهوم عمومی بلانکیسم عبارت است از تاکتیک توطئه‌گری و اقدام دسته‌ای کوچک با افکار افراطی و نحوه عمل و تئوری مربوطه، عدم اعتماد به توده‌ها و به لزوم مبارزه متشکل و اصولی آن‌ها. بلانکیست‌ها توجهی به تناسب نیروها و نقش توده‌ها و وضع انقلابی مشخص و شرایط لازم برای پیروزی و کار مستمر و با حوصله و سیاستی اصولی ندارند، به نقش طبقه کارگر و حزب و اهمیت رابطه با توده‌ها باور ندارند.

این مفهوم عمومی امروزی بلانکیسم است. البته باید توضیح داد که لویی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵ تا ۱۸۸۱م) از انقلابیون برجسته فرانسوی است که خاطره فداکاری‌ها و مبارزات پیگیر او در تاریخ جنبش کارگری فرانسه و جهان ثبت است. او بیش از شصت سال از عمر خود را در رأس چندین سازمان و گروه مخفی و در مبارزه دائمی گذراند. دو بار تدارک کودتا دید، دو بار محکوم به مرگ شد، هر دو بار حکم به حبس ابد مبدل شد، و بیش از چهل

سال از زندگی او در زندان گذشت. در سال ۱۸۷۱ بلانکی غیباً در کمون پاریس - هنگامی که نخستین یورش کارگری علیه سرمایه‌داری موقتاً پیروز شده بود - به عضویت کمون انتخاب شد. وی دو سال قبل از مرگ، چون باز غیباً به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود، از زندان آزاد شد. مارکس و انگلس با آن که برای شخصیت انقلابی لویی بلانکی ارزش قائل بودند، ولی شیوه او را برای تحول جامعه رد می‌کردند. امروز نظریات چپ‌روها را که به مسئله ضرورت مبارزات مطالباتی و سیاسی تاکتیکی برای هموار کردن جاده پیروزی هدف استراتژیکی، کم بها می‌دهند می‌توان مظاهر تازه‌ای از بلانکیسم (نوبلانکیسم) نامید، زیرا در این نظریات نیز، صرف نظر از آن که با چه کلمات و استدلال‌هایی استتار شود، این اندیشه غلط پنهان است که جمعی قهرمان و جانباز می‌توانند با هنرنمایی‌های انقلابی جامعه را دگرگون سازند و توده‌ها را به انقلاب برانگیزند.

۳۳- بورژوازی (Bourgeoisie)

در فورماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری دو طبقه اساسی وجود دارد: پرولتاریا و بورژوازی. بورژوازی عبارت است از طبقه سرمایه‌داران یعنی کسانی که دارای وسایل اساسی تولید مثل کارخانه‌ها و فابریک‌ها و بانک‌ها و وسایل حمل و نقل و توزیع و غیره هستند و از استثمار کار دیگران زندگی می‌کنند. از نظر لغوی این واژه از کلمه «بورگ» به معنای شهر مشتق است و شهرنشین مرفه را بورژوا می‌گفتند. از نظر تاریخی، بورژوازی در بطن جامعه فئودالی در جریان تلاشی تولید خرده کالایی به وجود آمده و رشد کرده، در مراحل تراکم اولیه سرمایه و سلب مالکیت تولیدکنندگان کوچک و تبدیل آنان به کارگران مزدگیر بعدها به عنوان طبقه ظاهر شده، و سپس طی چندین قرن مبارزه توانسته است حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود را مستقر کند. انقلاب بورژوازی آن انقلابی است که سلطه فئودالیسم را درهم می‌شکند، بورژوازی

رهبر آن است، و در نتیجه آن قدرت خود را در جامعه مستقر می‌کند. این گونه انقلاب‌ها در قرن‌های هفدهم تا نوزدهم میلادی روی داد. در آن دوران بورژوازی طبقه‌ای مترقی بود، زیرا که خواستار پیشرفت جامعه و از بین بردن فئودالیسم بود، و منافع رشد نیروهای مولده را اقتضا می‌کرد؛ ولی با تکامل جامعه سرمایه‌داری، بورژوازی به طبقه‌ای ارتجاعی مبدل می‌شود.

در مرحله امپریالیسم که آخرین مرحله سرمایه‌داری است، خصیلت ارتجاعی و انگلی بورژوازی بیش از هر وقت دیگر ظاهر می‌شود. منافع بورژوازی کاملاً مغایر با منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است. تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا تضادی است آشتی‌ناپذیر. این تضاد ریشه مبارزه طبقاتی است که بالاخره منجر به انقلاب سوسیالیستی، انحلال بورژوازی به مثابه طبقه و استقرار مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید می‌گردد.

بورژوازی یا طبقه سرمایه‌دار بر حسب این که سرمایه خود را در کدام رشته به کار انداخته باشد به بورژوازی صنعتی (کارفرمایان)، بورژوازی بازرگانی (تجارت بزرگ)، بورژوازی بانکی (بانکداران) و بورژوازی روستایی (کولاک‌ها) تقسیم می‌شود. منبع درآمد همه آن‌ها ارزش اضافی است که از کار زحمتکشان حاصل می‌شود. علاوه بر سود کارفرمایان مؤسسات صنعتی که شکل مستقیم تصاحب ارزش اضافی است، نفع بازرگانی و ربح (بهره) بانک‌ها و بهره‌وری مالکانه زمین‌داران همه اشکال مختلف و اجزای ارزش اضافی هستند، یعنی از استثماری زحمتکشان حاصل می‌گردند.

یک طبقه‌بندی دیگر بورژوازی از نظر قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی آن است. از این نظر در جوامع سرمایه‌داری، بورژوازی بزرگ، بورژوازی متوسط و بورژوازی کوچک را تشخیص می‌دهیم. از نظر کمیّت، بورژوازی متوسط و کوچک اکثریت دارند، ولی اهرم‌های اقتصادی و اجتماعی در دست بورژوازی بزرگ است که اگر چه عده‌اش کمتر است ولی اکثر منابع تولیدی و مالی و قدرت سیاسی را در دست دارد. بورژوازی متوسط و کوچک، به سبب ضعف بنیّه مالی و رقابت کالاهای وارداتی همواره در خطر ورشکست هستند و اغلب در تضاد منافع با بورژوازی بزرگ و سرمایه امپریالیستی قرار

می گیرند.

یک طبقه بندی دیگر بورژوازی مربوط است به نقش اقشار مختلف این طبقه در جوامع مستعمره و وابسته. از این نظر بین بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور تفاوت قائل می شویم. در شرایط تسلط امپریالیست ها بر این گونه جوامع و وجود مسائل عدیده ملی و وابستگی های انحصاری، بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متکی است منافعش با انحصارهای بیگانه اغلب در تضاد است، و به همین جهت حاضر است تا مرحله معینی در نهضت آزادی بخش ملی شرکت جوید، و نقش مثبتی ایفا می کند. عناصر میهن پرست این قشر در کشورهای مختلف در جبهه های واحد ملی علیه سلطه امپریالیسم و به خاطر کوتاه کردن دست انحصارهای بیگانه و سرمایه داران بزرگ داخلی از منابع ملی، به خاطر کسب استقلال سیاسی و اقتصادی مبارزه می کنند.

بورژوازی کمپرادور یعنی قشر عالی و ثروتمند در این گونه جوامع که دارای روابط محکم با انحصارهای بیگانه است و سرمایه های شان با سرمایه های امپریالیستی در هم آمیخته و منافع شان حفظ و تحکیم سیادت سرمایه های بیگانه را ایجاب می کند. واژه کمپرادور از زبان اسپانیایی گرفته شده و به معنای خریدار است. اغلب بازرگانان بزرگ وارد کننده و صاحبان کارگاه های مونتاژ که شعبه صنایع امپریالیستی هستند، بانکداران با سرمایه مشترک و مختلط و نظیر این ها در این دسته جای دارند. بورژوازی کمپرادور آلت و عامل سیاست امپریالیستی، دشمن استقلال ملی، و دشمن نهضت های آزادی بخش است. بورژوازی کمپرادور واسطه غارت و استثمار اقتصادی و سلطه سیاسی امپریالیست ها بوده، خود از آن نفع می برد، و حامل ارتجاعی ترین و ضد ملی ترین سیاست هاست. تشدید و نفوذ نو استعمار گسترده تر شدن سرمایه گذاری ها و چپاؤل انحصارهای آمریکایی به ویژه موجب تقویت قشر بورژوازی کمپرادور شده است. این قشر کشور مربوطه را به بازار فروش کالاها و عرصه سرمایه گذاری های انحصارهای امپریالیستی و منبع کسب مواد خام ارزان بدل می کند. نهضت آزادی بخش ملی نه فقط علیه امپریالیست های خارجی بلکه علیه این قشر عامل و واسطه امپریالیست ها نیز

متوجه است.

در ایران با استفاده از رژیم وابسته شاه مخلوع، امپریالیسم کوشیده است به کمک شیوه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نواستعماری با بورژوازی محلی هم‌پیوندی و درآمیختگی یابد و توعی کمپرادور جدید در مقیاس وسیع، نه فقط در عرصه بازرگانی، بلکه در عرصه‌های تولید صنعتی، بانکداری، خدمات و تولید کشاورزی به وجود آورد.

به هنگام حکومت شاه مخلوع، یکی از قشرهای بورژوازی ایران که به سرعت رشد کرد بورژوازی بوروکراتیک بود، یعنی آن قشری از کارمندان عالی‌رتبه دولتی که با استفاده از اهرم‌های نفوذ و قدرت دولتی و نیز از طریق برداشت و اختلاس اموال دولتی و گرفتن حق‌العمل‌های کلان در خریدهای دولتی و تسلط بر مؤسسات دولتی و به دست آوردن انواع امتیازهای «قانونی» و غیرقانونی، عواید هنگفت کسب کرده و روز به روز بر حجم سرمایه‌های بزرگ خود می‌افزود. به ویژه اعضای خاندان سلطنتی، علاوه بر شیوه‌های دیگر بهره‌کشی، از این طریق نیز ثروت‌های فراوان به چنگ می‌آوردند.

۳۴- پارلمان و مبارزه پارلمانی

پارلمان یعنی مجمع نمایندگان که وظیفه قانون‌گذاری را به عهده دارند. در ایران و ترکیه آن را مجلس، در ایالات متحد آمریکا و برخی کشورهای آمریکای لاتین آن را کنگره می‌نامند. در برخی کشورها پارلمان مرکب از دو مجمع است، مثل شورا و سنا، مجلس اعیان یا لُردها و مجلس عوام یا نمایندگان. قاعداً اعضای پارلمان انتخابی هستند، یعنی از طرف مردم و با رأی آن‌ها برای تشکیل قوه مقننه و تدوین قوانین برگزیده می‌شوند. در برخی موارد آن‌ها را انتصاب می‌کنند، یا عضویت را به وراثت می‌برند. در کشورهای سرمایه‌داری از نظر ماهیت، میزان قدرت و رابطه با دولت، دو نوع پارلمان تشخیص می‌دهیم:

در کشورهای جمهوری پارلمانی (ایتالیا، ترکیه، هند و...) یا در ممالک مشروطه سلطنتی (مثل انگلستان، سوئد و دانمارک) اصل بر این است که پارلمان بر کلیه اعمال دولت نظارت دارد و در حقیقت مرجع عالی مملکتی شمرده می‌شود. در کشورهای دیگری که رئیس جمهور از اختیارات وسیع برخوردار است (ایالات متحد آمریکا، فرانسه و عده‌ای از کشورهای آمریکای لاتین) پارلمان فقط از نظر قانون‌گذاری نقشی ایفا می‌کند و چه بسا که هیئت دولت حتی به طور صوری هم در مقابل پارلمان پاسخگو نیست. در هر دو دسته کشورها، پارلمان با اختیاراتی وسیع یا محدود، به طرز کمی و بیش صوری یا عملی، و تا حدودی مستقل فعالیت می‌کند.

حساب کشورهای دیکتاتوری، اگرچه به ظاهر دارای مجلس باشند، جداست. در این دسته از کشورها پارلمان فاقد هر گونه محتواسست، سران رژیم، سلاطین، و دیکتاتورهای دست‌نشانده با صحنه‌سازی انتخاباتی مجعول و فرمایشی در حقیقت عده‌ای را به شغل نمایندگی مجلس منصوب می‌کنند تا روپوش و نقابی برای نظام استبدادی باشد. مجلسین ایران در حکومت مطلقه شاه نمونه بارز آن بود.

در کلیه ممالک سرمایه‌داری به‌عنوان یا اشکال مختلف در آرای مردم دخل و تصرف می‌شود. افکار عمومی منحرف می‌گردد، و محدودیت‌هایی ایجاد می‌شود تا پارلمان واقعاً مجمع نمایندگان مردم و بیان‌گر خواست‌ها و عقاید آن‌ها نباشد و هر چه ممکن باشد عده نمایندگان اصیل زحمتکش‌شان کمتر گردد. این تدابیر طیف بسیار وسیعی را در بر می‌گیرد. از محدودیت سن و سواد و نژاد و جنس و دارایی گرفته تا به کار گرفتن روش‌ها، سیستم‌ها و موازین ضد خلقی انتخاباتی، محروم کردن نیروهای دموکراتیک از تأثیرگذاری بر افکار عمومی و استفاده مساوی از وسایل تبلیغاتی، و بالاخره تقلب و تعویض آرا و پر کردن صندوق‌ها و غیره.

مبارزه پارلمانی یکی از اشکال مبارزه طبقاتی در نوع سیاسی آن است. طبقه کارگر و حزب وی ضمن سایر اشکال مبارزه و وظیفه دارند از این مبارزه نیز در صورت وجود شرایط استفاده کنند، مردم را بسیج کنند، سیاست‌های

ضد ملی را ضمن کارزار انتخاباتی فاش کنند، سعی کنند عده هرچه بیشتری از نمایندگان واقعی مردم را به پارلمان بفرستند، و در پارلمان از تریبون رسمی برای بیان درخواست‌ها و پیشبرد برنامه انقلابی خود استفاده کنند. نفی مبارزه پارلمانی به همان اندازه غلط و مضرّ به حال جنبش است که مطلق کردن آن. اولی انحراف چپ و عدم استفاده از یک سلاح نبرد است، و دیگری انحراف راست و انحصار مبارزه فقط به یک شکل و محروم کرده‌ها از سلاح‌های دیگر نبرد علیه سرمایه‌داری. احزاب کمونیست کارگری و سازمان‌های مترقی از مبارزه پارلمانی برای دفاع از منافع زحمتکشان و استقلال کشور، برای جلوگیری از تبدیل پارلمان به یک زائده هیئت حاکمه، و برای افشای سیاست‌های ضد خلقی استفاده می‌کنند. خارج کردن پارلمان از صورت زائده بی‌اراده حکومت، تأمین شرکت آزاد در انتخابات، معرفی کاندیداها و ریختن آزاد رأی به صندوق‌ها از جنبه‌های مهم مسئله دفاع از دموکراسی است. مبارزه برای آزادی انتخابات یکی از اشکال مبارزه به خاطر دموکراسی است.

در شرایط کنونی، طبقه کارگر برخی از کشورهای سرمایه‌داری امکان آن را دارند که با بهره‌گیری از دستاوردهای مبارزات خود، اکثریت مردم را به دور خود گرد آورده و برای احراز اکثریت قاطع در پارلمان و تبدیل پارلمان از آلت مقاصد طبقاتی بورژوازی به وسیله خدمت به مردم زحمتکش کوشش نمایند، و ضمن آن مبارزه توده‌ای دامن‌داری را در خارج از پارلمان گسترش داده و مقاومت نیروهای ارتجاعی را در هم شکنند. این یکی از اشکال انجام مسالمت‌آمیز انقلاب است که خود تنها از راه بسط پیگیر مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر و دهقان و جلب طبقات متوسط علیه سرمایه بزرگ انحصاری، علیه ارتجاع، به خاطر اصلاحات عمیق اجتماعی، صلح و سوسیالیسم میسر تواند بود. در هر صورت، پرولتاریا و حزب وی باید بر کلیه شکل‌های مبارزه غیر مسالمت‌آمیز و مسالمت‌آمیز، پارلمانی و غیرپارلمانی احاطه داشته و آماده هرگونه تعویض سریع و غیرمنتظره یک شکل مبارزه به دیگری باشند.

۳۵- پاسیفیسم

پاسیفیسم از واژه لاتینی «پاکس» به معنای صلح و آرامش مشتق است و به معنای طرف‌داری از صلح و آرامش استعمال می‌شود. پاسیفیسم یک جریان لیبرال‌منشانه است که نمایندگان آن علیه هر گونه جنگی هستند و معتقدند که با تبلیغ و موعظه می‌توان آشتی عمومی ایجاد کرد. اگر چه در زمان ما با تشدید خطر جنگ‌افروزی محافل امپریالیستی پاسیفیست‌ها نیز فعالانه در اقدامات مختلف صلح‌جویانه شرکت می‌کنند و سهمی اغلب شایسته در بیان خواست مردم علیه نقشه‌های جنگ‌طلبانه ایفا می‌کنند، ولی در عین حال پاسیفیسم در اصل وسیله‌ای برای تخدیر و منحرف کردن توده‌ها از مبارزه فعال علیه جنگ‌های امپریالیستی است و در گذشته بارها از آن برای فریب توده‌ها و پنهان کردن ریشه و علل جنگ و تدارکات نظامی امپریالیستی استفاده شده است.

طرف‌داری از صلح می‌بایست فعال و مبارز باشد؛ ریشه و علل جنگ را در نظام سرمایه‌داری و سرشت امپریالیستی بیابد. کمونیست‌ها همیشه طرف‌دار فعال صلح بوده‌اند و علیه جنگ‌های غیرعادلانه، استثمارگرانه و غاصبانه نبرد کرده‌اند، و در عین حال از جنگ‌های انقلابی توده‌ها، جنگ‌های دفاعی و جنگ‌های آزادی‌بخش دفاع کرده‌اند. پاسیفیسم تفاوت اساسی بین جنگ عادلانه و جنگ غیرعادلانه را نادیده می‌انگارد و وسایل غیرفعال نظیر موعظه را کافی برای منظور می‌شمارد. تفاوت جنبش نیرومند هواداران صلح مرکب از نیروهای مختلف و در رأس آن‌ها کمونیست‌ها با پاسیفیست‌ها از جمله در مبارزه فعال علیه خطر جنگ و علیه امپریالیسم است که زاینده این خطر است. در عصر ما پاسیفیست‌های صادق روز به روز بیشتر دوش به دوش طرف‌داران فعال صلح با کمونیست‌ها دست به عمل مشترک می‌زنند و اقدامات متحدی را سازمان می‌دهند. ضرورت مبارزه متحد علیه امپریالیسم، جلب هر چه بیشتر و فعال‌تر این نیرو را ضرور می‌کند.

۳۶- پایه و روبنا (زیربنا و روبنا)

پایه - جهان‌بینی مارکسیستی در میان انبوه مناسبات اجتماعی موجود در هر جامعه‌ای، مناسبات مادی و تولیدی را به مثابه مناسبات اساسی و تعیین کننده می‌داند. پایه یا زیربنای جامعه عبارت است از مجموعه این مناسبات تولیدی که ساختمان اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد. مقصود از مجموعه مناسبات تولیدی عبارت است از اشکال مالکیت و مناسبات میان انسان‌ها که از این اشکال مالکیت ناشی می‌شود، و بالاخره اشکال توزیع نِعَم مادی.

هر جامعه‌ای دارای پایه یا زیربناست. وضع زیربنا، به مثابه مجموعه مناسبات تولیدی، بستگی به وضع نیروهای مولده دارد و در هر جامعه مطابق است با درجه معین تکامل نیروهای مولده.

پایه نقش عظیمی در زندگی اجتماعی بازی می‌کند و امکان می‌دهد که تولید و توزیع نِعَم مادی سازمان داده شود. انسان‌ها بدون برقراری مناسبات تولیدی نمی‌توانند به کار تولیدی بپردازند و در نتیجه وسایل زندگی را توزیع کنند. تبدیل یک فورماسیون اجتماعی به فورماسیون دیگر یعنی تبدیل پایه، یعنی ایجاد مناسبات تولیدی جدید.

روبنا - عبارت است از نظریات سیاسی، حقوقی، فلسفی، اخلاقی، هنری و مذهبی جامعه، و نهادها و مؤسسات و سازمان‌های مربوط به آن‌ها، و اشکال مربوطه آگاهی اجتماعی. اگر بخواهیم پایه را به ریشه یا استخوان‌بندی تشبیه کنیم، می‌توانیم روبنا را شاخ و برگ یا گوشت و پوست، و خلاصه سیمای جامعه بنامیم. البته این تشبیهی ساده است و روابط دیالکتیکی عمیقی را که پایه و روبنا را به یکدیگر پیوند می‌دهند، نشان نمی‌دهد.

پایه شالوده روبناست. هر فورماسیون اجتماعی - اقتصادی دارای پایه مخصوص به خود است. روبنا بر پایه این مجموعه مناسبات تولیدی ناشی از نحوه و شکل مالکیت به وجود می‌آید. روبنا خود نیز در تکامل اجتماع نقش بزرگی دارد و پس از آن که بر اساس زیربنای اقتصادی معینی پدید آمد، بر پایه تأثیر متقابل می‌گذارد، به رشد و تحکیم آن کمک می‌کند، و با عمل خود رشد

اجتماع را تسریع یا کند می‌کند. روبنا توسط پایه بر تکامل نیروهای مولده تأثیر می‌گذارد.

نقش تعیین‌کننده زیربنا نسبت به روبنا - در رابطه دیالکتیکی موجود بین پایه و روبنا، پایه جهت قاطع و تعیین‌کننده را تشکیل می‌دهد. زیربنای جامعه‌ای که در آن طبقات متخاصم وجود دارد دارای خصلت متضاد است. پایه که بیان‌گر روابط مختلف انسان‌ها با وسایل تولید است (مناسبات تولیدی و نحوه مالکیت) دربرگیرنده تضاد منافع طبقاتی و تناقض میان بهره‌کشان و بهره‌دهان است. روبنای چنین جامعه‌ای، از آنجا که انعکاس تضادهای موجود در پایه است، خود نیز دارای خصلت متضاد است. روبنا هم افکار و عقاید و هم مؤسسات و سازمان‌های طبقات و گروه‌های مختلف را در بر می‌گیرد. طبعاً افکار و نهادهای طبقه‌ای که از لحاظ اقتصادی مسلط است در روبنا نیز افکار و مؤسسات حاکم را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر آن طبقه‌ای که نیروهای مادی مسلط جامعه را در دست دارد، در عین حال نیروی معنوی مسلط جامعه نیز هست.

نقش تعیین‌کننده پایه نسبت به روبنا فقط در این نیست که روبنا زائیده زیر بناست، بلکه در این نیز هست که تغییرات ماهوی در نظام اقتصادی به‌ناچار به تغییرات روبنا می‌انجامد. مثل تکامل زیربنای جامعه سرمایه‌داری و ورودش به مرحله پوسیدگی که در روبنا به صورت پیدایش و تحکیم اشکال ارتجاعی و فاشیستی حکومت، انحطاط هنر بورژوازی، رواج تباه‌ترین اشکال فلسفه ایدئالیستی و فرهنگ کاذب و غیره منعکس می‌گردد.

هنگامی که بر اثر انقلاب اجتماعی یک پایه اقتصادی جدید به جای زیربنای قبلی می‌نشیند، در روبنا تغییراتی عمیق روی می‌دهد، سلطه سیاسی طبقه جدید مستقر می‌گردد، افکار و عقاید و نهادهای جدید، دولت جدید و سیستم سیاسی و حقوقی جدید به وجود می‌آید، روبنای کهنه بر می‌افتد و روبنای نوین مستقر می‌شود.

استقلال نسبی و نقش فعال روبنا - روبنا که زائیده پایه است، دارای استقلال نسبی است. یکی از مظاهر مهم این استقلال آن است که تحول در روبنا همگام

با استقرار پایه نوین، به معنای از بین رفتن خود به خود تمام پدیده‌های روبنای کهنه نیست. با محور زیربنای کهنه، موجودیت روبنای کهنه به مثابه یک مجموعه واحد، به مثابه سیستم نظریات و نهادهای جامعه کهنه پایان می‌پذیرد. ولی عناصر جداگانه‌ای از آن باقی می‌ماند و در زمره عناصر روبنای جامعه جدید جای می‌گیرد. بدیهی است که روبنای جدید فقط آن عناصری از روبنای کهنه را می‌گیرد که می‌توانند در خدمت طبقات جدید حاکم در جامعه قرار گیرند. چنان که هر جامعه جدیدی که در آن استثمار برقرار باشد از روبنای جامعه پیشین خود، آن افکاری را نگاه می‌دارد که استثمار را مجاز و موجه می‌شمرند و مدافع مؤسسات سیاسی و حقوقی استثمارگران هستند.

به علاوه، در روبنای هر جامعه ارزش‌ها و عناصر ثابت وجود دارد که برای بشریت در تمام طول تکامل تاریخ دارای مقام و مرتبت است. از آن جمله‌اند موازین عمومی اخلاقی انسانی و بهترین دستاوردهای ادبی و هنری. بدین ترتیب، روبنای هر جامعه معین پدیده بخرنجی است که هم افکار و نهادهایی از جامعه کهنه را در بر می‌گیرد و هم افکار و نهادهایی را که بر اساس زیربنای اقتصادی جدید پدید آمده‌اند.

استقلال نسبی روبنا در این امر نیز تظاهر می‌کند که روبنا نقش فعالی در تکامل پایه‌ای که او را به وجود آورده بازی می‌کند. افکار و مؤسسات مسلط حاکم در جامعه‌ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده است به حفظ و تحکیم زیربنای این جامعه کمک می‌کند. در جامعه سرمایه‌داری اندیشه‌ها و نهادهای متعلق به بورژوازی در خدمت مبارزه طبقه حاکم با طبقات دیگر جامعه، به ویژه با طبقات زحمتکش قرار دارد و در جهت سرکوب مبارزه زحمتکشان به خاطر رهایی از استثمار و ستم عمل می‌کند. مثلاً سرمایه‌داری معاصر دوران زندگی خود را پیموده ولی هنوز بر جای است؛ برجاست در درجه اول برای آن که دولت بورژوازی، حقوق بورژوازی، و تمام وسایل نفوذ ایدئولوژی بورژوازی، که نقش آن‌ها در دفاع از سرمایه‌داری فوق‌العاده بزرگ است، و نیز کلیه مؤسسات و نهادهایی که سرمایه‌داری در رابطه با این اندیشه‌ها به وجود آورده است، همگی در راه حفظ منافع و قدرت بورژوازی به کار می‌روند.

۳۷- پرولتاریا (Proletariat)

به طبقه کارگر مزدبگیر، یعنی کسانی که فاقد وسایل تولید هستند و مجبورند نیروی کار خود را به صاحب وسایل تولید یعنی سرمایه‌داران بفروشند، پرولتاریای صنعتی یا مطلق پرولتاریا می‌گویند. بنابراین مفهوم خاص و دقیق این واژه مربوط به جامعه سرمایه‌داری است (اگر چه در برخی اصطلاحات، پرولتاریا به معنای اعم طبقه کارگر استعمال می‌شود. اصولاً این اصطلاح در جامعه کهن رومی به فقرا و رنجبران اطلاق می‌شده است.) پرولتاریا که همراه با سایر اقشار زحمتکشان مولد همه نعم مادی است در جریان تولید علاوه بر ارزش نیروی کار خود ارزش اضافی نیز تولید می‌کند که از طرف کارفرما به شکل سود تصاحب می‌شود.

از نظر تاریخی، طبقه پرولتارهای صنعتی هم‌زمان با زایش شیوه تولید سرمایه‌داری یعنی در مرحله تلاشی فتودالیسم پدید می‌گردد. خانه خرابی و ورشکستگی دهقانان که زمین‌های خود را از دست می‌دادند نخستین منبع ایجاد پرولترها بود. بعدها نیز ورشکست خرده بورژوازی در شهر و ده، با تکامل سرمایه‌داری، به تقویت صفوف پرولتاریا منجر می‌شود. پرولتاریا یکی از دو طبقه اساسی فورماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری است، و طبقه اساسی دیگر این صورت‌بندی، بورژوازی است. استثمار پرولتاریا از جانب بورژوازی موجب تضاد آشتی‌ناپذیر منافع طبقاتی آنها و مبارزه طبقاتی آنهاست.

پرولتاریا پیگیرترین طبقه انقلابی در جامعه سرمایه‌داری است، زیرا که اولاً پرولتاریا با مرفقی‌ترین و رشد‌یابنده‌ترین شکل تولید، یعنی صنایع ماشینی و تولید بزرگ صنعتی در ارتباط است و پیوسته رشد و تکامل می‌یابد. ثانیاً، خصالت تولید سرمایه‌داری خود برای اتحاد و تشکل و آموزش پرولتاریا شرایط مساعد را فراهم می‌کند. ثالثاً، امکان وی برای سازمان دادن اقدامات آگاهانه توده‌ای از هر طبقه دیگر بیشتر و آگاهی طبقاتی وی بالاترست. مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی قانون تکامل جامعه سرمایه‌داری است.

پرولتاریا در مبارزه برای رهایی خود می‌تواند و باید تمام توده‌های زحمتکش و در درجهٔ اول دهقانان را به سوی خویش جلب کند و نبرد علیه سرمایه‌داری را رهبری کند، و به همین جهت هم پرولتاریا - طبقه کارگر - می‌تواند رسالت تاریخی نابود کردن بورژوازی و ایجاد جامعهٔ نوین سوسیالیستی را به انجام برساند. در جریان این مبارزه رفته رفته پرولتاریا به منافع اساسی طبقاتی خود آگاهی می‌یابد، درک اجتماعی‌اش غنی‌تر می‌شود، به تدریج از اشکال مبارزه و درجات عالی‌تر تشکل استفاده می‌کند، و بالاخره این مبارزه، علیه سراسر سیستم سرمایه‌داری و به خاطر استقرار سوسیالیسم متوجه می‌گردد.

پرولتاریا سازمان‌های طبقاتی صنفی و سیاسی خود را ایجاد می‌کند که عالی‌ترین شکل آن احزاب کمونیست و کارگری هستند؛ احزابی که تعالیم مارکسیسم - لنینیسم را راهنمای خویش قرار داده‌اند، که آن خود تعمیم تجربیات نهضت انقلابی بین‌المللی پرولتاریاست و مرتباً تکامل می‌یابد. آموزش مارکسیسم - لنینیسم سلاح قاطع آگاهانهٔ نبرد پیگیر پرولتاریاست. پس از انقلاب سوسیالیستی و نابودی استثمار، پرولتاریا به طبقه‌ای جدید بدل می‌گردد، طبقهٔ کارگری که سیستم سرمایه‌داری را از بین برده و مالکیت سوسیالیستی بر وسایل تولید را مستقر ساخته است و خود سرنوشت خویش را در دست دارد.

۳۸ - پروپاگاندا و آژیتاسیون (Propagande et agitation)

آژیتاسیون یعنی وسیلهٔ تأثیر سیاسی در توده‌ها از طریق گفتگو، سخن‌رانی، نطق و میتینگ، جراید، کتب و رسالات، اوراق، نمایش، رادیو، سینما، تلویزیون و غیره. در برخی موارد آن را فعالیت تبلیغی یا تنویری برای تفهیم عقاید و نظریات سیاسی خود در توده‌ها نامیده‌اند. برای آژیتاسیون از این وسایل متنوع استفاده می‌شود تا صحت نظریات سیاسی و مرام و روش خویش را ثابت کنیم و مردم را برای مبارزه در راه آن جلب نماییم. وجه

مشخصهٔ آریتاسیون خصلت توده‌ای آن است، یعنی یک عمل سیاسی - تبلیغی است که برای تودهٔ مردم وسیعاً صورت می‌گیرد و معمولاً حیطهٔ کوچکتري از افکار و مسائل حادث‌تر یا مشخص‌تری را در بر می‌گیرد، ولی هدف، پخش و تبلیغ آن در بین عدهٔ هر چه بیشتری است. واضح است که آریتاسیون همیشه وابسته به وظایف مبرم سیاسی حزب است، و استفاده از اشکال گوناگون آن تابع شرایط موجود و این وظایف است. در آریتاسیون به شیوه‌های تهییجی و احساسی برای توضیح و اقناع نیز توجه جدی می‌شود.

پروپاگاندا که آن را در فارسی می‌توان ترویج ترجمه کرد، معنای توضیح و اشاعهٔ اندیشه‌های سیاسی و فلسفی و مفاهیم عمیق‌تری را در بر می‌گیرد و هدف، ترویج آن‌ها در بین عدهٔ کمتری است. بنابراین، وسایل آن هم با آریتاسیون فرق می‌کند. در اینجا از جلسات، مذاکرات، کتب، رسالات علمی و تحقیقی، و مجلات استفاده می‌شود تا اگر چه در بین عدهٔ کمتری ولی عمیق‌تر و با جزئیات بیشتر و همه‌جانبه‌تر مسائل برنامه‌ای و عقیدتی و مرامی توضیح داده شود و درک گردد. شیوهٔ پروپاگاندا بیشتر شیوهٔ تحلیلی و تعقلی است.

واضح است که از آریتاسیون و پروپاگاندا، همهٔ احزاب و دسته‌های سیاسی استفاده می‌کنند، و وسایل مختلف مادی و سازمانی فنی و انسانی آن را در خدمت می‌گیرند. با وجود اهمیت این وسایل و طرز استفاده از آن‌ها، مهم در درجهٔ نخست آن است که چه مرام و ایدئولوژی و اندیشه‌ای مورد ترویج و تبلیغ قرار می‌گیرد و ماهیت این اندیشه‌ها و نظریات چیست. اندیشه‌های سوسیالیستی و میهنی و دموکراتیک از آنجا که دارای ماهیت حیات‌بخش و انسانی است و با قوانین تکامل اجتماعی تطبیق می‌کند، و مبنای منافع توده‌های مردم است، به کوشش مروجان و مبلغان توده‌ای، به میزان غیر قابل قیاسی بیش از اندیشه‌های ارتجاعی ضد ملی و ضد دموکراتیک در بین توده‌ها رسوخ می‌کند، اگر چه در جوامع سرمایه‌داری تقریباً کلیهٔ وسایل تبلیغ و ترویج و رسانه‌های همگانی در دست زمامداران و طبقهٔ حاکم متمرکز است و در نظام‌های استبدادی، طبقهٔ کارگر و توده‌های مردم زحمتکش و احزاب مترقی از این وسایل به کلی محروم هستند.

مبارزه در راه دموکراسی از جمله متضمن مبارزه برای داشتن وسایل بیشتر پروپاگاندا و آژیتاسیون، آزادی بیان و عقیده، اجتماعات و مطبوعات نیز هست، تا بدین وسیله اندیشه، مسلک و مرام و برنامه ملی و مترقی هر چه عمیق‌تر و وسیع‌تر در بین مردم ترویج و تبلیغ گردد.

۳۹- تحت‌الحمایه (Protectorat)

تحت‌الحمایگی یکی از اشکال استعمار است. از نظر لغوی به معنای حمایت و پشتیبانی یک دولت بزرگ و نیرومند از یک دولت کوچک و ضعیف است. در حقیقت دولت‌های امپریالیستی به زور، به نیروی ارتش خود، با قدرت اقتصادی خود، نظام تحت‌الحمایگی (پروتکتور) را بر کشور کوچک تحمیل می‌کنند، آن را زیر سیطره خود می‌گیرند، و در عمل مبدل به مستعمره می‌کنند. مثلاً در سرزمین‌های متعددی در خلیج فارس، امپریالیسم انگلستان به نام تحت‌الحمایگی سلطه کامل خود را برقرار نموده، عمال دست‌نشانده خود را به نام شیخ و سلطان و امیر بر سریر حکومت نشانده و با یک سلسله قراردادهای نابرابر و تحمیلی، زنجیر اسارت را محکم کرده بود. تحت‌الحمایگی اغلب با اشغال نظامی و با داشتن پایگاه‌های نظامی دریایی یا هوایی همراه است و چه بسا مرحله‌ای بوده است قبل از تبدیل کامل سرزمین مربوطه به مستعمره، نظیر تحت‌الحمایگی گُره از جانب ژاپن در آغاز قرن کنونی [بیستم] و سپس تبدیل آن به مستعمره. در عصر ما جنبش پر توان آزادی‌بخش خلق‌ها اساس بساطت تحت‌الحمایگی را هم‌زمان با تلاشی عمومی سیستم استعماری در هم ریخته است.

۴۰- تئوری (Theorie)

عبارت است از تعمیم تجربه و پراتیک اجتماعی؛ تئوری مجموعه‌ای است از اندیشه‌های راهنما در این یا آن زمینه دانستنی‌های بشری، عبارت است از توجیه و توضیح علمی قوانین تکامل در طبیعت یا در جامعه. تئوری که خود بر شالوده پراتیک و عمل پدید می‌گردد، نقش فعالی در حیات جامعه در زمینه سایر شناسایی‌های علمی بشری ایفا می‌کند، و به انسان‌ها دورنمای دقیق در فعالیت‌های علمی خود می‌دهد و پراتیک را به جلو می‌راند.

مارکسیسم - لنینیسم می‌آموزد که وثیقه اجرای موفقیت‌آمیز وظایفی که در مقابل جامعه قرار دارد وحدت بین تئوری و پراتیک، بین اندیشه و عمل است. یک تئوری اگر با عمل انقلابی و با پراتیک تحول‌بخش و تغییر دهنده همراه نباشد، فاقد مضمون خواهد بود. پراتیک و عمل نیز اگر با چراغ راهنمای تئوری انقلابی روشن نگردد، کور و بی‌ثمر خواهد بود. احزاب مارکسیست - لنینیست پایه فعالیت خود را وحدت بین تئوری و عمل قرار می‌دهند. تئوری مارکسیسم - لنینیسم مجموعه اندیشه‌های راهنمای این دانش و قطب‌نمای علمی روشن و دقیق فعالیت و عمل احزاب کارگری است. نقش سازمان دهنده و تحول‌بخش تئوری مارکسیستی - لنینیستی در همین جاست که به احزاب کمونیستی و کارگری امکان می‌دهد در هر وضع و موقعیتی راه خود را بشناسند، روند اصلی جریان رویدادها را بر شالوده قانون‌مندی‌های عینی تکامل اجتماع پیش‌بینی کنند، و فعالیت خود را بر اساس برنامه‌ای علمی استوار سازند. مارکسیسم - لنینیسم آن چنان تئوری‌ای است که اجرای خلاق را ایجاب می‌کند.

فرا گرفتن دگماتیکی و کتابی، به خاطر سپردن احکام و فرمول‌ها و تکرار کورکورانه آن‌ها به کلی با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است و کمترین نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. فرا گرفتن و به کار بستن خلاق تئوری مارکسیستی یعنی فرا گرفتن ماهیت آن، به کار بردن آن به مثابه راهنمای عمل، استفاده از آن در اقدامات پراتیک و برای حل مسائلی که در مقابل حزب و نهضت در شرایط

مختلف و متغیر ظاهر می‌شود. چنین برداشتی یا چنین فرا گرفتن علمی، خود به تکامل تئوری می‌انجامد، آن را با احکام و استنتاج‌های جدید غنی می‌کند، تره‌های نوین بر اساس وضع تغییر یافته تاریخی و شرایط جدید پراتیک اجتماعی به وجود می‌آورد.

۴۱- جنبش آزادی‌بخش ملی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز

استراتژی احزاب کمونیست و کارگری در مورد جنگ آن است که حتی در دوران کنونی، یعنی با وجود آن که امپریالیسم هنوز از بین نرفته و هنوز نیرومند است، جامعه بشری را از بلیه یک جنگ جهانی جدید برهانند، و به عبارت دیگر اجازه ندهند که حل تضادها و اختلاف‌ها از طریق توسل به جنگ جهانی صورت گیرد، یا به دیگر سخن اصول هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را به کشورهای سرمایه‌داری تحمیل نمایند. از جانب دیگر، خلق‌هایی هستند که هنوز استقلال سیاسی خود را به دست نیاورده‌اند، و بسیار دیگر خلق‌ها هستند که از استقلال اقتصادی نصیبی ندارند و مسئله اصلی جامعه آن‌ها ریشه‌کن کردن نفوذ امپریالیسم و سلطه انحصارهای بیگانه و سرنگون کردن حکام دست‌نشانده و دنباله‌روی امپریالیست‌هاست. در تمام این کشورهاست که جنبش عظیم و جوشان آزادی‌بخش ملی - یکی از سه جریان عمده ضد امپریالیستی دوران معاصر - در کار پیکار است.

در مورد رابطه این جنبش با سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در سالیان اخیر سفسطه‌های چپ‌نمایانه بسیار صورت می‌گیرد. انقلابی‌نمایی پیدا شده‌اند که ادعا می‌کنند بین سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و جنبش‌های ملی تضاد موجود است؛ ادعا می‌کنند که مخالفان یک جنگ جهانی گویا با مبارزه ملت‌ها در راه استقلال و آزادی مخالفند. آن‌ها مبارزه در راه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را عملی غیرانقلابی و حتی هم‌دستی با سرمایه‌داری به قلم می‌دهند. این یک سفسطه عامیانه و مودیانه است که با درک تضادهای

واقعی جهان امروز و تشخیص نیروهای ضد امپریالیستی و شیوه و سیاست امپریالیست‌ها، بی‌پایگی آن به آسانی معلوم می‌شود.

هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مربوط است به نحوهٔ مناسبات بین کشورهای که دولت‌های آن‌ها دارای سیستم‌های اجتماعی و سیاسی مختلف هستند؛ به معنای آن است که اسلحهٔ تجاوز و توسل به جنگ از چنگ امپریالیست‌ها به در آورده شود. مبارزه در راه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز از همان آغاز تشکیل نخستین دولت سوسیالیستی شروع شد و نخستین منشوری که لنین به نام حکومت شوراهای امضا کرد منشور معروف صلح بود که حاوی اصول سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است. در آن هنگام در مقابل سیاست لنینی استقرار مناسبات عادی صلح‌آمیز بین دولت‌های دارای سیستم‌های اجتماعی مختلف، دولت‌های امپریالیستی سیاست مداخله و لشکر کشی ضدانقلابی را به کار بردند، و تنها پس از شکست مداخلهٔ دولت‌های ۱۴ گانهٔ امپریالیستی بود که آن‌ها مجبور شدند به نوعی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز تن در دهند و دولت شوروی را به رسمیت بشناسند و با آن رابطه برقرار کنند و قراردادهای مختلف امضا نمایند. این یک پیروزی سوسیالیسم بود و امروز هم تحمیل این سیاست به امپریالیسم که هرگز ماهیت جنگ‌طلبانه و تجاوزکارانهٔ خود را از دست نداده است چیزی جز یک پیروزی نیروهای مترقی و ضد امپریالیستی در نتیجهٔ مبارزه‌ای مداوم و پیگیر نیست. به عبارت دیگر، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز تنها و تنها ثمرهٔ مبارزهٔ طبقاتی در مقیاس بین‌المللی علیه امپریالیسم و در زمینهٔ روابط بین دولت‌هاست. این مبارزه هرگز با پیکار خلق‌ها به خاطر استقلال و آزادی مغایر نیست، بلکه برعکس، دست در دست آن، علیه امپریالیسم متوجه است.

هم‌زیستی مسالمت‌آمیز امکانات مناسبی را هم برای توسعهٔ مبارزهٔ طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و هم برای نهضت آزادی‌بخش ملی در کشورهای مستعمرهٔ وابسته ایجاد می‌نماید، و به نوبهٔ خود، موفقیت‌ها و پیروزی‌های مبارزهٔ آزادی‌بخش ملی به تحکیم اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز کمک می‌کند. این است رابطهٔ دیالکتیکی بین نهضت آزادی‌بخش ملی و سیاست هم‌زیستی

مسالمت‌آمیز. احترام به اصول اساسی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز برای کشورهای نوحاسته ملی به معنای احترام کامل به حق حاکمیت آنهاست. استعمار و ستم ملی به هر شکلی که باشد با اصول هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مبیانت دارد و به معنای تجاوز و تعرض مستمر به حقوق ملت‌هاست. بنابراین، مبارزه ملتی که برای آزادی خود قیام کرده است مبارزه‌ای عادلانه است، و این ملت در این مبارزه از هر وسیله‌ای که صلاح و ممکن بداند می‌تواند استفاده کند. نبرد آزادی‌بخش خلق‌های ویتنام و آنگولا نشان داد که اجرای سیاست لنینی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز از طرف کشورهای سوسیالیستی به هیچ‌وجه مانع آن نیست که این کشورها با تمام قوا به همه اشکال از این خلق‌ها دفاع کنند و به آن‌ها کمک همه‌جانبه نمایند.

همبستگی و عمل مشترک کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های بخش ملی و نهضت‌کارگری کشورهای سرمایه‌داری (سه نیروی عمده انقلاب عصر ما) برای جلوگیری از یک جنگ جهان‌گیر بهترین شرایط را برای لگام زدن بر امپریالیست‌ها و موفقیت نهضت‌های استقلال‌طلبانه و آزادی‌جویانه ملی فراهم می‌سازد. هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به معنای حفظ وضع سیاسی موجود و حفظ مناسبات اجتماعی موجود در کشورهای سرمایه‌داری، به معنای حفظ استعمار، نو استعمار یا هر نوع عقب‌نشینی و گذشت ایدئولوژیکی و طبقاتی نیست، برعکس کمکی است به گسترش مبارزه طبقاتی در مقیاس ملی و بین‌المللی، مانعی است بر سر راه کوشش امپریالیسم به رفع تضادهای درونی خویش از طریق تشدید و خامت و ایجاد کانون‌های خطر جنگ. پس در زمینه مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری و در زمینه مبارزه ایدئولوژیکی، هم‌زیستی وجود ندارد و ممکن نیست.

هم‌زیستی مسالمت‌آمیز یعنی رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت و تمامیت ارضی هر کشور بزرگ یا کوچک، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، احترام به حق کلیه خلق‌ها در انتخاب آزاد نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی خویش، حل و فصل مسائل بین‌المللی حل نشده از طریق سیاسی و به وسیله مذاکرات. سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با حق خلق‌ها

در انتخاب راه مبارزه‌ای که برای رهایی خویش لازم می‌شمرند، اعمّ از این که مسلحانه یا غیرمسلحانه باشد، تباین ندارد و نیز ابدأً به معنای پشتیبانی از رژیم‌های ارتجاعی نیست. هم‌زیستی مسالمت‌آمیز مبارزه‌ای است عظیم که در آن هر سه نیروی عمدهٔ ضد امپریالیستی جهان معاصر ذی‌نفع‌اند.

۴۲- جنگ

جنگ یعنی مبارزه‌ای مسلحانه بین کشورها یا بین طبقات که به خاطر اجرای هدف‌های سیاسی و اقتصادی صورت می‌گیرد. جنگ یک پدیدهٔ اجتماعی - تاریخی است. یعنی در جامعهٔ بشری در مرحلهٔ معینی از تکامل تاریخ به وجود آمد و وابسته به شرایط گذرای حیات اجتماعی بوده است و در مرحلهٔ معینی از تکامل تاریخ، از حیات بشری حذف می‌گردد. از نظر تاریخی، لزوم ایجاد نخستین دسته‌های مسلح یا ارتش هم‌زمان با پیدایش مالکیت فردی و پیدایش طبقات و دولت پدید گشت، و از آن هنگام در جوامع منقسم به طبقات، جنگ به طور عمده به وسیله‌ای برای تحکیم تسلط طبقات استثمارگر و اشغال سرزمین‌های غیر و سیطره‌جویی بر سایر اقوام و خلق‌ها بدل شد. در عصر کنونی، سرچشمهٔ اساسی جنگ‌ها نظام سرمایه‌داری و تضادهای آن است که در مرحلهٔ امپریالیسم به مُنتهای حدّت خود می‌رسند. تئوری مارکسیستی - لنینیستی دربارهٔ جنگ نشان می‌دهد که دو نوع اساسی جنگ وجود دارد: جنگ عادلانه و جنگ غیرعادلانه.

جنگ عادلانه جنگی است که به خاطر اشغال سرزمین‌های دیگران و تسلط بر ملت‌های دیگر صورت نمی‌گیرد، بلکه جنگی است آزادی‌بخش به خاطر دفاع از میهن و دستاوردهای زحمتکشان، علیه استعمارگران و استیلاگران، علیه اشغالگران و متجاوزان خارجی، علیه بندگی استعماری یا یوغ طبقات بهره‌کش.

جنگ غیرعادلانه جنگی است تجاوزکارانه برای برده کردن سایر خلق‌های

ملت‌ها، برای سرکوب زحمتکشان، برای توسعه‌طلبی. به عنوان مثال، جنگی که آمریکا در ویتنام انجام داد جنگی بود تجاوزکارانه و اسارت‌آور. جنگ قهرمانانه خلق ویتنام، جنگی بود عادلانه به خاطر کسب استقلال و آزادی و وحدت ملی. جنگ فاشیسم هیتلری، غیرعادلانه و تجاوزگرانه بود؛ جنگ کبیر میهنی خلق‌های شوروی و دیگر ملت‌های ائتلاف ضدهیتلری جنگی بود عادلانه. مارکسیسم - لنینیسم مخالف جنگ غیرعادلانه تجاوزکارانه، و مدافع جنگ عادلانه و توده‌ای است. یکی از انواع جنگ‌های عادلانه جنگ‌های پارتیزانی خلقی است که عبارت است از جنگ دسته‌های مسلح نامنظم خلق در پشت جبهه دشمن، در قلب نواحی تحت اشغال - جنگی است که توده‌های مردم با استفاده از اشکال مختلف مبارزه انجام می‌دهند. این شکل جنگ تازگی ندارد. جنگ پارتیزانی خلق اسپانیا علیه اشغالگران فرانسوی در زمان ناپلئون در در آغاز قرن گذشته [نوزدهم]، جنگ مردم روسیه در زمان حمله ناپلئون در همان موقع، جنگ میهن پرستان ایتالیایی به فرماندهی گاریبالدی بیشتر از یک سده و نیم پیش، جنگ فرانسویان علیه اشغالگران آلمانی در [بیش از] یک قرن پیش، از نمونه‌های جنگ پارتیزانی به شمار می‌رود. همچنین است، در قرن ما [بیستم]، مبارزه مسلحانه دسته‌های پارتیزانی هنگام جنگ داخلی و جنگ دوم جهانی در اتحاد شوروی و طی همین جنگ جهان‌گیر دوم در فرانسه، ایتالیا، یوگوسلاوی، لهستان، بلغارستان، چکسلواکی، یونان، چین، کره، ویتنام، فیلیپین و غیره، و پس از آن طی دهه‌های اخیر در مراحل و مناطق مختلفی از کوبا، الجزایر، کشورهای شبه جزیره هندوچین، آنگولا، فلسطین و غیره.

تئوری مارکسیستی - لنینیستی جنگ و صلح مسئله مبارزه برای صلح و جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی را نیز در بر می‌گیرد. گفتیم که سرچشمه اساسی جنگ‌ها نظام سرمایه‌داری است، ولی این بدان معنا نیست که تا هنگامی که در تمام کشورها سوسیالیسم به پیروزی کامل و قطعی نرسیده بروز جنگ دارای خصلت ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است و امکانی برای جلوگیری از آن وجود ندارد، و بنابراین باید دست روی دست گذاشت و در

مقابل خطر یک فاجعه جهانی اقدامی نکرد. اکنون آن چنان نیروهای اجتماعی و سیاسی پدید آمده‌اند و دارای چنان قدرت و وسایلی هستند که بتوانند جلوی بروز جنگ را از جانب امپریالیست‌ها بگیرند. در اعلامیه ۸۱ حزب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۰ گفته می‌شود: «زمانی فرا رسیده است که می‌توان کوشش تجاوزکاران امپریالیستی را برای آغاز جنگ جهانی عقیم گذاشت.»

در این جلسه مشورتی، استراتژی این احزاب در مورد جنگ چنین تعیین شد که «جامعه بشری را حتی در دوران کنونی از کابوس یک جنگ جهانی جدید برهاند.» آن نیروهایی که می‌توانند این حکم را عملی سازند سه نیروی عمده انقلابی کنونی: سیستم سوسیالیستی جهانی، جنبش ملی ضد امپریالیستی و جنبش کارگری انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری هستند. هم اکنون خصلت تجاوزکارانه امپریالیسم شکل خطرناک تازه‌ای به خود گرفته است، و در این شرایط تعیین طرق و وسایل جلوگیری از جنگ تجاوزکارانه امپریالیستی با حدت بیشتری مطرح می‌شود. مبارزه با خطر جنگ سهل و ساده نیست. آن کسانی که مدعی‌اند به علت وجود سلاح‌های مدرن و بسیار خطرناک و «توازن وحشت» بروز جنگ غیرممکن شده است، نظریه بی‌پایه‌ای را مطرح می‌کنند که در عمل به خلع سلاح توده‌ها در مبارزه به خاطر صلح و تأیید عملی مسابقه تسلیحاتی منجر می‌شود. تأکید می‌کنیم که احزاب کمونیست در اسناد خود از امکان جلوگیری از جنگ جهانی سخن گفته‌اند، ولی هرگز مدعی نشده‌اند که این کار به خودی خود انجام‌پذیر است. وظیفه کنونی عبارت است از یافتن شیوه‌هایی که به این امکان تحقق بخشد، آن هم در شرایطی که امپریالیسم می‌کوشد ضعف خود را با اقدامات تجاوزکارانه و ماجراجویانه جبران نماید.

اکنون یکی از شیوه‌های عمده امپریالیست‌ها ایجاد جنگ‌های موضعی و محلی است. هدف آن‌ها وارد ساختن ضربه به مواضع سوسیالیسم و جنبش آزادی‌بخش ملی است. این شیوه‌ها، هم تجاوز آشکار و مداخله مستقیم و هم توسط ژاندارم‌های محلی (خاورمیانه و نزدیک، آسیای خاوری، خلیج فارس، شاخ آفریقا، جنوب آفریقا) را در بر می‌گیرد، هم مانورهای موزیانه و

توطئه و کودتا سازی (یونان، شیلی، آمریکای لاتین) و هم تحریرکات آگاهانه علیه کشورهای سوسیالیستی (کوبا، جمهوری توده‌ای دموکراتیک کره، آلمان دموکراتیک [سابق]). در این شرایط و وظیفه تاریخی دوران ما عبارت است از عقیم گذاردن نقشه‌های تجاوزکارانه پیش از آن که کار به جنگ بینجامد. این وظیفه می‌تواند فقط بر پایه همکاری جمعی سه نیروی عمده ترقی خواه و ضد امپریالیستی دوران ما (یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم، جنبش آزادی بخش ملی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته) انجام گیرد. بنابراین، از نظر مبارزه در راه صلح و علیه نقشه‌های جنگ طلبانه امپریالیستی نیز همکاری این سه نیرو و درک مسئولیت مشترک آن‌ها مهم‌ترین مسئله سیاسی کنونی است.

پیروزی این استراتژی یعنی تحمیل اصول اساسی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به کشورهای سرمایه‌داری که خود نوعی و شکلی از مبارزه طبقاتی است، به سود هر سه این نیروهاست، به سود کشورهای سوسیالیستی است، زیرا که می‌توانند به رشد خود و اثبات برتری سیستم سوسیالیستی و کمک به سایر ملت‌های جهان ادامه دهند؛ به سود جنبش آزادی بخش ملی است زیرا هم‌زیستی مسالمت‌آمیز احترام به حق حاکمیت ملت‌ها را ایجاب می‌کند. با استعمار به هر شکلی مابینت دارد و مبارزه عادلانه ملت‌ها را برای استقلال و آزادی در بر می‌گیرد، به سود زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری است، زیرا این خلق‌ها فدای هدفی که مربوط به آنها نیست نخواهند شد و دچار تضییقات مادی و معنوی ناشی از تدارکات جنگی نخواهند گشت و شرایط مناسب‌تری برای پیشبرد نبرد اجتماعی و سیاسی خود خواهند داشت.

این استراتژی و پیروزی صلح بر جنگ، پیروزی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بر تجاوز و ماجراجویی، پیروزی استقلال بر استعمار، کاری است که تنها از طریق استفاده از تمام وسایل و امکانات تحت اختیار نیروهای ضد امپریالیستی می‌تواند انجام پذیرد. این پیروزی بر ببر کاغذی نیست، بر درنده مکاری است که دندان‌های تیز دارد و اگر به وی امکان داده شود می‌تواند زیان‌های سنگینی وارد سازد.

۴۳ - جنگ سرد

مقصود از این عبارت رایج، وضع بسیار وخیم بین‌المللی و تشدید این وخامت در روابط بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه‌داری است. این اصطلاح پس از جنگ دوّم جهانی به وجود آمد، هنگامی که بر اثر سیاست دولت‌های امپریالیستی موسوم به سیاست از موضع قدرت، روش تجاوزکارانه و خرابکارانه، جلوگیری از هر نوع مناسبات عادی و مسالمت‌آمیز بین دولت‌ها، تحریک علیه کشورهای سوسیالیستی و مداخلات استعمارگرانه برای سرکوب نهضت‌های ملی آزادی‌بخش گسترش فراوان یافت.

این اصطلاح حالتی را در روابط بین‌المللی نشان می‌دهد که جنگ با اسلحه گرم و برخورد ارتش‌ها وجود ندارد، ولی وخامت اوضاع جهان زیاد می‌شود و روابط بین دولت‌ها تیره می‌گردد و انواع حملات و تحریکات و اقدامات مغایر با روابط عادی زمان صلح انجام می‌گیرد و کانون‌های تشنج تا حد برخورد‌های محلی ایجاد می‌شود. محافل امپریالیستی برای نیل به مقاصد استعمارگرانه و تحکیم تسلط خود به جنگ سرد دامن می‌زنند و آن را به عبارت معروف خود تا حد «بندبازی بر لب پرتگاه جنگ» می‌کشاند. دکترین «جنگ سرد» پس از جنگ جهانی دوّم به وسیله وینستون چرچیل در فولتن بیان شد و امپریالیسم آمریکا آن را سیاست رسمی خود قرار داد. هدف سیاست هم‌زیستی مسالمت‌آمیز که از طرف کشورهای سوسیالیستی تعقیب می‌شود خاتمه دادن به جنگ سرد است که مشکلات فراوان در سر راه تکامل خلق‌ها و رهایی آن‌ها ایجاد می‌کند. سیاست تنش‌زدایی و رفع تشنج بین‌المللی در نقطه مقابل جنگ سرد قرار دارد که هم اکنون به همت کشورهای سوسیالیستی و نیروهای صلح‌دوست به کامیابی‌های چشمگیر دست یافته و تبدیل آن به یک روند بازگشت‌ناپذیر، وظیفه مهم کنونی است.

۴۴- جهان‌بینی

عبارت است از سیستم نظریات، مفاهیم و تصورات درباره جهان. این واژه در معنای وسیع خود کلیه نظریات انسان را درباره جهانی که ما را احاطه کرده است در بر می‌گیرد؛ از نظریات و عقاید فلسفی و اجتماعی و سیاسی گرفته تا اخلاقی و هنری و مسائل مربوط به علوم طبیعی و غیره. مفهوم محدودتر واژه جهان‌بینی و هسته مرکزی آن عبارت است از نظریات و عقاید فلسفی. مسئله مهم جهان‌بینی همان مسئله اساسی فلسفه است و بنا بر پاسخی که به این مسئله داده شود به طور کلی انواع جهان‌بینی‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ماتریالیستی و ایدئالیستی. جهان‌بینی انعکاسی است از هستی اجتماعی و وابسته است به سطح معرفت و آگاهی‌های بشر در هر مرحله معین تاریخی و همچنین وابسته است به نظام اجتماعی مربوطه. در جامعه طبقاتی، جهان‌بینی ماهیتی طبقاتی دارد. قاعدتاً جهان‌بینی طبقه حاکم در هر جامعه‌ای، جهان‌بینی حاکم است. جهان‌بینی دارای اهمیت عظیم پراتیک است، زیرا که مناسبات انسان را با جهان و واقعیت موجود تعیین می‌کند و معیاری برای نحوه عمل و برخورد با این جهان است. جهان‌بینی علمی، از آنجا که قوانین عینی طبیعت و جامعه، و کشف و به کار بستن آن‌ها را شالوده خود قرار می‌دهد، و از آنجا که بیانگر منافع نیروهای ترقی خواه است، به رشد و پیشرفت کمک می‌کند. جهان‌بینی غیرعلمی و ارتجاعی در خدمت طبقات و نیروهای میرنده قرار دارد، و مانعی در راه تکامل جامعه است، از منافع طبقات استثمارگر دفاع می‌کند، و زحمتکشان را از پیکار برای رهایی خود باز می‌دارد.

جهان‌بینی کمونیستی، مارکسیسم - لنینیسم، به شکل پیگیر و جامعی یک جهان‌بینی علمی است. این جهان‌بینی علمی بیانگر منافع پرولتاریا و همه زحمتکشان است، با قوانین عینی رشد جامعه مطابقت دارد، و در جامعه سوسیالیستی به جهان‌بینی همه خلق بدل می‌گردد. حقیقت و علمیت جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی را تمام تاریخ پراتیک بشریت، زندگی، و

کلیه دستاوردها و دانش انسانی ثابت می‌کند.

۴۵ - چندملیتی‌ها

چندملیتی‌ها یا انحصارهای مافوق کشوری یا ماورای دولتی، در حال حاضر به غول‌های عظیم اقتصادی و سیاسی بدل شده‌اند. آن‌ها چنان در کشورهای متعدد ریشه دوانیده و صاحب شعبه‌ها و مؤسسات و بنگاه‌های تولید و توزیعی و اعتباری و غیره هستند که تعیین ملیت و تعلق آن‌ها به این یا آن کشور ممکن نیست. چندملیتی‌ها می‌کوشند زیر نظارت قدرت سیاسی هیچ کشوری نباشند. وجود آن‌ها خطری جدی علیه حق حاکمیت و استقلال دولت‌ها (حتی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری) به شمار می‌رود، چرا که چندملیتی‌ها در پی سودهای افسانه‌ای و حداکثر، مصالح اقتصادی هر کشوری را زیر پا می‌گذارند و هر جا که منافع تنگ‌نظرانه خودشان اقتضا کند، مؤسسات را تعطیل می‌کنند. آن‌ها کمترین توجهی به ضرورت بهره‌برداری معقول از منابع طبیعی کشورها و حفظ محیط زیست ندارند. آن‌ها فساد و ارتشا و خرید مأموران عالی‌رتبه و زمامداران این یا آن کشور را رواج می‌دهند و حتی گاه توطئه‌های سیاسی و کودتا ترتیب می‌دهند تا دستیاران خود را به حکومت برسانند.

۴۶ - چند نوع از فعالیت‌ها و پیکارهای توده‌ای

اعتصاب - یعنی دست کشیدن از کار توسط زحمتکشان که می‌تواند کلی یا جزئی با مدت معین یا نامحدود باشد. اعتصاب یکی از وسایل مبارزه طبقة کارگر علیه سرمایه‌داران و کارفرمایان و دولت بورژوازی است و به خاطر رسیدن به هدف‌های اقتصادی، صنفی و سیاسی صورت می‌گیرد.

اشکال مختلف اعتصاب عبارت است از نرفتن سر کار و ماندن در منزل، اجتماع در جلوی کارخانه و کارگاه، قطع کار و اشغال کارخانه و راه ندادن کسی به آن، ماندن کارگر در سر کار و پشت ماشین خود ولی کار نکردن، کار آرام به نحوی که کلیه جریان تولید را به تعویق اندازد، اجرای کلیه جزئیات وظایف و دقایق امور که خود باعث تأخیر بسیار کار در برخی از رشته‌ها و مختل شدن جریان امور می‌شود (گمرک، ادارات...).

اعتصاب عمومی شکل عالی مبارزه اعتصابی طبقه کارگر و برای ارضای خواست‌های سیاسی و اقتصادی است. در این شکل با توسل به همه انواع اعتصاب، توده‌های عظیم زحمتکشان به کلی چرخ اقتصاد کشور را فلج می‌کنند و قدرت اتحاد و مبارزه خود را نشان می‌دهند. در اعتصاب عمومی همه کارگران به طور متشکل در کلیه کارخانه‌های یک رشته اقتصادی یا در همه مؤسسات یک استان یا در همه مؤسسات سراسر کشور به خاطر هدف‌های مشخص و شعارهای معینی دست از کار می‌کشند. اعتصاب عمومی یک وسیله عالی سازمان‌دهی و تجهیز زحمتکشان در مبارزه علیه ستم سرمایه‌داری است. اعتصاب عمومی سیاسی برای تکامل جنبش کارگری اهمیت ویژه‌ای دارد؛ موقعیت مناسب، شعارهای روشن و مهیج، و اجرای منظم و متشکل آن طبق برنامه و سازمان معین اهمیت قاطعی دارد.

تظاهرات (دمونستراسیون) - یک شکل از اشکال توده‌ای و وسیع مبارزه زحمتکشان است. به وسیله تجمع و راه افتادن در خیابان‌ها و میدان‌ها و بیان خواست‌ها توسط شعارهای کتبی و شفاهی، زحمتکشان یا علیه یک اقدام و تصمیم و سیاست هیئت حاکم اعتراض می‌کنند و مخالفت خود را بیان می‌دارند، یا یکی از مطالبات اقتصادی و سیاسی خویش را بیان می‌دارند و عقیده و نظر خود را منعکس می‌کنند.

میتینگ - یک لغت انگلیسی است به معنای ملاقات برای مذاکره پیرامون یک مسئله. میتینگ یا به معنای جلسه‌ای است کم و بیش وسیع برای بحث و اظهار نظر در مورد یک مسئله یا یک حادثه سیاسی، یا به معنای اجتماع انبوه مردم در یک نقطه و استماع گفته‌های سخن‌رانان که پیرامون حادثه و مسئله‌ای

صحبت می‌کند، و بدین وسیله نشان دادن نظر و عقیده. شعار - عبارت است از پیام یا عبارت کوتاه و موجز که با روشنی و اختصار هدف و مسئله مهمی را که یک حزب در یک مرحله یا یک لحظه معین تاریخی در مقابل دارد بیان نماید. شعار می‌تواند اقتصادی یا سیاسی، استراتژیکی یا تاکتیکی باشد. شعارهایی که برای لحظه معین و مقصد مشخص فوری معینی به کار می‌روند، شعار عمل نام دارند.

۴۷ - چند واژه مربوط به زندگی حزبی

زیر این عنوان چند واژه را توضیح می‌دهیم که وجه مشترک آن‌ها این است که مربوط به ساختمان حزبی و حیات تشکیلاتی است.

مرامنامه - مرامنامه (یا برنامه) یک حزب عبارت است از سند اساسی که در آن هدف‌ها و وظایف آن حزب قید گردیده است. مرامنامه یک حزب کارگری مارکسیستی - لنینیستی یک سند علمی است که بر پایه تحلیل عمیق مرحله انقلاب، مرحله تکامل مشخص اجتماعی و اقتصادی تدوین شده است و هدف‌های حزب در آن مرحله و وظایفی را که برای نیل به هدف متوجه حزب می‌شود در بر می‌گیرد. مثلاً در برنامه حزب توده ایران مصوب ۱۳۵۴ هدف غایی حزب ایجاد جامعه سوسیالیستی در میهن ما توصیف شده و هدف مرحله استراتژیکی استقرار یک جمهوری ملی و دموکراتیک تعریف گشته است. احزاب کمونیست با تکیه بر تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و شناخت راه اصولی و عمومی خود برای هر مرحله از تکامل جامعه، برنامه علمی جامعی تدوین می‌کنند که در حقیقت قانون اساسی حزب به شمار می‌رود و عضو حزب آن را قبول کرده برای تحقق بخشیدن به آن فعالیت و مبارزه می‌کند. در مرامنامه (که اکنون واژه برنامه را بیشتر به جای به کار می‌برند) راه‌های تحول انقلابی و شیوه‌ها و وسایل نیل به هدف ذکر می‌شود و در خطوط عمده خود، به طور مشخص، جنبه‌های مختلف هدفی که باید به آن رسید در زمینه‌های

مختلف مثلاً در صنایع، کشاورزی و ساختمان دولتی و امور مربوط به مسئله ملی و امور اجتماعی و رفاه و ترقی و غیره تشریح می‌گردد. در تاریخ جنبش کارگری نخستین مرامنامه یا برنامه همان مانیفست حزب کمونیست است. در بسیاری موارد، مرامنامه یا برنامه شامل یک بخش تئوری یا بیان اصول ایدئولوژیکی یا تحلیل پدیده‌های عمده دوران معاصر نیز هست.

اساسنامه حزبی - عبارت است از مجموعه موازین و مقررات و قواعد حاکم بر حیات داخل یک حزب یا یک سازمان که ترکیب و ساختمان آن و نحوه عمل آن و ترتیب کار و فعالیت آن را طبق هدف‌های برنامه‌ای حزب یا سازمان مربوطه تعیین می‌کند. بنابراین، در اساسنامه حزب مجموعه مقررات و اصول سازمانی حزب درج می‌گردد.

در اساسنامه همچنین وسایل عمل پراتیک سازمان‌های حزب، نحوه تشکیل ارگان‌های آن و رهبری آن، کنگره‌ها و کنفرانس‌ها و جلسات و حوزه‌ها تشریح می‌شود. در اساسنامه حزب توده ایران، حزب ما به مثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر در سراسر ایران و عالی‌ترین شکل سازمانی آن توصیف شده است، حزبی که در آن مبارزان پیشرو، طبقات و قشرهای زحمتکش ایران، کارگران و دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران و افرادی که برنامه‌اش را می‌پذیرند و در راه تحقق آن گام بر می‌دارند، داوطلبانه متحد شده‌اند.

در اساسنامه، جهان‌بینی حزب ما مارکسیسم - لنینیسم و اصول تشکیلاتی آن ناشی از این جهان‌بینی تعریف شده است. غیر از این‌ها، در اساسنامه حزبی شرایط عضویت در حزب، وظایف و حقوق اعضای حزب، ساختمان حزبی بر اصل مرکزیت دموکراتیک، مقررات مربوط به حوزه‌ها و ارگان‌ها و کمیته‌ها و روابط حزب توضیح داده شده است.

کنگره حزبی - عالی‌ترین مقام و ارگان رهبری حزب را کنگره می‌نامند، و آن اجتماعی است از نمایندگان که اعضای حزب و سازمان‌های ایالتی، معمولاً به نسبت تعداد عضو، انتخاب می‌کنند.

در جلسات کنگره اولاً برنامه حزب و اساسنامه حزب تدوین و تصویب می‌شود و در صورت لزوم، یعنی به هنگام تحول وقایع و ضرورت تطبیق

اسناد اساسی حزب با اوضاع جهان و کشور و وضع داخلی حزب در مرامنامه و اساس نامه تجدید نظر لازم به عمل می‌آید. ثانیاً گزارش‌های رهبری حزب استماع می‌شود. نمایندگان فعالیت حزبی را ارزیابی و بررسی می‌کنند و وظایف آینده، خط مشی حزب را در مسائل اساسی سیاسی و نقشه عمل را تا کنگره بعدی تعیین می‌کنند. ثالثاً ارگان‌های رهبری اعضای کمیته مرکزی و مشاوران آن و اعضای کمیسیون تفتیش برگزیده می‌شوند. اهمیت ویژه کنگره در حیات حزب، با توجه به وظایف آن به خوبی روشن می‌شود.

کمیته مرکزی - یک ارگان دائمی و منتخب است که در فاصله بین دو کنگره عالی‌ترین مقام حزبی است و فعالیت سیاسی و کار سازمانی حزب را اداره می‌کند و در مقابل کنگره مسئول و جواب‌گو است.

پلنوم کمیته مرکزی - یعنی جلسه‌ای که در آن اعضای اصلی کمیته مرکزی و مشاوران شرکت می‌کنند. در این جلسات مسائل حیاتی و وظایف حاد سیاسی در تناوب زمانی معین و در پرتو تصمیم‌های کنگره‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. در برخی موارد عده‌ای از کادرها و مسئولان دیگر حزبی را برای شرکت در این گونه جلسات دعوت می‌کنند و در این حالت آن را پلنوم وسیع کمیته مرکزی می‌گویند. لغت پلنوم یعنی مجمع عمومی یک ارگان یا یک کمیته انتخاب شده توسط یک سازمان. مثلاً پلنوم کمیته استان، یا پلنوم کمیته شهر و غیره. در شرایط علنی، تناوب زمانی این جلسات توسط اساس نامه تعیین می‌شود و لازم‌الاجراست.

کنفرانس - کنفرانس یعنی مجمع نمایندگان یک سازمان اعم از سیاسی و اجتماعی و علمی و هنری و غیره، که برای بحث پیرامون یک یا چند مسئله معین تشکیل می‌شود یا مجمع نمایندگان سیاسی دولت‌ها یا احزاب کشورهای مختلف.

در مورد حیات داخلی حزب، کنفرانس حزبی استان و شهرستان و شهر و بخش مرکب از نمایندگان اعضای حزب در منطقه مربوطه بوده و عالی‌ترین ارگان سازمانی در آن منطقه است. کنفرانس کمیته‌های حزبی را انتخاب و قرارها و تصمیم‌هایی لازم را برای فعالیت آینده سازمان مربوطه اتخاذ می‌کند،

و همچنین برای کنفرانس‌های بالاتر یا در مورد کنفرانس استان برای کنگره حزبی نماینده تعیین می‌کند. فاصله زمانی کنفرانس‌ها در اساس‌نامه تعیین می‌شود. در موقعی که مسائل ویژه و مهمی بروز می‌کند، کنفرانس حزبی سراسر کشور تشکیل می‌گردد.

واضح است که در شرایط کار مخفی، هنگامی که پلیس و مأموران حکومت قانون‌شکن امکان فعالیت آزاد و علنی را از یک حزب سیاسی سلب می‌کنند، موازین و قواعد اساس‌نامه‌ای، و از جمله این اشکال سازمانی رهبری که نقش مهمی در اجرای اصل سانترالیسم دموکراتیک دارند، نمی‌تواند رعایت شود و می‌بایست شکل‌های مشخص و ویژه‌ای برای کار سازمانی و فعالیت حزب پیدا نمود تا صفوف حزب را از دستبرد دشمن حفظ کرد و در ضمن به فعالیت‌های اساسی برای نیل به هدف‌های مرامی ادامه داد. در عین حال، این اشکال ویژه نباید از اصول عمده سازمانی حزب طبقه کارگر منحرف شود.

انتقاد و انتقاد از خود - عبارت است از اسلوب اساسی پی بردن به اشتباهات و کمبودها در فعالیت حزب و از بین بردن آن‌ها و جلوگیری از تکرار آن‌ها. هدف از آن تعمیق وحدت حزب و تصحیح مداوم مشی و سیاست آن است. به وسیله این روش (نشان دادن نقایص و معایب و ریشه آن‌ها و راه بر طرف کردن آن‌ها) موانعی که در راه پیشرفت حزب وجود دارد برداشته می‌شود. آنچه کهنه است و باید دور ریخته شود، نمایان می‌گردد، و آنچه نو و بالنده است و باید تقویت گردد، تعیین می‌شود. انتقاد و انتقاد از خود وسیله مهمی برای شرکت اعضای حزب در تعیین سیاست و روش حزب و تأمین فعالیت ثمربخش و ابتکاری آن‌هاست. احترام به این اصل و اجرای دقیق آن دلیل زنده بودن و تحرک سازمان‌ها و ثمره آن تقویت و تحکیم این سازمان‌هاست.

از نظر تعمیم تجربیات، غنی کردن مارکسیسم - لنینیسم در پرتو واقعیات مشخص و شرایط نوین و نیز احترام به این اصل، اهمیت خاص دارد، زیرا بدون تبادل آرا و مبارزه عقاید و انتقاد آزاد، چنین پیشرفتی امکان‌پذیر نیست. اجرای این اصل مانع می‌شود تا اشتباهات و نواقص ادامه یابد، همه چیز به طور مصنوعی بی‌نقص جلوه‌گر شود، عینک خوش‌بینی زاید و فریبنده به

چشم زده شود، و مستی ناشی از موفقیت جایگزین هشیاری روشن بینانه و مبارز برای کسب دستاوردهای هر چه عالی تر گردد. در جوامع سوسیالیستی انتقاد و انتقاد از خود نیروی محرکهٔ تکامل جامعه است و از این بابت نقش حیاتی و مهمی را ایفا می‌کند.

رهبری - حزب به طور کلی مرکب از رهبری، هستهٔ مرکزی یا کادرها و اعضای سادهٔ حزب است. رهبری در حزب جمعی است ولی مسئولیت‌ها فردی است. رهبری جمعی یکی از مهم‌ترین اصول حیات داخلی حزب، یکی از شرایط حفظ دموکراسی حزبی، و یکی از محمل‌های پرهیز از سوژکتیویسم (ذهنی‌گری) و ولونتاریسم (تمایل و ارادهٔ شخصی را اساس تحلیل و عمل قرار دادن و واقعیت را نادیده گرفتن) است. رهبری جمعی حزب را از کیش شخص پرستی که می‌تواند زیان‌های بسیار به حزب وارد سازد بر حذر می‌دارد و اجرای رهبری را بر اساس علمی میسر می‌سازد. به طور خلاصه، رهبری حزبی باید:

- ۱ - فاکت‌های لازم را در هر مورد جمع‌آوری و دقیقاً مطالعه کند.
- ۲ - آن‌ها را بر اساس آموزش مارکسیسم - لنینیسم تحلیل نماید.
- ۳ - از این تحلیل، شعارها و رهنمودهای عمل را استخراج کند.
- ۴ - از رهنمودها و شعارها را اجرا کند و بر اجرای آن‌ها نظارت نماید و اشتباهات را اصلاح نماید.

کادرها یا فعالان حزب، هستهٔ مرکزی حزب را تشکیل می‌دهند که اداره کنندهٔ سازمان حزب‌اند و باید از میان فعال‌ترین و آگاه‌ترین افراد حزبی بر اساس انتخاب یا انتصاب معین گردند.

کادر - این واژه در زبان فارسی در عبارات‌های کادر اداری، کادر فنی، کادر حزبی و غیره مورد استعمال فراوان پیدا کرده است. کادر یعنی کارمند متخصص و وارد، با مهارت و تجربهٔ معین که در رشته‌های مختلف اداری، سیاسی و نظامی و غیره به فعالیت دائم می‌پردازد. کادرها مجموعهٔ اساسی کارمندان سازمان حزبی یا دستگاه دولتی یا سندیکایی و غیره را تشکیل می‌دهند.

کادر سیاسی برای فعالیت حزب و اجرای سیاست و تحقق برنامه آن اهمیت ویژه‌ای دارد. احزاب کمونیست توجه خاصی به تربیت و پرورش کادرها مبذول می‌دارند. روش آماده ساختن شرایط برای پیشرفت فعالان و آمیختن کار کادرهای جوان و کادرهای قدیمی و باتجربه، تربیت مارکسیستی-لنینیستی آنان، تقویت حس مسئولیت و ابتکار و کار خلاق آنان، و در نظر گرفتن ملاک سیاسی (درجه ایمان و قابل اعتماد بودن) و ملاک عملی (لیاقت برای انجام وظیفه معین) در برگزیدن مسئولان از مسائل اساسی سیاست کادرها در یک حزب کمونیست است. اصول این سیاست معمولاً در اساس‌نامه‌های حزبی قید می‌گردد. واضح است که برگزیدن کادرها و انتخاب مسئولان بر اساس دوستی شخصی، همسایگی، هم‌شهری‌گری، علاقه فردی، خویشاوندی و غیره خاص نظام‌های ارتجاعی و احزاب فرمایشی ضدخلقی است و نباید در حزب طراز نوین جایی داشته باشد.

۴۸- حزب

حزب عبارت است از یک سازمان سیاسی که در آن همفکران و طرف‌داران یک آرمان داوطلبانه گرد می‌آیند؛ علی‌القاعده، آگاه‌ترین عناصر یک طبقه یا اقشار اجتماعی متحدالمنافع را گرد می‌آورد، بیانگر منافع آن طبقه یا قشر است، و آن را در مبارزات اجتماعی رهبری می‌نماید.

در جریان تکامل سرمایه‌داری، سازمان‌های سیاسی پرولتاریا و بورژوازی - دو طبقه اساسی جامعه سرمایه‌داری - و چه بسا سازمان‌های سیاسی طبقات دیگر تشکیل می‌شود.

علت اساسی تعدد احزاب بورژوازی در برخی از کشورهای سرمایه‌داری، وجود گروه‌ها و اقشار مختلف در طبقه سرمایه‌دار و مبارزه داخلی آنها برای کسب قدرت حاکم است. به‌علاوه، بورژوازی از وجود چندین حزب با قیافه‌ها و نقاب‌های مختلف برای فریب و اغوای توده‌های مردم استفاده

می‌کند تا آن‌ها را از مبارزه صریح و روشن طبقاتی منحرف سازد. در مرحله امپریالیسم، انحصارگران و زمامداران در مقابل جنبش توده‌ها به دیکتاتوری و اختناق متوسل می‌شوند و احزاب فاشیستی به وجود می‌آورند. احزاب فاشیستی در حقیقت گروه‌های ضربتی سرمایه‌داری هستند.

بورژوازی همچنین با استفاده از آریستوکراسی کارگری سعی می‌کند سازمان‌های رفورمیستی برای فریب کارگران ترتیب دهد. حزب پرولتری، حزب مارکسیستی - لنینیستی، سازمان سیاسی طبقه کارگر، مدافع و بیانگر پیگیر منافع همه توده‌های زحمتکش است. حزب طبقه کارگر است که می‌تواند رهبری صحیح مبارزه طبقاتی زحمتکشان را به دست گیرد، از همه انواع مبارزه استفاده کند، و در آمیختگی صحیح تمام اشکال آن را تأمین نماید. در دوران امپریالیسم، هنگامی که انقلاب سوسیالیستی به صورت وظیفه عملی بلاواسطه در می‌آید، نقش حزب بسیار با اهمیت است. احزاب پرولتاری در فعالیت خود آموزش مارکسیسم - لنینیسم، علم انقلاب‌های اجتماعی و بنای جامعه نوین را رهنمای خود قرار می‌دهند و متقابلاً با تجربه خود آن را غنی می‌سازند.

احزاب کمونیست از آنجا که پیشاهنگ و پرچمدار انقلابی‌ترین طبقه جامعه معاصر و رهبر همه زحمتکشان هستند، از آنجا که به تئوری انقلابی و علمی و موازین سازمانی مستحکمی مجهز هستند، احزاب طراز نوین را تشکیل می‌دهند که با احزاب طراز کهن کارگری که در انترناسیونال دوم شرکت داشتند تفاوت کیفی دارند.

ایجاد کننده و آموزگار احزاب طراز نوین کمونیستی، ولادیمیر ایلیچ لنین است. نام او و تعالیم او عمیقاً با احزاب پرولتری به هم پیوسته است. تعالیم او می‌آموزد:

۱ - حزب مارکسیستی گردان پیشاهنگ مبارزه انقلابی پرولتاریا است. حزب مارکسیستی که عالی‌ترین شکل سازمانی پرولتاریاست تمام سازمان‌های دیگر پرولتاریا (اتحادیه‌ها و کوئوپراتیوها و غیره) را به هم پیوند می‌دهد، آن‌ها را از لحاظ سیاسی رهبری می‌کند، و فعالیت آن‌ها را در جهت نیل به هدف

واحد یعنی سرنگونی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی سوق می‌دهد. حزب کارگری پیشاهنگ پرولتاریاست، پیشاهنگی که قادر است قدرت را در دست گیرد، تمام خلق را به سوی سوسیالیسم ببرد، امر ساختمان زندگی اجتماعی بدون بورژوازی و علیه بورژوازی را رهبری کند، آموزگار و رهبر و پیشوای تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان باشد.

۲- حزب مارکسیستی از آن جهت می‌تواند نقش پیشاهنگ گردان مترقی طبقه کارگر و رهبر تمام خلق را اجرا کند که مجهز به تئوری علمی مارکسیستی است. قانونمندی‌های عینی تکامل اجتماعی را می‌شناسد و عملاً می‌تواند از این قوانین عینی تعیین کننده به سود تحول انقلابی جامعه استفاده کند و نقش عامل ذهنی فعال و قاطع را ایفا نماید.

۳- حزب مارکسیستی که گردان پیشاهنگ و آگاه پرولتاریاست، پیوسته آگاهی سوسیالیستی را در توده‌های وسیع کارگر رشد و پرورش می‌دهد، طبقه کارگر را از نفوذ ایدئولوژی فاسد بورژوازی مصون می‌دارد، با هرگونه کوششی که در راه قلب و تحریف مارکسیسم به عمل آید به طور آشتی‌ناپذیر مبارزه می‌کند و مارکسیسم را بر اساس نوترین دستاوردهای علم و فعالیت اجتماعی رشد می‌دهد.

۴- حزب مارکسیستی فقط گردان پیشاهنگ و آگاه طبقه کارگر نیست، بلکه گردان متشکل طبقه کارگر نیز هست - گردانی که افراد آن را خواست مشترک تحقق افکار انقلابی مارکسیسم - لنینیسم به هم پیوند می‌دهد. در حزب جایی برای فراکسیون‌یسم و گروه‌بندی، جایی برای اپورتونیزم چپ و راست که می‌کوشند وحدت صفوف حزب را بر هم زنند، آن را از درون متلاشی سازند و از این راه قدرت رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا را از آن سلب کنند، نیست.

۵- حزب مارکسیستی، حزب واقعی خلق و محل تجمع بهترین نمایندگان خلق است و با هزاران رشته با توده‌های وسیع زحمتکشان رابطه دارد. از آنجا که حزب مظهر خواست‌ها و تمایلات خلق و مدافع پیگیر منافع مبرم اوست، از اعتماد و پشتیبانی توده‌های مردم برخوردار است. نیروی غلبه‌ناپذیر حزب

مارکسیستی در همین ارتباط با خلق و برخورداری از پشتیبانی و توجه خلق است. حتی در دشوارترین شرایط اختناق فاشیستی پیوند حزب با توده مردم وثیقه زندگی و مبارزه و شکست‌ناپذیری آن است.

۶- موازین لنینی زندگی حزبی بر اساس سانترالیسم دموکراتیک قرار دارد. مراعات اکید این اصل لنینی قانون انکارناپذیر فعالیت احزاب کمونیستی است. این موازین، حفظ وحدت حزب، تأمین استحکام ایدئولوژیکی پرولتری، اجرای اصل دموکراسی حزبی و رهبری جمعی، کوشش در راه حفظ و تأمین ارتباط رهبری با اعضای حزب و حزب با توده‌های وسیع زحمتکشان، اجتناب از کیش پرستش شخصیت که سد راه تکامل فکر خلاق و ابتکار کمونیست‌هاست، انتقاد و انتقاد از خود در صفوف حزب را ایجاب می‌نماید.

۷- مبانی ایدئولوژیکی و سازمانی حزب کمونیستی در مبارزه با رویزیونیسم و اپورتونیسم از یک سو، و دگماتیسم و سکتاریسم از سوی دیگر، تحکیم می‌یابد. انحراف نخست، روح انقلابی مارکسیسم را قلب می‌کند، مروج ایدئولوژی بورژوازی در تئوری و عمل است، و نیروی مبارزه علیه امپریالیسم و استثمار و استبداد و استعمار را از کارگران و توده‌های زحمتکش سلب می‌نماید. انحراف دوم، کمونیست‌ها را از قشرهای وسیع زحمتکشان جدا می‌کند، کار را به عملیات چپ‌روانه و ماجراجویانه می‌کشاند، احزاب انقلابی را از غنی ساختن مارکسیسم - لنینیسم بر اساس تحلیل علمی و انطباق خلاق آن در شرایط مشخص محروم می‌سازد، و مانع ارزیابی درست تجربیات نو و اوضاع و احوال متغیر می‌شود.

۴۹- خرده بورژوازی

خرده بورژوازی در اصطلاح به آن تولیدکنندگان کوچک کالا می‌گویند که از طرفی صاحب وسایل تولید هستند ولی از طرف دیگر اغلب خودشان کار تولیدی انجام می‌دهند و معمولاً از کار دیگری بهره‌کشی نمی‌کنند. بسیاری

از پیشه‌وران، صاحبِ حرفه و دهقانان صاحب زمین از این دسته‌اند. تجار کوچک و کسبه و برخی از اқشار متوسط دیگر جامعه نیز در این دسته وارد می‌شوند. خرده‌بورژوازی قشر واسطه‌ای بین بورژوازی و پرولتاریاست که عده کمی از آن در جریان تکامل سرمایه‌داری مبدل به سرمایه‌داران می‌شوند و قسمت اعظم آن به تدریج به کارگر یا در روستاها، با از دست دادن زمین، به کارگر کشاورزی مبدل می‌شوند. این وضع مَبینِ خصلت دوگانه این قشر است، زیرا که خرده‌بورژوازی چون از تکامل سرمایه‌داران و رقابت آنان متضرر می‌شود، دچار ورشکست و خانه خرابی می‌گردد، و از آنجا که خود زحمت می‌کشد، لذا به سوی پرولتاریا تمایل دارد و متحد وی در مبارزه علیه بورژوازی است؛ و از جانب دیگر، چون خود دارای وسایل تولید است، به سوی بورژوازی تمایل دارد. این وضع موجب می‌شود که در مبارزه طبقاتی وضع پیگیر نداشته و قادر به اجرای یک سیاست مستقل طبقاتی نباشد. طبقه کارگر و حزب وی می‌تواند و باید این متحد بالقوه را به سوی خود جلب کند. اتحاد کارگر و دهقان و تأمین رهبری پرولتاریا، اتحادی که همه طبقات و اқشار زحمتکش شهر و ده را در بر گیرد، وثیقه پیروزی بر سرمایه‌داری و ظفرمندی انقلاب سوسیالیستی است.

۵۰- دگماتیسم (Dogmatisme)

از واژه دگم به معنای حکم جامد، آیه آسمانی، فرمان لایتغیر مشتق است و به آن شیوه و اسلوب تفکر اطلاق می‌شود که پایه آن مفاهیم تغییرناپذیر، فرمول‌ها و دستورهای متحجر، بدون توجه به دستاوردهای تازه علم و عمل، بدون توجه به شرایط مشخص زمان و مکان است. از نظر فلسفی، دگماتیسم اصل مشخص بودن حقیقت، یعنی وابستگی حقیقت را به شرایط زمانی و مکانی نفی می‌کند. در فلسفه معاصر، دگماتیسم وابسته به شیوه‌های ضد دیالکتیکی است که تکامل و تحرک جهان و رشد اشیاء و پدیده‌ها را نفی می‌کند. یکی از

علل دگماتیسم عدم درک این نکته است که قوانین دیالکتیکی رشد، در شرایط مختلف تاریخی، در اشیاء و روندهای مختلف، به صورت‌های مختلف ظاهر شده و عمل می‌کند.

از نظر تاریخی، پیدایش دگماتیسم وابسته به پیدایش ادیان و باور به آن است که حقایق جاویدان و فرامین انتقادناپذیر و اجباری برای همه کس وجود دارد. این طرز تفکر تعبّدی، سپس به فلسفه و علم و سیاست سرایت کرده است.

از نظر سیاسی، دگماتیسم منجر به عمل سکتاریستی، تحجّر، نفی مارکسیسم خلاق، ذهنی‌گری و نادیده گرفتن حقایق موجود و شرایط تغییر یافته، و جدایی کامل تئوری و عمل می‌شود.

دگماتیسم مانند رویونیسم در شرایط کنونی خطر بزرگی علیه نهضت بین‌المللی کارگری است. دگماتیسم‌ها شرایط متغیر رشد را در نظر نمی‌گیرند، و لجوجانه به فرمول‌های جامد و کهنه می‌چسبند که پاسخگوی شرایط دیگری بوده‌اند. یک وجه مشخصه دگماتیسم‌ها به کار بردن جمله‌پردازی‌های انقلابی‌نما و چپ‌نما، و افراطی‌گری و شعار پراکنی دور از عمل است، که هرگز منجر به یک سیاست و روش واقعاً انقلابی و ثمربخش نمی‌شود. لنین به همه کمونیست‌ها مبارزه بی‌امان علیه دگماتیسم و هرگونه طرز اندیشه و عمل ناشی از آن را توصیه می‌کرده است.

کلاسیک‌های مارکسیستی بارها تکرار کرده‌اند که آموزش آن‌ها دگم نیست، راهنمای عمل است.

۵۱ - دماگوژی (Démagogie)

دماگوژی را عوام‌فریبی یا مردم‌فریبی ترجمه کرده‌اند، و آن عبارت است از اغوای خلق از طریق دادن مواعید و شعارهای فریبنده و دروغین. دماگوگ یا عوام‌فریب کسی است که با ادعا و دروغ، وعده‌های بی‌پایه و بدون پشتوانه،

و با تحریف حقایق سعی می‌کند مردم را به سوی خود بکشد و موافقت و تحسین و پشتیبانی آنان را جلب کند.

دماغوژی به مثابه یکی از اساسی‌ترین شیوه‌ها و طرز عمل سیاست احزاب بورژوازی و دولت‌های ضد خلقی است. دستگاه تبلیغاتی عظیم، با استفاده از رادیو، تلویزیون، جراید، آگهی‌ها، رپرتاژ، مصاحبه‌ها، نطق‌ها، مراسم تشریفاتی و غیره، وسیله آن است. هدف آن اغوای مردم است از راه سخنان فریبنده، کاهی را کوهی جلوه‌گر ساختن و وعده‌های سرخرمن دادن.

نمونه دیگر دماغوژی که در داخل توده مردم زیان بسیار به بار می‌آورد، اغوای مردم از طریق دادن شعارهای به ظاهر انقلابی و فریبنده، ایراد سخنان به ظاهر مبارزه‌جویانه ولی بی‌محتوی است که هدف آن هم جلب موافقت مردم تنها به اتکای همین فریبندگی جملات مطمئن بدون پشتوانه عمل واقعاً انقلابی پیگیر و اصولی است. چپ‌روها معمولاً در ایراد این چنین جملات و دادن این گونه شعارهای عوام‌فریبانه چیره دستند، در حالی که امپریالیسم و ارتجاع کمتر از هر چیز از این گونه شعارهای بی‌محتوی زیان می‌بینند و بیش از هر چیز در مقابل این جملات به ظاهر انقلابی مقاومت می‌کنند.

دماغوژی یا مردم‌فریبی با سیاست و روش مبارزه منطقی، اصولی و پیگیر حزب کمونیست بیگانه است. حزب طبقه کارگر از عوام‌فریبی و دنباله‌روی و وجهه‌طلبی که با عوام‌فریبی همراهند اکیداً احتراز دارد و همیشه تحلیل واقعی را مطرح می‌سازد و توده‌ها را در چارچوب امکانات واقعی به سوی هدف‌های مطلوب انقلابی سیر می‌دهد، و اگر در این یا آن مرحله از سیاست صحیح، علمی و انقلابی خود با دشواری‌هایی از جهت توضیح و اقناع روبرو شود، با تمام قوا می‌کوشد این وظیفه را انجام دهد، نه آنکه به خاطر وجهه‌طلبی ارزان، دست به عوام‌فریبی بزند.

۵۲- دموکراسی (Démocratie)

دموکراسی از واژه یونانی دموس (یعنی خلق، مردم) و کراتوس (یعنی حاکمیت، قدرت) مشتق است. دموکراسی یکی از انواع حاکمیت بوده و وجه مشخصه آن اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع است. ولی این تنها یک تعریف و فرمول صوری است که جامعه‌شناسی بورژوازی بدان بسنده می‌کند و دموکراسی را جدا از شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی جامعه بررسی کرده، وضع واقعی و عملی موجود را نادیده می‌گیرد. نتیجه چنین بررسی صوری، ادعای وجود دموکراسی خالص است که ماهیت طبقاتی اجتماع، تضاد و مبارزه طبقاتی را نفی می‌کند. رفورمیست‌ها مُبَلِّغ چنین دموکراسی ادعایی هستند. در واقع هر دموکراسی به مثابه شکلی از سازمان سیاسی اجتماع، در آخرین تحلیل به شیوه تولید معینی خدمت می‌کند و توسط آن تعیین می‌شود.

مضمون و شکل دموکراسی در طول تاریخ تکامل حاصل کرده و همواره و کاملاً وابسته به فورم‌اسیون اجتماعی - اقتصادی مربوطه بوده و با خصلت و شدت مبارزه طبقاتی پیوند داشته است. در جوامع منقسم به طبقات متناقض، دموکراسی عملاً تنها برای نمایندگان طبقه حاکم وجود دارد. در جامعه سرمایه‌داری، دموکراسی یکی از اشکال حاکمیت و سلطه طبقه بورژوازی است، شکلی است که ماهیتش دیکتاتوری این طبقه استثمارگر بر اکثریت محروم است. تکامل این طبقه (که در آغاز ضد فئودالی و مترقی است) وی را در تشکیل مجالس مقننه، تدوین قوانین اساسی، تأسیس مؤسسات دارای نمایندگی، و به نسبت فشار و نیروی مردم و مبارزه توده‌ها، در احترام به حقوق مدنی و آزادی اجتماعات و انتخابات و قلم و بیان (که اغلب و ماهیتاً صوری است) ذی‌نفع می‌کند. ولی تمام دستگاه حکومتی و طرز عمل واقعی دولت متوجه آن است که زحمتکشان را از شرکت در حیات سیاسی باز دارد، جلوی فعالیت توده‌ها را بگیرد و در همه جا مدافع منافع طبقاتی اقلیت استثمارگر باشد. هیچ‌یک از حقوق اعلام شده دارای تضمین مادی و علمی نیست و

نهادهای سیاسی - پارلمان و مجالس محلی، دستگاه‌های اداری و سازمان‌های منتخب - در خدمت طبقه حاکم قرار می‌گیرند و وسیله اجرای سیاست آن طبقه می‌گردند.

وجه مشخصه دموکراسی بورژوایی عبارت است از پارلمانتاریسم، با تفکیک قوای سه گانه، به ویژه قوای مقننه و اجراییه از هم، با تمایل روزافزون به تحکیم و بالا بردن نقش قوه اجراییه. در عصر امپریالیسم، تنها نیروی مبارزه مداوم زحمتکشان می‌تواند حقوق و آزادی‌های دموکراتیک را حفظ کند و جلوی ارتجاع و دیکتاتوری، اختناق و فاشیسم را بگیرد.

بورژوازی هر جا که بتواند اصول دموکراسی را لگدمال می‌کند، به سوی سیاست اختناقی می‌گراید و در بسیاری کشورها، رژیم‌های ترور و اختناق ایجاد کرده و به میلیتاریسم و فاشیسم نیز برای حفظ سیادت خویش متوسل می‌گردد. در سند اصلی کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) پیرامون اهمیت نبرد در راه دموکراسی در چهارچوب پیکار ضد امپریالیستی، از جمله چنین گفته می‌شود:

«مبارزه علیه امپریالیسم که در تلاش برای خفه کردن آزادی‌های اساسی انسان است، با نبردی خستگی‌ناپذیر به خاطر دفاع و تحصیل آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات، تشکیلات، به خاطر برابری حقوق افراد مردم، به خاطر دموکراتیزه کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی ملازمه دارد. ضرور است که علیه هر گونه اقدام و هر گونه قانونی که ارتجاع به قصد پایمال کردن حقوق و آزادی‌های دموکراتیک عملی می‌کند مقابله قطعی صورت گیرد. این آزادی‌های دموکراتیک، خود ثمره نبردهای طولانی طبقاتی است. باید با پیگیری، چه در مقیاس ملی و چه در صحنه بین‌المللی، برای رهایی میهن‌پرستان و دموکرات‌هایی که جانشان به مخاطره می‌افتد مبارزه کرد. باید علیه احکام جابرانه محاکماتی که کمونیست‌ها و دیگر میهن‌پرستان در معرض آن قرار می‌گیرند

مبارزه کرد. باید برای آزادی میهن پرستان و دموکرات‌های زندانی و به خاطر دفاع از حق پناهندگی سیاسی مبارزه کرد.»

شکل عالی دموکراسی - شکل واقعی آن - دموکراسی سوسیالیستی است، زیرا که به سود اکثریت عظیم زحمتکشان و حافظ منافع آنان است. شالوده اقتصادی آن، مالکیت جمعی بر وسایل تولید است. تنها در جامعه سوسیالیستی است که حق مساوی همه افراد می‌تواند تأمین شود. تا در جامعه استثمار هست، تا وسایل تولید در دست طبقات بهره‌کش است، نوع دموکراسی نمی‌تواند واقعی و اصیل باشد. در سوسیالیسم، تساوی واقعی افراد، صرف نظر از جنس، نژاد، مذهب و ملیت در همه امور، در کلیه شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و حق مساوی در شرکت در رهبری اجتماع و دولت تأمین می‌شود. طی تکامل جامعه سوسیالیستی، دموکراسی سوسیالیستی به تدریج عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شود و منجر به زوال دولت و جایگزین شدن آن با «خودگردانی اجتماع» می‌گردد.

۵۳- دولت

دولت سازمان سیاسی جامعه و مهم‌ترین وسیله برای تأمین تسلط طبقه‌ای است که از نظر اقتصادی در جامعه نقش حاکم دارد. وظیفه اساسی دولت حفظ و تحکیم آن نظام اقتصادی و دفاع از آن طبقه‌ای است که زاینده آن بوده است. از نظر تاریخی، دولت هم‌زمان با پیدایش جوامع منقسم به طبقات به وجود آمد. از همان زمانی که دوران برده‌داری با دو طبقه اصلی بردگان و برده‌داران پیدا شد، دولت نیز به مثابه ارگان سیاسی که وسیله تأمین منافع برده‌داران علیه بردگان بود، ایجاد گشت. وسایل اساسی که دولت برای انجام وظایف خود به کار می‌برد، عبارت است از ارتش، پلیس، دستگاه‌های امنیتی و جاسوسی و اطلاعاتی، زندان‌ها و غیره. بین نوع دولت و شکل آن باید

تفاوت قائل شد.

نوع دولت را آن طبقه‌ای که قدرت حاکم را در دست دارد، و آن نظام اقتصادی‌ای تعیین می‌کند که این دولت وظیفه‌دار حفظ و دفاع از آن است. بنابراین، در طول تاریخ جوامع طبقاتی، سه نوع دولت یافت می‌شود: دولت نوع برده‌داری، دولت نوع فئودالی و دولت نوع سرمایه‌داری. در هر یک از این دوران‌های اجتماعی - اقتصادی، صرف نظر از اشکال حکومتی، نوع دولت و ماهیت آن یگانه است. ولی شکل هر دولت ممکن است در این یا آن کشور و در هر دوران معین فرق کند، ماهیت طبقاتی و اقتصادی آن می‌تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد. اشکال دولت اغلب وابسته به شرایط تاریخی، سُنن گذشته، وظایف متغیر برای حفظ تسلط طبقاتی، و همچنین وابسته به حدت مبارزه طبقاتی و تناسب نیروها در هر جامعه است. مثلاً جمهوریت یا سلطنت از اشکال دولت است و هر یک از آنها نیز می‌تواند اشکال مختلفی پیدا کند، مثل سلطنت مشروطه یا سلطنت استبدادی، جمهوری با قدرت پارلمانی یا جمهوری با اختیارات رئیس جمهور و غیره. حتی در نظام برده‌داری، هم شکل حکومت سلاطین خودکامه وجود داشت و هم شکل جمهوری (مثلاً در یونان باستان)، ولی این تفاوت شکل، در ماهیت دولت در آن زمان که نوع برده‌داری بود تغییری نمی‌دهد.

در نظام سرمایه‌داری نیز در طی تاریخ، هم شکل دموکراسی بورژوازی با آزادی نسبی بیان و مطبوعات و اجتماعات و تساوی در مقابل قانون و احترام به حقوق بشری، به ویژه در دوران رشد سرمایه‌داری و مبارزه‌اش با فئودالیسم پیدا شد، و هم شکل ارتجاعی، آزادی‌کشی و حتی فاشیستی که دیکتاتوری آشکار و خفقان‌آور علیه توده‌های مبارز و حق طلب مردم است. با وجود اهمیت اساسی که نوع دولت دارد و اساس تغییر آن گذار از یک دوران اجتماعی - اقتصادی به دوران عالی‌تر است، اشکال حکومتی نیز برای توده‌های مردم و مبارزه آن‌ها حائز اهمیت ویژه‌ای است. جمهوریت شکلی از حکومتی است که در آن ارگان‌های عالی قدرت دولتی برای مدت معینی انتخاب می‌شوند. سلطنت آن شکلی است که یک شخص تنها بر پایه وراثت

رئیس کشور است. در عصر کنونی به جز عده معدودی از کشورها، در اکثریت مطلق ممالک شکل جمهوری دولت استقرار یافته و شکل سلطنت به منزله یک مقوله سخت کهنه و فرسوده به بایگانی تاریخ سپرده شده است.

تازه در برخی از کشورها نیز که این شکل هنوز موجود است، ماهیت اولیه اش به کلی تغییر یافته، و بنا به برخی سُنن محافظهکارانه همچنان حفظ می‌شود، بدون آن که شاه قدرت و اختیار ویژه‌ای داشته باشد، و مقامی غیرمسئول است. چنین است شکل حکومتی سلطنتی در کشورهایی نظیر سوئد و نروژ و انگلستان و غیره. این گونه شکل دولتی را سلطنت مشروطه می‌نامند که در آن شاه فقط سلطنت می‌کند نه حکومت، و کلیه قدرت ناشی از مردم و متعلق به ملت است. در عصر کنونی تنها در دو سه کشور جهان شکل سلطنت استبدادی وجود دارد.

پس از انقلاب کبیر فرانسه، واژه شاهپرست معادل با مفهوم مرتجع افراطی تلقی می‌گردد. مبارزه خلق‌ها برای تغییر شکل حکومتی و استقرار دموکراسی حتی در چارچوب دوران اجتماعی - اقتصادی معینی، کاملاً موجه و قانونی و حق است و پیکار نهایی برای تغییر بنیادی نوع دولت در ایجاد نظام برتر اجتماعی - اقتصادی را تسهیل می‌نماید.

۵۴ - دیکتاتوری پرولتاریا (Dictature du proletariat)

عبارت است از قدرت دولتی طبقه کارگر در نتیجه انحلال نظام سرمایه‌داری و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی ایجاد می‌گردد. دیکتاتوری پرولتاریا محتوای اساسی انقلاب سوسیالیستی و شرط اساسی انجام آن و نتیجه اساسی پیروزی آن است. آموزش مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا از مهم‌ترین اصول تئوری مارکسیسم - لنینیسم است. پرولتاریا از قدرت دولتی خود، از سیادت سیاسی خود برای در هم شکستن مقاومت استعمارگران، برای تحکیم پیروزی انقلاب، برای جلوگیری از هرگونه

تشبث به خاطر بازگرداندن قدرت بورژوازی، برای دفاع در مقابل تجاوزهای ارتجاع بین‌المللی استفاده می‌کند. با این حال، دیکتاتوری پرولتاریا فقط به معنای اعمال جبر علیه طبقات استثمارگر نیست. عمل اصلی دیکتاتوری پرولتاریا عملی خلاق و سازنده است.

دیکتاتوری پرولتاریا وسیله‌ای است برای جلب توده عظیم زحمتکشان به سوی طبقه کارگر و بسیج آن‌ها در ساختمان جامعه نو - جامعه سوسیالیستی. دیکتاتوری پرولتاریا اساسی‌ترین وسیله تحول بنیادی و همه‌جانبه در همه شئون حیات جامعه، در اقتصاد و سیاست و فرهنگ، و طرز زندگی و تربیت کمونیستی توده‌ها، و بنای جامعه سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرولتاریا افزار عمده سیاسی برای ساختمان سوسیالیسم است. دیکتاتوری پرولتاریا نتیجه قانونمند رشد مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری است و زمینه را برای اجرای وسیع‌ترین دموکراسی به سود توده زحمتکش علیه اقلیت استثمارگر آماده می‌کند. حال آن که دموکراتیک‌ترین شکل جمهوری بورژوازی جز دیکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت محروم چیزی نیست.

شالوده دیکتاتوری پرولتاریا و اصل عالی آن عبارت است از اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان با رهبری طبقه کارگر. پایه اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا ضمن ساختمان جامعه سوسیالیستی مرتباً وسیع‌تر و محکم‌تر می‌شود. نیروی رهبری‌کننده اساسی در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا حزب کمونیست، این گردان پیشاهنگ طبقه کارگر است. در این سیستم سازمان‌های مختلف توده‌ای و صنفی زحمتکشان (سندیکاها، کوئوپراتیوها و غیره)، احتمالاً سایر احزاب که دیکتاتوری پرولتاریا و اصل بنای سوسیالیسم را پذیرفته‌اند، و مجالس ملی و محلی نمایندگان زحمتکشان وارد می‌شوند.

دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها مغایر با دموکراسی سوسیالیستی نیست، بلکه ضامن آن است؛ ضامن آن که دموکراسی به خلق خدمت کند و از منافع توده زحمتکش، یعنی اکثریت عظیم جامعه، حمایت نماید و در قبال توطئه‌های ضدانقلابی داخلی و تجاوزهای امپریالیستی حفظ گردد، زیرا دموکراسی تا زمانی که تضاد طبقاتی وجود دارد، همیشه مسئله‌ای طبقاتی است.

از نظر تاریخی، نخستین شکل دیکتاتوری پرولتاریا کمون پاریس (۱۸۷۱) بود که مارکسیسم را با تجربیات تاریخی بسیار گران‌بهای غنی ساخت. این «نخستین یورش به سوی افلاک» به مارکس امکان داد درباره شکل دولتی جامعه آینده نتیجه‌گیری لازم را به عمل آورد. مارکس نوشت:

«مبارزه طبقاتی ناگزیر به دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد و... دولت دوران گذار... چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی‌تواند باشد.»

شورهاها شکل دیگر دیکتاتوری پرولتاریاست که لنین آن را در نتیجه تجربه انقلاب‌های روسیه (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) کشف کرد. لنین خاطر نشان ساخت که مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مسئله عمده مارکسیسم است. او در قبال دموکراسی بورژوازی که بیانگر منافع اقلیت استثمارگر است، دیکتاتوری پرولتاریا را عرضه می‌داشت که در جامعه طبقاتی، نوع جدید و عالی‌تر دموکراسی است، بیانگر منافع اکثریت قاطع مردم است، و موجبات شرکت کاملاً وسیع مردم را در اداره جامعه و دولت فراهم می‌سازد. درباره شکل شورها لنین نوشت:

«آن از هر جمهوری پارلمانی بورژوازی به مراتب دموکراتیک‌تر است. حکومتی است که درهای آن به روی همگان گشوده است. تمام فعالیت خود را در انتظار توده‌ها انجام می‌دهد. مناسب حال توده‌هاست و از توده‌ها ریشه می‌گیرد.»

دموکراسی توده‌ای شکل جدیدتر دیکتاتوری پرولتاریاست که پس از جنگ دوم جهانی پدید شد. هر خلقی می‌تواند با انقلاب سوسیالیستی خود، شکل جدیدی از دموکراسی سوسیالیستی برای توده‌ها، شکل جدیدی از دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد و تجربه تاریخی را غنی‌تر کند. در هر حال، این تجربه نشان می‌دهد که در شرایط تضاد طبقاتی، پرولتاریا نظام نوین را تنها به اتکای قدرت دولتی خود می‌تواند بنا نهد.

دیکتاتوری پرولتاریا خود هدف نیست بلکه یک ضرورت تاریخی و تنها وسیله گذار به جامعه بدون طبقات و بدون دیکتاتوری است. طی دوران ساختمان سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا تغییر می‌پذیرد و اشکال و طرز عمل آن تحول می‌یابد و طی یک پروسه طولانی و تدریجی، دولت دیکتاتوری پرولتاریا به صورت دولت تمام خلق در می‌آید. گذار از دیکتاتوری پرولتاریا به سازمان سیاسی تمام خلق به هیچ‌وجه به معنای تضعیف دولت سوسیالیستی نیست؛ برعکس، فقدان تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی در این مرحله و تحکیم دائمی وحدت معنوی - سیاسی سراسر جامعه، وسیع‌ترین شالوده اجتماعی را برای دولت تمام خلق فراهم می‌سازد.

رشد نظام دولتی سوسیالیستی در زمینه سیاسی به معنای رشد مداوم دموکراسی سوسیالیستی، شرکت هر چه بیشتر مردم در رهبری امور، و حل کلیه مسائل دولتی و اجتماعی به دست خود توده زحمتکش است.

۵۵ - دیوار چین

یک دیوار بسیار عظیم و طویل است که طی چندین قرن با کار متوالی میلیون‌ها نفر در قسمت شمالی چین ساخته شد. قسمت مهم ساختمانی این دیوار به ویژه در قرن سوم قبل از میلاد صورت گرفت. دیوار مزبور از استان گانسو تا دریای زرد امتداد داشته و هدف از ساختن آن جلوگیری از یورش‌ها و شیخون‌ها و حملات قبایل و عشایر شمالی و حفاظت مناطق واقع در جنوب آن بوده است. این دیوار قریب به چهار هزار کیلومتر درازا و تا ۱۰ متر بلندی و هفت متر پهنا دارد، و اکنون بخش مهمی از آن ویران شده است.

با این وسیله دفاعی بی‌سابقه، قسمت مهمی از سرزمین چین باستان از نواحی دیگر شمالی مجزا شد. اصطلاح دیوار چین در مباحث سیاسی و اجتماعی به معنای وسیله جدا کردن کامل، مجزا کردن قطعی، ایجاد سد غیر قابل عبور و نظایر این مفاهیم مورد استعمال فراوان دارد. مثلاً وقتی می‌گوییم بین انقلاب

بورژوا دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در عصر ما دیوار چین وجود ندارد، یعنی در صورت رهبری طبقه کارگر می‌توان از یکی به دیگری گذشت، و این دو از هم کاملاً مجزا نیستند. یا وقتی می‌گوییم رژیم ارتجاعی نمی‌تواند بین حزب طبقه کارگر و توده مردم زحمتکش دیوار چین ایجاد کند، یعنی آن که هرگز قادر نخواهد بود پیوندهای بنیادی بین حزب و زحمتکشان را قطع کند و بین آنان تفرقه افکند.

۵۶ - رادیکالیسم (Radicalisme)

رادیکال در لغت به معنای اساسی، بنیادی، و ریشه‌ای است. رادیکالیسم در مفهوم عام به معنای مشی کسانی است که طرفدار اقدامات قطعی هستند. در اصطلاح رایج، رادیکالیسم بورژوازی نیز وجود دارد و آن به یک جریان سیاسی گفته می‌شود که در آغاز برنامه خود مطالبات جدی و خواست‌های اصلاحاتی و دموکراتیک در چارچوب دوران سرمایه‌داری مطرح می‌کرده است و در واقع بیانگر منافع قشرهای خرده‌بورژوازی بوده است. در زمان حاضر، احزابی که در کشورهای امپریالیستی واژه رادیکال را به دنبال نام خود یدک می‌شکنند، اغلب به حربه‌ای در دست محافل انحصاری بدل شده و در هر صورت عجز خود را از ایجاد تغییرات واقعاً دموکراتیک ثابت کرده‌اند. در مفهوم عام، همچنان واژه رادیکال به معنای بنیادی و قاطع به کار می‌رود؛ مثلاً در عبارت «ما خواهان تحولات رادیکال هستیم» یا «فلان مسئله احتیاج به تغییرات رادیکال دارد» که به معنای قاطع، ریشه‌ای و بنیادی است.

۵۷ - راسیسم (Racisme)

راسیسم یا نژادپرستی از کلمه «راس» به معنای نژاد مشتق است. راسیسم

یک «تئوری» ضد علمی و ارتجاعی است که میان نژادهای مختلف از لحاظ استعداد و قدرت فکری عدم تساوی قائل است. گویا طبیعت از آغاز نژادها را متفاوت، یکی را عالی و دیگری را پست، خلق کرده است. نژادپرستان با این «تئوری» عمیقاً ارتجاعی و ضد انسانی منکر برابری انسان‌ها و حقوق مساوی برای آن‌ها می‌شوند، در حالی که علم و تجربه ثابت کرده است که تفاوت‌های نژادی، صوری و فرعی بوده، از نظر رشد استعداد و امکانات معنوی و فکری و فعالیت اجتماعی و علمی هیچ‌گونه اهمیتی ندارند.

محافل ارتجاعی کشورهای سرمایه‌داری با اتکا به تئوری نژادپرستی، سیاست ضد انسانی تبعیض‌نژادی و ستم ملی را اعمال می‌کنند، اقلیت‌های ملی و نژادی را در داخل کشور یا ساکنان مستعمرات را تحت فشارهای گوناگون مادی و معنوی قرار می‌دهند، حقوق آنان را پایمال می‌کنند و نسبت به آن‌ها جنایت‌های فجیعی مرتکب می‌شوند. اقداماتی که در ایالات متحد آمریکا علیه سیاه‌پوستان و بومیان «سرخ پوست» یا در زیمبابوه و آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاه‌پوست این کشورها انجام می‌گیرد، بر همه آشکار است. علی‌رغم اعلامیه حقوق بشر، سیاست تبعیض‌نژادی که بر تئوری راسیسم متکی است، همچنان در قسمت مهمی از جهان سرمایه‌داری بیداد می‌کند.

علوم انسان‌شناسی و مردم‌شناسی و تاریخ، و همچنین تجربه کشورهای سوسیالیستی که در آن‌ها ستم ملی ریشه‌کن شده، و نیز نمونه‌های فراوان کسانی که از نژادهای مختلف بوده و استعداد و نبوغ خود را در زمینه‌های مختلف علمی، ادبی، هنری، اجتماعی، سازمان‌دهی و غیره به اثبات رسانده‌اند، رشته‌های پوسیده تئوری کاذب نژادپرستی را از هم می‌درد. تمدن، پیشرفت، علم و تکنیک و فرهنگ در انحصار و امتیاز نژاد خاصی نیست؛ عقب‌ماندگی در این یا آن زمینه معلول عوامل اجتماعی و سیاسی و ناشی از استعمار و استثمار است.

۵۸- رفرم (Réforme)

رُفرم که به فارسی آن را اصلاح (و اغلب به صورت جمع - اصلاحات) می‌گویند، اقداماتی است که برای تغییر و تعویض برخی از جنبه‌های حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صورت می‌گیرد بدون آن که بنیاد جامعه را دگرگون سازد. از این قبیل است رفرم ارضی، رفرم اداری، رفرم آموزشی، رفرم بازرگانی، رفرم انتخاباتی و غیره. رفرم آن چنان تغییراتی است که از چارچوب نظام اجتماعی معین فراتر نمی‌رود و تناسب قوای سیاسی لحظه موجود را کم و بیش منعکس می‌سازد. رفرم یا اصلاحات در هر عرصه‌ای از حیات جامعه محصول مبارزه طبقاتی است ولی طبقه حاکم می‌کوشد برای دفع فشار طبقه کارگر و سایر زحمتکشان، تنها به آن رفرم‌هایی اکتفا ورزد که به موجودیت و تسلط آن صدمه نزنند و هدفش تثبیت وضع و جلوگیری از تحول بنیادی است، و البته در جریان عمل همیشه سعی دارد آنچه را که به زور از دستش گرفته‌اند دوباره بگیرد یا به شکل نیمه‌تمام و مُثله شده کار را فیصله دهد.

انقلاب و رفرم دو مفهومی هستند که همیشه در محور ایدئولوژی و سیاست جنبش کارگری قرار داشته‌اند. استراتژی و تاکتیک صحیح و لنینی احزاب کمونیست درک رابطه دیالکتیکی بین این دو مفهوم و روش اصولی در قبال آن‌ها را ایجاب می‌کند. ولادیمیر ایلیچ لنین می‌نویسد:

«مفهوم رفرم بدون شک با مفهوم انقلاب متناقض است. فراموش کردن این تناقض و عدم توجه به مرز میان این دو مفهوم موجب بروز اشتباهات جدی می‌گردد. ولی این تناقض مطلق و این مرز جامد نیست، بلکه زنده و متحرک است. در هر مورد مشخص باید آن را معین کرد.»

این گفته لنین راهنمای همه احزاب انقلابی است. اینک هم‌زمان با تغییر تناسب قوا در عرصه جهان که سوسیالیسم به نیروی قاطع و تعیین کننده بدل

می‌شود، با افزایش قدرت متشکل طبقه کارگر، با توسعه نفوذ آن در سایر قشرهای جامعه و با اتخاذ سیاست صحیح از طرف احزاب کمونیست، اهمیت رفرم در مبارزه پرولتاریا افزایش می‌یابد. رفرم‌هایی که قبل از تحول انقلابی سرمایه‌داری به سوسیالیسم انجام می‌گیرد وسیله‌ای هستند برای بهبود وضع طبقه کارگر در همان چارچوب رژیم سرمایه‌داری. در جریان مبارزه برای تحقق این رفرم‌ها توده مردم تجربه سیاسی مهمی کسب می‌کنند. به‌ویژه به محدودیت دامنه تحولاتی که در چارچوب جامعه سرمایه‌داری انجام می‌گیرد یقین حاصل می‌کنند. مبارزه در راه رفرم، زحمتکشان را به ضرورت تحولات انقلابی قاطع متقاعد می‌سازد و اکثریت توده‌ها را به سوی انقلاب جلب می‌کند.

کمونیست‌ها در عین حال که برای انجام قاطع و پیگیر رفرم‌ها، بهبود وضع زندگی زحمتکشان و تغییر در وضع اقتصادی و از بین بردن بقایای مناسبات ماقبل سرمایه‌داری نظیر مناسبات ارباب - رعیتی و غیره، برای اصلاحات در حیات اجتماعی و تأمین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و توسعه دموکراسی مبارزه می‌کنند، فراموش نمی‌کنند که این تغییرات هر قدر هم مهم باشد سرمایه‌داری را از بین نمی‌برد. آن‌ها رفرم را محصول فرعی مبارزه انقلابی می‌دانند و از آن برای بیداری و تشکل توده‌ها و تسخیر سنگری به منظور حمله به سنگ مقدم‌تر و پیشبرد هدف انقلابی خود استفاده می‌کنند. کمونیست‌ها نه تسلیم این نظریه می‌شوند که رفرم همه مسائل را حل می‌کند و انقلاب و وجود حزب انقلابی دیگر ضرورتی ندارد، و نه تسلیم این نظریه که باید با هر رفرمی مخالفت کرد و هر چه وضع بدتر باشد بهتر است. آن نظریه‌ای است راست و تسلیم طلبانه و این نظریه‌ای ماورای چپ و ماجراجویانه. اگر در داخل جنبش کارگری کسی این رفرم‌ها و تغییرات و اصلاحات را علاج دردها و راه حل مسائل و تغییر دهنده بنیان اجتماع بداند، وی را رفرمیست می‌نامیم.

رفرمیسم عبارتی است در مورد آن جریان سیاسی در داخل جنبش کارگری که دشمن مارکسیسم و منافع اساسی طبقه کارگر است، مبارزه طبقاتی و لزوم

انقلاب را نفی می‌کند، و فقط به رفرم‌ها و اصلاحاتی که در بنیاد سرمایه‌داری تأثیری ندارد دل خوش می‌کند. پس اگر رفرم و اصلاحات مربوط به تدابیر و اقدامات هیئت حاکمه است، رفرمیسم عبارتی است در مورد تسلیم‌طلبان راست در داخل جنبش کارگری. احزاب سوسیال دموکرات راست و اعضای انترناسیونال سوسیالیستی نمونه‌های آن هستند.

۵۹- رفرم ارضی

رفرم ارضی عبارت است از اقدامات یک دولت برای ایجاد تغییراتی در نحوه مالکیت ارضی و طرز استفاده از زمین. در کشورهای سرمایه‌داری هدف از رفرم یا اصلاحات ارضی ایجاد شرایط برای رشد سریع‌تر مناسبات سرمایه‌داری در ده، تضعیف مبارزه دهقانان و جلوگیری از قیام آنان است که در عین حال با حفظ منافع مالکان از طریق پرداخت غرامت یا بهای زمین به حساب دهقانان همراه است. در نتیجه این گونه رفرم ارضی که اغلب نیم‌بند و ناپیگیر است، سرمایه‌داران صاحب صنایع و بانک‌ها و رجال دولتی و ارتشی و سایر ثروتمندان امکان می‌یابند تا بر اراضی چنگ اندازند، و اشکال استثمار سرمایه‌داری (انفرادی و جمعی) جانشین استثمار ماقبل سرمایه‌داری می‌شود. این قبیل رفرم‌ها اگر چه از نظر اقتصادی می‌تواند موجبات استفاده از علم و تکنیک را در کشاورزی فراهم آورد و میزان محصولات کشاورزی را افزایش دهد، از نظر اجتماعی روند قشربندی در روستا را تسریع می‌کند، اکثریت عظیم دهقانان را خانه خراب می‌کند و تناقضات تازه و عمیقی به وجود می‌آورد، و در هر حال، از حل قطعی و نهایی مسئله ارضی عاجز است. اصلاحات ارضی شاه در ایران نیز از همین نوع بود.

در نظام سوسیالیستی، هنگامی که قدرت سرمایه‌داران و مالکان بر می‌افتد و قدرت زحمتکشان استقرار می‌یابد، تحولات بنیادی انقلابی همراه با رفرم ارضی واقعی و عمیق به سود دهقانان انجام می‌گیرد.

در دوران ما منافع خلق‌ها ایجاب می‌کند که در روستاها بقایای نظام فئودالی و مناسبات مبتنی بر استثمار از طریق انجام رفرم ارضی واقعی برای همیشه ریشه‌کن شود، امری که فقط تحت فشار نهضت دموکراتیک مردم انجام‌پذیر است. فقط اصلاحات ارضی عمیق می‌تواند سدها را از سر راه ترقی نیروهای مولده بردارد، به مشکل خواربار که در بسیاری نقاط از مسائل حاد است پایان بخشد، و راه استفاده منطقی و علمی از همه وسایل را برای افزایش فرآورده‌های کشاورزی هموار نماید، و مسئله را هم از نظر اقتصادی و فنی و هم از نظر اجتماعی و طبقاتی حل کند.

سوسیالیسم استثمار را از ده بر می‌اندازد، کلیه دهقانان را از لحاظ زمین تأمین می‌کند، نیروی کار آن‌ها را بر مبنای داوطلبانه در تعاونی‌های تولید متحد می‌سازد، تکنیک معاصر را در اختیار آنان می‌گذارد، و با کمک‌های مادی و سازمانی، وسایل پیشرفت اقتصاد کشاورزی و بهبود شرایط زندگی روستاییان را فراهم می‌آورد.

۶۰ - رویونیسم (Revisionisme)

رویونیسم را تجدیدنظرطلبی یا بازبین‌گرایی ترجمه کرده‌اند، و مقصود از آن عبارت است از جریانی در جنبش کارگری که در اصول اساسی مارکسیسم، بدون هیچ‌گونه محمل عینی، تجدید نظر می‌کند، این اصول را نفی می‌کند، آن‌ها را تحریف می‌کند، و محتوای انقلابی و اساس آموزش مارکسیستی را از بین می‌برد. به عبارت دیگر، رویونیسم یعنی تجدید نظر کردن در برخی احکام و اصول مارکسیسم - لنینیسم بدون آن که شرایط عینی ضرور برای چنین تجدیدنظری وجود داشته باشد. رویونیسم که نفی اصول جهان‌بینی پرولتاریاست مستقیماً طبقه کارگر را از سلاح تئوریک خود محروم می‌کند و در نتیجه به سرمایه‌داری خدمت می‌کند. همان‌طور که خود مارکس و انگلس و سپس لنین به کرات خاطر نشان ساخته‌اند، جهان‌بینی پرولتاریا و سوسیالیسم

علمی یک علم خلاق است، دُگم نیست، یعنی نباید آن را از فرمول‌های آیه‌وار و لاتغییر دانست که در همهٔ شئون و زمینه‌ها و در همهٔ شرایط برای همیشه صادق است و تحول نمی‌یابد. مارکسیسم - لنینیسم علم است و همراه با تکامل زندگی و رشد جامعه و پیدایش پدیده‌های نوین مرتباً غنی‌تر می‌شود و تکامل می‌پذیرد. قابلیت زندگی و وثیقهٔ پیروزی مارکسیسم در همین خلاقیت آن، رابطهٔ آن با تکامل جامعه و تعمیم تجربیات جنبش جهانی کارگری و آخرین دستاوردهای دانش نهفته است. این حکم یا آن حکم مارکسیستی که در مرحلهٔ معینی از تکامل جامعه و رشد نهضت کارگری درست است، ممکن است در مرحله و شرایط دیگری درست نباشد - یعنی شرایط عینی این تکامل، تغییر و تحول در حکم معینی را ایجاب نماید. در این صورت، چنین تغییر و تحولی، اجرای خلاق مارکسیسم است نه رویونیسم، و برعکس، تکرار حکم کهنه شده و منسوخ با روح و ماهیت مارکسیسم مغایر است و کار را به دُگماتیسم می‌کشاند.

از نظر تاریخی، پیدایش رویونیسم به دههٔ آخر قرن گذشته [نوزدهم] مربوط است. نمایندهٔ رویونیسم در آن زمان سوسیال دموکرات آلمانی به نام برنشتاین بود که آشکارا در صدد نفی اصول اساسی تعالیم مارکسیسم و جایگزین کردن آن با تئوری‌های دیگر بود. شکل دیگر رویونیسم کوششی بود که در آن زمان توسط کائوتسکی، یکی دیگر از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان، انجام می‌گرفت. وی در حرف مارکسیسم را قبول داشت ولی در عمل و زیر جملات به ظاهر مارکسیستی، اصول اساسی آن را رد می‌کرد. رویونیست‌ها مدعی‌اند که تعالیم مارکسیستی دیگر کهنه شده و بدین وسیله آموزش مارکسیستی را که تنها راه تحول بنیادی جامعه و استقرار سوسیالیسم است از محتوای انقلابی خود خالی می‌کنند. نفی ضرورت انقلاب و انتقال قدرت به دست پرولتاریا و نفی نقش رهبری کنندهٔ حزب مارکسیستی - لنینیستی، نفی مبارزهٔ طبقاتی، نفی اصول انترناسیونالیسم پرولتری، نفی اصول لنینی ساختمان حزب به مثابه یک سازمان منضبط انقلابی، و از جمله سانترالیسم دموکراتیک، از جنبه‌های گوناگون رویونیسم است.

از نظر فلسفی، رویزیونیسم در اصول دیالکتیک ماتریالیستی تجدید نظر می‌کند، ایدئالیسم و ذهنی‌گری را به جای آن می‌نشانند، مبارزهٔ اضداد و گذار تحولات کمی را به تغییرات کیفی نفی می‌کند، حرکت و جنبش را یک جریان سادهٔ رشد و تحول آرام کمی جلوه‌گر می‌سازد، و بر این شالوده، تئوری تغییر تدریجی و آرام جامعهٔ سرمایه‌داری و رفرمیسم را بنا می‌نهد. مطلق کردن مبارزهٔ علنی و قانونی و راه تحولات پارلمانی جنبهٔ دیگر شیوهٔ عمل رویزیونیستی است. مارکسیسم با رویزیونیسم مخالف است، و برخورد انتقادی و خلاق به تئوری، ارزیابی و سنجش صحت آن در پرتو حوادث و واقعیات و دستاوردها و تجارب و درس‌های مثبت و منفی، و سپس غنی کردن آن با احکام نوین و کنار گذاردن احکام و مقولات کهنه شده را شیوهٔ صحیح می‌داند. مثلاً در شرایط نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، در مرحلهٔ سرمایه‌داری ماقبل انحصارها، مارکس و انگلس تئوری انقلاب هم‌زمان در همهٔ کشورها یا تقریباً همه کشورهای پیش‌افتاده را مطرح می‌ساختند. تئوری لنین دایر بر امکان انقلاب سوسیالیستی تنها در یک کشور، رویزیونیسم نبود، بلکه تکامل خلاق تعالیم مارکس و انگلس در شرایط جدید تکامل سرمایه‌داری، یعنی دوران امپریالیسم و رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای امپریالیستی بود.

در بحث مربوط به رویزیونیسم یک نکتهٔ دیگر را هم باید خاطر نشان ساخت، و آن این که رویزیونیسم در احکام و اصول مارکسیستی - لنینیستی، هم از چپ و هم از راست صورت می‌گیرد. رویزیونیسم راست در جهت منافع مستقیم بورژوازی، انصراف از انقلاب اجتماعی، کرنش و تسلیم در مقابل سیر خود به خودی و خلاصه در جهت اپورتونیسم و رفرمیسم عمل می‌کند، و رویزیونیسم چپ یعنی تجدید نظر در اصول و احکام مارکسیستی در جهت روحیات انقلابی‌نمای کاذب خرده‌بورژوایی و تازاندن و تسریع تحمیلی روند تکامل اجتماع در جهت ماجراجویی و ناچیز گرفتن عوامل عینی و غیره.

گروه چپ‌روها در نهضت کارگری در حقیقت در اصول و احکام مارکسیستی دست به رویزیونیسم از چپ زده‌اند. تبلیغات چپ‌نمای آن‌ها

پیرامون تازاندن انقلاب در جهان و در درون همه کشورهای از راه توسل به اعمال قهر و آن هم تنها با مطلق کردن این یا آن شکل بدون آن که شرایط عینی و ذهنی برای این تحول به معنای علمی کلمه نُضج یافته باشد، نمونه این رویزیونیسم و مغایر با تعالیم مارکسیستی - لنینیستی است.

رویزیونیسم راست ناشی از تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و رویزیونیسم چپ ناشی از روحيات خرده‌بورژوایی در جنبش کارگری است. اتهامات رویزیونیست‌های چپ که احزاب کارگری و کمونیستی جهان را رویزیونیست می‌خوانند در واقعیت تغییری نمی‌دهد. مارکسیسم - لنینیسم، این علم خلاق و راهنمای عمل، تنها تئوری و ایدئولوژی پرولتری انقلابی است.

۶۱ - ژئوپلیتیک (Géopolitique)

از دو کلمه ژئو به معنای زمین و پلیتیک به معنای سیاست ترکیب یافته و عبارت از یک تئوری ارتجاعی است که سعی می‌کند سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی را به کمک عوامل جغرافیایی توضیح دهد. هدف اصلی آن موجه جلوه‌گر ساختن اشغال زمین‌های بیگانه و برده کردن سایر خلق‌هاست. مثلاً فاشیست‌های هیتلری می‌خواستند ثابت کنند که آلمان احتیاج به فضای حیاتی دارد و جنگ برای اشغال سرزمین‌های همسایه و به دست آوردن مستعمرات حق آلمان است. هم‌اکنون محافل تجاوزگر اسرائیل به کمک امپریالیست‌های آمریکایی نیز با اشغال سرزمین‌های عربی در واقع به این تئوری عمل می‌کنند. اصل و منشأ تئوری نیاخاک پان‌ایرانیست‌ها نیز از همین جا آب می‌خورد.

۶۲ - سانترالیسم دموکراتیک (Centralisme democratique)

از نظر لغوی این عبارت مرکب است از دو کلمه سانترالیسم به معنای مرکزیت، و دموکراتیک، صفت از واژه دموکراسی، و از این جهت گاه آن را مرکزیت دموکراتیک هم ترجمه کرده‌اند. اصل سانترالیسم دموکراتیک نظیر اصل رهبری جمعی از اصول مهم تشکیلاتی در حزب طراز نوین است. اصل سانترالیسم دموکراتیک مناسبات میان رهبری و اعضای حزب، میان ارگان‌های بالاتر و پایین‌تر، اعضای حزب و حزب را در مجموع خود منعکس می‌سازد. مفهوم آن عبارت است از انتخابی بودن تمام ارگان‌های حزبی، وظیفه ارگان‌های رهبری در مورد گزارش دادن مرتب، انضباط دقیق حزبی، تبعیت اقلیت از اکثریت و اجرای تصمیم‌های سازمان‌های بالاتر. دموکراسی و مرکزیت دو جنبه یک اصل واحد را در حیات داخل حزبی تشکیل می‌دهند که اجرای دقیق آن شرط ضرور زندگی داخلی احزاب مارکسیستی - لنینیستی است. در بعضی از احزاب غیرپروولتری نیز در این باره سخن گفته می‌شود، ولی نه در سازمان‌های بورژوازی و نه در احزاب فرمایشی و دستوری عملاً و واقعاً این اصل اساسی مراعات نمی‌گردد؛ نه انضباط و مرکزیتی در کار است و نه بیان آزاد عقاید و دموکراسی و انتخاب واقعی ارگان‌های رهبری. یک حزب کارگری، یک حزب طراز نوین که دارای جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی و برنامه عمل روشن است، نمی‌تواند فعالیت خود، زندگی درون حزبی را جز بر این اساس شالوده‌ریزی کند. حزب طبقه کارگر یک ارگان‌یسم تکامل‌یابنده است و مثل هر پدیده دیگر، تکامل آن نتیجه مبارزه تضاد در درون آن است. حزب نیز بر اثر مبارزه درون حزبی رشد و تکامل می‌یابد و تصور حزب بدون تضاد و مبارزه درونی تصویری است غیردیالکتیکی و خارج از دنیای واقعیت. منتهی این مبارزه درون حزبی و جنبش و جوشش حیات‌زای داخل حزبی می‌بایست در همه شرایط بر اصولی که سانترالیسم دموکراتیک از اهم آن‌هاست متکی باشد.

در حقیقت تنها اجرای دقیق و واقعی این اصل است که شرایط لازم برای

رهبری جمعی را فراهم می‌آورد و عناصر اتفافی و تحلیل‌های یک‌جانبه را در تدوین سیاست حزب و در نحوه اجرای آن طرد می‌کند.

سانترالیسم به معنای این است که:

۱ - حزب برنامه و اساسنامه واحدی دارد،

۲ - حزب دارای یک ارگان عالی رهبری است که کنگره حزبی است و در فاصله میان دو کنگره، کمیته مرکزی،

۳ - کلیه ارگان‌های حزبی تابع مرکزند. ارگان‌های پایین تابع ارگان‌های مافوق، و اقلیت تابع اکثریت است،

۴ - در حزب انضباط آگاهانه و محکمی حکم فرماست که برای کلیه اعضای حزب طراز نوین، از بالا تا پایین بدون استثنا یکسان است.

موکراسی به معنای این است که:

۱ - تمام ارگان‌های رهبری حزب از صدر تا ذیل انتخابی است،

۲ - هر ارگان رهبری موظف است منظم‌اً در برابر ارگانی که او را انتخاب کرده است، گزارش دهد،

۳ - طرح و بحث مسائل سیاسی و تشکیلاتی در مجامع حزبی و طبق مقررات حزبی از حقوق لاینفک اعضای حزب است. ارگان‌های حزبی موظفند به نظریات توده‌های حزبی توجه کنند و تجارب آن‌ها را مورد مطالعه قرار دهند و از آن بهره گیرند.

بدین ترتیب سانترالیسم و دموکراسی دو روی یک مدال هستند که یکی بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. دموکراسی بدون مرکزیت به لیبرالیسم و هرج و مرج و آشفتگی سازمانی و اضمحلال وحدت اراده و عمل بدل می‌شود، و سانترالیسم بدون دموکراسی به اعمال روش‌های فرماندهی و تحجر و بریدن از توده‌های حزبی منتهی می‌شود. اگر اصل سانترالیسم دموکراتیک بدون خدشه رعایت گردد، دموکراسی درون حزبی به سانترالیسم محکم و سالم کمک می‌کند و سانترالیسم درون حزبی نیز به دموکراسی لازم یاری می‌رساند. از آنچه گفته شد اهمیت اصل سانترالیسم نه تنها از نظر تشکیلاتی بلکه از نظر سیاسی نیز برای تعیین سیاست صحیح و استراتژی و

تاکتیک درست در مبارزه برون حزبی روشن می‌شود. واضح است که بنا به شرایط و اوضاع ممکن است یکی از دو جهت این اصل تقویت یابد. مثلاً در شرایط کار مخفی، هنگامی که دشمن با تمام وسایل و نیرو علیه حزب برخاسته و سازمان‌های آن را در معرض ضربات شدید قرار می‌دهد، دموکراسی حزبی ناچار محدود می‌شود، تشکیل کنگره‌ها و کنفرانس‌ها غیرمنظم می‌شود، انتخاب ارگان‌های رهبری اکثراً جای خود را به انتصاب افراد می‌دهد، و تماس و ارتباط مستقیم با توده‌های حزبی محدود می‌شود. ولی در هر صورت این شرایط گذراست. وظیفه حزب طراز نوین است که به خاطر بقا و رشد حزب، به خاطر تعیین سیاست اصولی و درست، به خاطر پیروزی آرمان‌های حزبی، اصل خدشه‌ناپذیر سانترالیسم دموکراتیک را اجرا نماید. این اصل اساسی زندگی تشکیلاتی حزب طبقه کارگر و از مهم‌ترین وجوه تمایز آن با سایر دستجات و احزاب غیرپرولتری و فرمایشی است.

۶۳ - ستون پنجم

به معنای خائن پنهانی است که در خدمت دشمن قرار دارند و در پشت جبهه به عملیات خرابکارانه دست می‌زنند. عبارت ستون پنجم نخستین بار در زمان جنگ‌های داخلی اسپانیا در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۹ به کار برده شد. در آن هنگام ارتجاع داخلی به فرماندهی فرانکو به کمک فاشیست‌های آلمانی و ایتالیایی علیه مردم اسپانیا و دولت جمهوری نویناد می‌جنگیدند. ژنرال مولا، یکی از سرکردگان سپاه فرانکو، در رأس چهار ستون ارتشی به سوی مادرید پیش می‌رفت تا جمهوری خواهان را در هم شکنند. او در آن هنگام گفت من یک ستون پنجم هم در داخل مادرید دارم. مقصود او خائنانی بودند که در داخل شهر پنهانی به سود فرانکو و علیه زحمتکشان انقلابی خرابکاری می‌کردند. از آن پس ستون پنجم برای نشان دادن خائنان و عمال دشمن در

داخل یک حزب یا سازمان یا کشور به کار می‌رود.

۶۴ - سرمایه‌داری (Capitalisme)

سرمایه‌داری آن مرحله از تکامل اجتماعی - اقتصادی است که جانشین فتودالیسم می‌شود. سرمایه‌داری آخرین نظام مبتنی بر استثمار است و بر شالوده مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسایل تولید و استثمار استوار است.

تقریباً همه چیز در این دوران شکل کالا به خود می‌گیرد و اصل خرید و فروش بر کلیه شئون اقتصادی حکومت دارد. تولید کالایی قدیم‌تر از تولید سرمایه‌داری است و در جوامع پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته است. در مرحله تلاشی فتودالیسم، تولید کالایی ساده بر پایه پیدایش تولید سرمایه‌داری قرار می‌گیرد و بالاخره در دوران سرمایه‌داری تولید کالایی تفوق کامل حاصل می‌کند و تمام رشته‌های تولید را در بر می‌گیرد. نیروی کار در جامعه سرمایه‌داری خود به کالا مبدل می‌شود. تولید کالایی ساده پیشه‌وران و دهقانان بر پایه کار انفرادی تولیدکننده قرار دارد، در حالی که تولید کالایی سرمایه‌داری بر مبنای استفاده از کار افراد دیگر استوار است. مرحله ابتدایی تولید سرمایه‌داری همکاری ساده (Cooperation) سرمایه‌داری خوانده می‌شود که شکلی از اجتماعی شدن کار است و سرمایه‌دار عده‌ای از کارگران مزدبگیر را اجیر می‌کند تا با هم و به موازات هم کار مشخصی را انجام بدهند (مثلاً برخی از کارگاه‌های قالی‌بافی ایران). در این شکل به علت کار جمعی، در وسایل تولید صرفه‌جویی می‌شود و میزان باروری و سرعت کار افزایش می‌یابد. مرحله بعدی ایجاد مانوفاکتورها است. مانوفاکتور که از نظر لغوی به معنای کارگاه دستی است، عبارت از آن تولید سرمایه‌داری است که بر پایه سیستم کار و تکنیک پیشه‌وری قرار دارد. (مثلاً وقتی در یک کارگاه پیشه‌ورانی که هر یک دارای تخصص جداگانه هستند، خمره با هم کار می‌کنند ولی

مجموع کار آن‌ها کالای مشخصی را به وجود می‌آورد؛ یا وقتی که هر کارگر قسمتی از کار ساختن یک کالا را انجام می‌دهد.) مانوفاکتورها شرایط لازم را برای گذار به تولید ماشینی آماده ساختند و به همین جهت حد واسط بین تولید پیشه‌وری و صنعت بزرگ مکانیزه محسوب می‌شوند (به عنوان مثال، یک کارگاه مبل سازی که در آن سراج و نجار و خیاط و غیره کار می‌کنند).

از نظر تاریخی، رشد مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در اروپای غربی از قرون وسطی آغاز می‌شود. ولی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم است که تولید ماشینی آغاز می‌شود. کارخانجات مجهز به ماشین و تکنیک صنعتی جای مانوفاکتورها و کارگاه‌های پیشه‌وری را می‌گیرد. در کشاورزی، مؤسسات بزرگ سرمایه‌داری تأسیس می‌گردد که در آن کارگر کشاورزی مزدبگیر همراه با ماشین‌های کشاورزی کار می‌کند. قانون اساسی و قوه محرکه تولید سرمایه‌داری، قانون اضافه ارزش است. کار کارگر مزدبگیر علاوه بر ارزش نیروی کار که به صورت دستمزد به خود کارگر می‌رسد، ارزش بیشتری ایجاد می‌کند که به رایگان به صورت سود به دست سرمایه‌دار می‌رسد. این قسمت، ارزش اضافی نام دارد و اساس استثمار طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری و منبع ثروت سرمایه‌داران را تشکیل می‌دهد. در دوران سرمایه‌داری کارگر ظاهراً آزاد و مالک نیروی کار خود است ولی او مجبور است برای ادامه زندگی نیروی خود را به سرمایه‌دار که دارای وسایل تولید است بفروشد. در این دوران صاحبان صنایع، مالکان و بازرگانان، بانکداران و کولاک‌ها (یعنی روستائینان سرمایه‌دار) که بهره‌کشاند، کارگران مزدبگیر و دهقانان زحمتکش را استثمار می‌کنند.

دولت سرمایه‌داری صرف‌نظر از شکل خود، از دموکراسی بورژوازی گرفته تا انواع دیکتاتوری‌های نظامی یا فاشیستی، در هر حال آلت تسط سرمایه بر کار و حامی و مدافع منافع استثمارگران است. تمام روبنای جامعه - سیاسی، قضایی، هنری، مذهبی و غیره - در خدمت حفظ این استثمار قرار دارد. طبقات اصلی در دوران سرمایه‌داری عبارتند از سرمایه‌دارها و کارگران.

سرمایه‌داری از نظر تکامل جامعه بشری نسبت به فئودالیسم دوران مرفح‌تری است. بدین معنا که به موقع خود سدهایی را که در مقابل رشد نیروهای مولده وجود داشت برطرف کرد و جامعه را به جلو برد. سرمایه‌داری با توسعه تولید، با جمع کردن میلیون‌ها کارگر در کارخانه‌ها و فابریک‌ها و اجتماعی کردن روند کار، به تولید خصلت اجتماعی می‌بخشد، ولی حاصل کار به وسیله سرمایه‌داران تصاحب می‌گردد، یعنی خصلت خصوصی دارد. این تضاد اساسی سرمایه‌داری است: تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تصاحب خصوصی سرمایه‌داری ثمره کار و تولید. سرمایه‌داری خود به طور عینی شالوده نابودی خویش را پی‌ریزی می‌کند، زیرا خصلت اجتماعی تولید، مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید را طلب می‌کند. در اثر این تضاد اساسی است که هرج و مرج و بحران اقتصادی پیدا می‌شود: تقاضا و قدرت پرداخت جامعه از بسط دامنه تولید عقب می‌ماند، و بحران و رکود صنعتی هر چند گاه یک بار تولیدکنندگان کوچک‌تر را بیش از پیش به ورشکستگی می‌کشاند. وضع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش به طور نسبی و حتی به طور مطلق بدتر می‌شود. با رشد سرمایه‌داری استثمار و حشیلانه‌تر و مُحیلانه‌تر می‌گردد، عده دهقانان خانه‌خراب و عناصر ورشکست شده خرده‌بورژوازی مرتباً فزونی می‌یابد، ظلم و نابرابری اجتماعی، اختلاف طبقاتی و ستم ملی شدید می‌شود، جنگ‌های غارتگرانه آلام و مصائب فراوانی برای زحمتکشان به بار می‌آورد. راه حل تمام این مشکلات جز با برآنداختن تضاد سیاسی جامعه سرمایه‌داری، یعنی ایجاد جامعه سوسیالیستی بر پایه مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید میسر نیست.

ماهیت سرمایه‌داری و وضع پرولتاریا در جامعه، طبقه کارگر را به مبارزه با بورژوازی - طبقه سرمایه‌دار - می‌کشاند. تاریخ جامعه سرمایه‌داری تاریخ مبارزه بی‌امان طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی است که منطبق با قوانین رشد جامعه و از مهم‌ترین سرچشمه‌های تکامل سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری پس از آن که نیروهای مولده را به میزان عظیمی رشد داد خود به بزرگ‌ترین مانع پیشرفت جامعه بدل می‌شود. اگر قرن بیستم، این قرن رشد عظیم نیروهای

مولده و تکامل علم و فن به فقر صدها میلیون نفر پایان نداده [نداد] و وفور نعمت‌های مادی و معنوی را برای همهٔ افراد روی زمین تأمین نکرده [نکرد]، گناه آن فقط به گردن سرمایه‌داری است. تصادم روز افرون بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی موجود در مقابل بشریت وظیفهٔ آزاد ساختن نیروهای پرتوان مولدهٔ آفریدهٔ انسان را از بند اسارت مناسبات سرمایه‌داری قرار داده است تا این نیروها و دستاوردها در راه خیر و صلاح جامعه مورد استفاده قرار گیرد.

وظیفهٔ بزرگ و رسالت تاریخی پرولتاریا آن است که برای همیشه استثمار را برآندازد، سرمایه‌داری را نابود کند، و جامعهٔ کمونیستی بدون طبقات را پدید آورد. در این پیکار پرولتاریا می‌تواند و باید تمام توده‌های زحمتکش را که از نظام سرمایه‌داری به تنگ آمده‌اند متشکل سازد و برای از بین بردن استثمار سرمایه‌داری و ساختمان جامعهٔ نوین رهبری کند.

در کشور ما نیز هدف و دورنمای اجرای نقشه‌های رژیم شاه مخلوع عبارت بود از استقرار سیستم سرمایه‌داری، آن هم در پیوند با امپریالیسم و به صورتی ناپیگیر، آن هم در زمانی که در مقیاس جهانی سرمایه‌داری دوران افول و زوال خود را می‌پیماید؛ در عصری که گذار به سوسیالیسم مضمون عمدهٔ آن را تشکیل می‌دهد.

حزب تودهٔ ایران راه رشد سرمایه‌داری را در دوران کنونی تاریخ برای ترقی واقعی و سالم جامعهٔ ایران راهی زیان‌بار می‌داند، زیرا این راه رشد، استثمار سرمایه‌داری را جایگزین انواع کهنهٔ استثمار می‌سازد. به عقیدهٔ ما سرمایه‌داری قادر نخواهد بود واپس ماندگی و وابستگی کشور را چاره کند و موجبات بهروزی حقیقی توده‌های وسیع مردم را فراهم سازد. در دوران این نظام، تضاد کار و سرمایه دم‌به‌دم شدیدتر می‌شود و تضادهای آشتی‌ناپذیر اجتماعی با بقایای تضادهای دردناک گذشته پیوند می‌یابد. به علاوه، به ویژه در دوران ما، پیمودن راه رشد سرمایه‌داری در اقتصاد به ناچار موجب تشدید جهات ضد موکراتیک در سیاست است. چنین دورنمایی نمی‌تواند مورد قبول نیروهای ملی و دموکراتیک ایران قرار گیرد.

۶۵- سطح زندگی

درک مفهوم این اصطلاح و جوانب مختلف آن حائز اهمیت است، زیرا ما را با یکی از مقولات مهم اقتصادی که با ماهیت دوران اقتصادی - اجتماعی مربوطه دارای ارتباط است آشنا می‌سازد و به بسیاری از عوام‌فریبی‌های سطحی و بی‌پایه و سفسطه‌هایی که تعیین سطح زندگی را به عوامل فرعی و ظاهری منحصر و محدود می‌کند پاسخ می‌دهد.

سطح زندگی چیست؟ سطح زندگی اصطلاحی است که برای نشان دادن حدود مصارف مادی و معنوی اهالی یک کشور به کار می‌رود. سطح زندگی به میزان و چگونگی برآوردن نیازهای مادی و معنوی بستگی دارد و در فورماسیون‌های اقتصادی - اجتماعی و در مراحل مختلف رشد تاریخی و بر حسب کشورهای مختلف فرق می‌کند. سطح زندگی مستقیماً به تولید اجتماعی، در آمد اهالی، میزان مصرف کالاهای بلندمدت و کوتاه‌مدت و چگونگی ارضای حوایج فرهنگی و بهداشتی وابسته است. درآمد اهالی یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده سطح زندگی است. میزان درآمد به چند عامل بستگی دارد:

اول - درآمد نقدی یعنی دستمزد کارگران، حقوق کارمندان، تقاعد (بازنشستگی)، مستمری‌ها، اضافه دستمزدها، کمک هزینه‌های تحصیلی و خانوادگی، کمک‌های نقدی به بیکاران و معلولان، جوایز نقدی و غیره. واضح است هر چه این درآمد نقدی بیشتر باشد امکان رفع نیازمندی‌های زندگی بیشتر و سطح زندگی بالاترست، ولی مسئله به همین جا ختم نمی‌شود.

دوم - سطح قیمت‌ها و خلاصه گرانی یا ارزانی کالاها و خدمات؛ زیرا چه بسا ممکن است مثلاً میزان حقوق و دستمزد نسبت به ۲۰ سال پیش سه برابر شده باشد ولی چه فایده اگر در همین مدت قیمت اجناس و خدمات که برای رفع نیازمندی‌ها ضرور است مثلاً پنج برابر شده باشد. پس هر چه گرانی شدیدتر شود و هزینه زندگی بالاتر رود، سطح زندگی پایین‌تر می‌رود، البته

اگر درآمد به همان نسبت ترقی نکند.

سوم - درآمدهای جنسی که مخصوص اقشار خاصی از جامعه، به ویژه دهقانان و برخی زحمتکشان دیگر است، که قسمتی از درآمد خود را به صورت جنس تحویل می‌گیرند.

علاوه بر درآمد، میزان خدمات مجانی که به حساب دولت یا شهرداری‌ها و سایر مؤسسات صورت می‌گیرد در سطح زندگی مؤثر است، مثلاً آموزش و پرورش، کتاب، کمک‌های بهداشتی، استفاده از بیمارستان و آسایشگاه و غیره اگر مجانی باشد مستقیماً و به میزان زیاد در بالابردن سطح زندگی مؤثر است. حال آن که وقتی شهریه‌ها، کزاف، کتاب‌گران، مخارج آموزش کمر شکن، مخارج دکتر و دارو و بیمارستان زیاد باشد، قسمت زیادی از درآمدها به این ترتیب از بین می‌رود.

پس به خودی خود فراوانی اتومبیل سواری در پایتخت و خیابان‌های پرنور و چراغ‌نئون و ویتترین‌های پر از کالاهای خارجی نمودار سطح زندگی مردم نمی‌تواند باشد.

اگر چه به طور کلی یکی از اساسی‌ترین شاخص‌های رشد سطح زندگی ازدیاد درآمد ملی است، ولی توزیع درآمد ملی در جوامع طبقاتی بر حسب موقعیت و مقام اجتماعی طبقاتی افراد جامعه انجام می‌گیرد. در جامعه سرمایه‌داری، مثنی ثروتمند صاحب وسایل تولید هستند و اکثریت عظیم اهالی یعنی زحمتکشان را استثمار می‌کنند و سهم بزرگی از درآمد ملی را به خود تخصیص می‌دهند. واضح است که درآمد مثلاً راکفلرها و مورگان‌ها در آمریکا با میلیون‌ها کارگر آمریکایی تفاوت فاحش دارد، به همان گونه که درآمد پهلوی‌ها، رضایی‌ها، خرم‌ها، ثابت‌ها و القانیان‌ها و اخوان‌ها و جمع درباریان [زمان شاه] با درآمد میلیون‌ها کارگر و دهقان ایرانی زمین تا آسمان متفاوت است. به همین جهت تقسیم مساوی درآمد ملی به تعداد جمعیت کشور و تعیین درآمد متوسط سرانه سالانه برای تشخیص سطح زندگی مردم شاخصی نارسا و ناکافی است.

به علاوه جهان سرمایه‌داری، تنها آمریکا و انگلستان و آلمان و فرانسه

نیست. اگر برای مقایسه و ارزیابی سیستم‌های اقتصادی-اجتماعی تنها زندگی آمریکا، سوئد و کانادا را در نظر گرفته شود، تنها سفسطه‌ای به عمل آمده است. در دنیای سرمایه‌داری در جنب درآمد سرانه چند هزار دلاری در آمریکا، کانادا و آلمان درآمد سرانه چند ده دلاری کارگران معدن و دهقانان و قالی‌بافان بولیوی، هند، و ایران نیز قرار دارد و غارت این‌ها یکی از علل پروار شدن آن‌ها نیز هست. راه رشد سرمایه‌داری و مناسبات نواستعماری موجب می‌شود که بالا بردن جدی سطح زندگی مردم و رفاه زحمتکشان در کشورهای کم‌رشد امری بسیار دشوار و حتی محال گردد. از آن سو آینده تاریک است. نمونه بارز و گویای کشورهای در سابق کم‌رشدی نظیر بلغارستان، رومانی و لهستان که ۳۰ [ده‌ها] سال پیش با ایران تفاوت چندانی نداشتند، و جمهوری‌های آسیایی شوروی [سابق] که قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از ایران آن روز هم بسی عقب‌مانده‌تر بودند، نشان می‌دهد که بالا بردن سریع و جدی سطح زندگی در سایه نظام سوسیالیستی امکان‌پذیر است. از این سو آینده تابناک است.

۶۶- سکتاریسم (Sectarisme)

یعنی بریدن از توده‌ها و تبدیل شدن به یک دسته جدا از خلق. این لغت از واژه «سکت» مشتق شده و به معنای فرقه، گروه، دسته کوچک و در به روی خود بسته و جدا از مردم استعمال شده است. سکتاریسم در معنای سیاسی خود در نهضت کارگری یکی از انواع اپورتونیزم چپ است، سیاستی است که به جدا شدن حزب کمونیست از توده وسیع زحمتکشان منجر می‌شود. وجه مشخصه سکتاریسم روش منفی آن نسبت به مبارزه برای وحدت طبقه کارگر و ایجاد جبهه واحد ملی در راه خواست‌های عمومی خلق و شعارهای عمومی نظیر دموکراسی و استقلال ملی، یا در راه خواست‌های تاکتیکی و صنفی است. جلو دوییدن یا عقب ماندن از توده‌ها از ویژگی‌های سکتاریسم است.

سکتاریست‌ها برای شعارهای روز و مبارزات صنفی و سندیکایی و پارلمانی و پیکار برای خواست‌های میرم تاکتیکی اهمیت قائل نیستند. سکتاریست‌ها یا سکتورها در صحنه جهانی اصل همبستگی و مبارزه مشترک سه نیروی عمده ضد امپریالیستی، یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت آزادی بخش ملی و جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را قبول ندارند.

سکتاریسم زائیده جمود و دگماتیسم و چپ‌روی است و در پوسته تنگ خود می‌تند و با زندگی و توده مردم هرگونه تماس و ارتباطی را قطع می‌کند، و به محافظه‌کاری و تحریف اصول مارکسیسم - لنینیسم می‌انجامد و دیالکتیک روندهای اجتماعی را فراموش می‌کند. سکتاریسم در جامعه، حزب طبقه کارگر را از طبقات و قشرهای متحد کارگر جدا می‌کند و در حزب به مناسبت شیوه غلط خود در مبارزه درون حزبی وحدت را به هم می‌زند و موجب تزلزل دائمی می‌شود. از نظر محتوای فلسفی خود، سکتاریسم نوعی سوپراکتیویسم یا سبک‌ذهنی در تفکر و عمل است که کل را تابع جزء می‌کند. فرد را بر جمع، مصالح افراد معین و گروه معین را بر مصالح حزب و مصالح مفروض حزب را بر مصالح نهضت و خلق مقدم می‌شمارد؛ در حالی که جزء تابع کل است، عضو حزب تابع مصالح حزب است و حزب تابع مصالح جنبش، و حل صحیح مسائل عبارت است از درک پیوند دیالکتیکی دو جهت جزء و کل و مقدم بودن و عمده بودن کل. مبارزه علیه سکتاریسم، چه در پیکار عمومی در جامعه و چه در داخل حزب، از وظایف مهم حزب طبقه کارگر است.

۶۷ - سندیکا (Syndicat)

این واژه به معنای سازمان صنفی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است. سندیکاها در جریان مبارزه کارگران برای دفاع از منافع خود و بهبود شرایط اقتصادی خود پدید شدند. نخستین سندیکاها (ترید یونین Trade Union) در آغاز قرن هجدهم در انگلستان که آن زمان در اولین رده کشورهای

سرمایه‌داری قرار داشت به وجود آمدند. در فرانسه در خاتمه قرن هجدهم، در ایالات متحد آمریکا در اوایل قرن نوزدهم، در آلمان در اواسط قرن گذشته [نوزدهم] سندیکاها تشکیل شدند. در آن مراحل تکامل جامعه سرمایه‌داری، هنگامی که هنوز تحولات سوسیالیستی در دستور روز قرار نداشت، سندیکاها رفته رفته به سازمان‌های دائمی کم و بیش پُراهمیت و نیرومند مبدل شدند. در آن هنگام هنوز حزب سیاسی طبقه کارگر ایجاد نشده بود و سندیکاها دارای مشی سیاسی روشنی نبودند و اغلب طبق سُنن اتحادیه‌های کارگری انگلستان، یعنی ترید یونیون‌ها، رفتار کرده و فعالیت‌شان منحصر به دفاع از منافع اقتصادی بلافاصله اعضای سندیکا بود. اکنون در برخی از کشورهای غربی سندیکاها به دست مشت‌ی رهبران راست افتاده که آریستوکراسی کارگری را تشکیل می‌دهند، ولی از جانب دیگر نیز سندیکاهای بسیار قوی و فعالی در اغلب کشورهای سرمایه‌داری وجود دارد که مبارزه خود را تنها به دفاع از منافع اقتصادی محدود نکرده، بلکه ضامن مبارزه سیاسی متنوع و متشکلی را علیه نظام سرمایه‌داری سازمان می‌دهند. این سندیکاها که مظهر منافع زحمتکشان هستند به خاطر حقوق دموکراتیک، حقوق صنفی، آزادی ملی، علیه ستم ملی و تبعیض نژادی و استثمار مبارزه می‌کنند. سندیکاهای مترقی سراسر جهان در راه وحدت زحمتکشان کشورهای مختلف مبارزه می‌کنند. مظهر این مبارزه متحد جهانی، فدراسیون سندیکایی جهانی است. شالوده سازمانی سندیکاها محل کار است. در کشورهایی که هیئت حاکمه ضد ملی پلیسی با تکیه به ترور و اختناق مانع تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری می‌شود، آگاه‌ترین عناصر زحمتکش ضمن ادامه مبارزه برای ایجاد چنین سندیکاهای واقعی، در سندیکاهایی که رهبری آن هنوز به دست عمال دولتی است و به طور کلی در هر اتحادیه‌ای که توده‌ها در آن باشند وارد می‌شوند، در آن به فعالیت می‌پردازند تا خواست‌های واقعی زحمتکشان را منعکس سازند و به دور شعارهای درست توده‌ها را مجتمع کنند و راه تشکیل سندیکاهای مستقل و واقعی را هموار نمایند.

واژه سندیکا دارای معنای دیگری هم هست و آن شکلی از انحصار

سرمایه‌داری است نظیر کارتل یا تراست و غیره. سندیکای سرمایه‌داران انحصاری بر پایه موافقتنامه انحصارها برای فروش مشترک کالاها و احتمالاً خرید مواد اولیه تشکیل می‌شود و هدف آن تثبیت قیمت‌های انحصاری در بازار است.

۶۸ - سوسیالیسم

ما می‌گوییم هدف نهایی ما ایجاد جامعه سوسیالیستی در ایران است. سوسیالیسم در واقع مرحله اول از یک فورماسیون اجتماعی - اقتصادی است که کمونیزم نام دارد. سوسیالیسم جامعه‌ای است که طبق قوانین عینی رشد اجتماع به جای سرمایه‌داری مستقر می‌شود. در فورماسیون سرمایه‌داری، اقتصاد کشور بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید مبتنی است. در سوسیالیسم، برعکس، اقتصاد کشور بر مالکیت اجتماعی وسایل اساسی تولید بنیادگذاری می‌شود، یعنی در جامعه سوسیالیستی به جای یک مشت ثروتمند سرمایه‌دار، خود زحمتکشان صاحب و مالک کارخانه‌ها و معادن و زمین‌ها و وسایل حمل و نقل و غیره هستند.

در جوامع سوسیالیستی که تا کنون به وجود آمده‌اند، دو نوع مالکیت اجتماعی می‌توان تشخیص داد: یکی مالکیت سراسر خلق یا دولتی، دیگری مالکیت جمعی یا گروهی یا کوئوپراتیوی. در هر دو نوع این مالکیت اجتماعی، روابط نوین تولیدی یعنی روابط مبتنی بر همکاری رفیقانه و کمک متقابل حاکم است. البته باید تصریح کرد که صحبت از مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید است، وگرنه در جامعه سوسیالیستی مالکیت شخصی و فردی بر وسایل مصرفی، و نیز در مراحل و شرایط معین و در موارد ضرور و مفید برای رشد اقتصاد و تأمین رفاه و خدمات برای مردم، حتی مالکیت فردی بر وسایل تولید کوچک و وسایل توزیع غیر عمده باقی می‌ماند و در عین حال کوشش می‌شود که این امر وسیله ریشه دواندن و گسترش بهره‌کشی نشود.

پس از فورماسیون‌های برده‌داری و فتودالی و سرمایه‌داری که بر شالوده‌ استثمار و بهره‌کشی قرار داشتند، در سوسیالیسم اصل استثمار انسان از انسان بر می‌افتد و اصل بهره‌برداری هر کس به اندازه کارش از محصولات مصرفی جامعه حکمروا می‌شود. به همین جهت است که می‌گوییم گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم عالی‌ترین و عمیق‌ترین تحول و چرخش تاریخی در تکامل جامعه بشری است. این گذار در نتیجه انقلاب سوسیالیستی انجام‌پذیر می‌گردد. جامعه سوسیالیستی مرحله بلوغ اقتصادی و فرهنگی بشریت است. تاریخ واقعاً انسانی جامعه بشری از این هنگام آغاز می‌شود. به همین سبب دوران‌های گذشته را «ماقبل تاریخ زندگی بشریت» نامیده‌اند. گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم یک‌باره و به فوریت انجام نمی‌شود، بلکه جریان‌ی است بغرنج و طولانی، و بسیار متنوع که در طول آن اقتصادی جدید شالوده‌ریزی می‌شود، فرهنگی نو به وجود می‌آید و روبنای اجتماع از بیخ و بن تغییر می‌پذیرد. در جامعه سوسیالیستی از استثمار و طبقات بهره‌کش و بهره‌ده خبری نیست. در سوسیالیسم ستم ملی و نژادی از بین می‌رود، آزادی و تساوی واقعی همه افراد جامعه تأمین می‌شود. تا وقتی که وسایل تولید در دست عده معدودی سرمایه‌دار متمرکز است، از تساوی حقوق صحبتی نمی‌تواند در میان باشد. تا وقتی زحمتکشان مجبور به فروش نیروی کار خود هستند و زیر دنده‌های چرخ عظیم استثمار قرار دارند، آزادی واقعی به دست نخواهد آمد.

در سوسیالیسم رشد اقتصاد و فرهنگ به خاطر ارضای هر چه بیشتر و حداکثر نیازمندی‌های مادی و معنوی روزافزون همه افراد جامعه و از طریق رشد و تکامل مداوم تولید بر شالوده عالی‌ترین تکنیک و آخرین دستاوردهای دانش صورت می‌گیرد. چنین است شالوده اقتصادی و روابط تولیدی و خصلت و هدف جامعه سوسیالیستی.

در این جامعه روابط تولیدی، که اجتماعی است، با خصلت نیروهای مولده که آن هم اجتماعی است، تطابق دارد و همین تطابق علت اساسی رشد سریع و مداوم اقتصادی است. سراسر حیات اقتصادی جامعه سوسیالیستی به وسیله

برنامه جامع رشد و تکامل می‌یابد. تاریخ به نسبت کوتاه موجودیت جامعه سوسیالیستی به آشکارترین و غیرقابل انکارترین وجهی برتری این جامعه و اقتصاد آن را بر سرمایه‌داری و اقتصاد سرمایه‌داری ثابت کرده و راه نجات از عقب ماندگی، راه ترقی سریع، راه تأمین رفاه روز افزون توده‌های مردم را نشان داده است. رشد اقتصادی در جوامع سرمایه‌داری هم صورت می‌گیرد ولی جزء بسیار ناچیزی از ثمرات آن، آن هم در نتیجه مبارزات طولانی مردم نصیب زحمتکشان می‌شود، و این سرمایه‌داران معدود صاحب وسایل تولید هستند که قسمت اعظم نتایج این رشد را تصاحب می‌کنند، در حالی که رشد اقتصادی در جامعه سوسیالیستی متوجه ارضای هر چه کامل‌تر حوایج مادی و فرهنگی همه اعضای جامعه است.

از نظر اجتماعی، در نتیجه از بین رفتن طبقات استثمارگر، جامعه سوسیالیستی از طبقات دوست یعنی طبقه کارگر و دهقانان و قشر اجتماعی روشنفکران تشکیل می‌شود، و هر چه این جامعه بیشتر رو به تکامل رود تفاوت‌های اساسی میان کار بدنی و کار فکری، و بین شهر و ده، بیشتر زایل می‌شود و در مرحله دوم عالی‌تر این جامعه، یعنی کمونیسم، این تفاوت‌ها به کلی از بین می‌رود. کار در جامعه سوسیالیستی اُس اساس بهره‌وری شخص از نعمت‌های اجتماعی است و هر کسی مطابق کار و لیاقت و استعداد و خدمتش سهم می‌برد. سوسیالیسم به جای اصل سرمایه اصل کار را منشأ ارزیابی خود قرار می‌دهد. چنین است به طور خلاصه مطالبی در توضیح سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی که آن را به نحو ذیل نیز تعریف کرده‌اند:

«سوسیالیسم عبارت است از تحقق هم‌زمان مالکیت جمعی بر وسایل اساسی تولید و مبادله، اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر و متحدان آن، ارضای هر چه کامل‌تر نیازمندی‌های مادی و معنوی دائماً در حال افزایش اعضای جامعه و ایجاد شرایط لازم برای تجلی کامل شخصیت هر فرد.»

باید اضافه کرد که جریان گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در کشورهای

مختلف بسیار متنوع و گوناگون است و در شرایط مختلف تاریخی به صور مختلف انجام می‌گیرد. هر خلقی که گام در جاده رشد سوسیالیستی می‌گذارد صورت ویژه و خاصی از آن را که با شرایط آن کشور، با درجه تکامل آن، با سنن و تاریخ آن، با خصوصیات فرهنگی و اجتماعی آن، و با عوامل ویژه دیگر آن تطبیق می‌کند ارائه می‌دارد. با وجود همه این ویژگی‌های ملی و خصوصیات هر کشور و اهمیت فراوان آن‌ها، جریان انقلاب سوسیالیستی و ایجاد سوسیالیسم دارای یک رشته قوانین عام نیز هست. رهبری طبقه کارگر و حزب آن، انجام انقلاب سوسیالیستی به این یا آن صورت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریایی یا دموکراسی سوسیالیستی به این یا آن صورت، وحدت زحمتکشان، استقرار مالکیت اجتماعی، تکامل طبق نقشه، انقلاب سوسیالیستی در زمینه فرهنگ و ایدئولوژی، برآفکندن ستم ملی و اجرای سیاست انترناسیونالیسم پرولتری از این قبیل است. در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۱) گفته می‌شود:

«سوسیالیسم افق‌رهایی از امپریالیسم را به بشریت نشان داده است. نظام اجتماعی نوین مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و حاکمیت زحمتکشان قادر است رشد برنامه‌ای و بی‌بحران اقتصادی را به سود خلق‌ها تأمین کند، حقوق اجتماعی و سیاسی زحمتکشان را تضمین نماید، شرایط را برای دموکراسی واقعی، شرکت واقعی توده‌های عظیم مردم در اداره جامعه، برای تکامل همه‌جانبه شخصیت فرد، برای برابری حقوق ملت‌ها و دوستی فی‌مابین آن‌ها ایجاد نماید.»

در عمل ثابت شده است که فقط سوسیالیسم قادر به حل آن مسائل بنیادی است که در برابر بشریت قرار گرفته است.

۶۹- سوسیالیسم واقعاً موجود

«سوسیالیسم واقعی» یا «سوسیالیسم واقعاً موجود» اصطلاحی است که در این اواخر پدید شده و منظور از آن نظام سوسیالیستی است که در یک رشته کشورها به دنبال انقلاب‌های عظیم دوران‌ساز و در نتیجه مبارزات طولانی و دشوار خلق‌ها به وجود آمده، و هم اکنون واقعاً موجود است. این مقوله ردکننده نظریات بی‌پایه کسانی است که ماهیت سوسیالیسم نظام موجود در اتحاد شوروی [سابق] و جامعه کشورهای سوسیالیستی [سابق] را انکار می‌کنند. «سوسیالیسم واقعی» نشان می‌دهد که اندیشه‌ها و آموزش مارکس و انگلس و لنین امروزه در یک سلسله کشورها به یک واقعیت سیاسی و دولتی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بدل شده و آرمان‌های سوسیالیسم علمی، طی یک روند پرفراز و نشیب و در شرایط مبارزه شدید طبقاتی درونی و بین‌المللی در عمل و به واقع صورت تحقق گرفته است.

۷۰- سه دنیا

شبه تئوری مائوئیستی «سه دنیا» را شخص مائوتسه تونگ تدوین کرد، گرچه برخی از پیروانش این تئوری را قبول ندارند. این شبه تئوری درباره تقسیم جهان کنونی است و بر شالوده طبقاتی و علمی متکی نبوده، گمراه کننده و تفرقه افکن است.

بنابراین تئوری، جهان کنونی به سه «دنیا» تقسیم می‌شود. دنیای اول «دو ابر قدرت» یعنی آمریکا و شوروی که هیچ فرقی هم گویا با هم ندارند، یکی امپریالیسم و دیگری سوسیال امپریالیسم است و به گفته مائوئیست‌ها این دو می‌تواند حتی خطر عمده و دشمن اصلی هم هست. دنیای دوم را کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نظیر انگلستان و آلمان و فرانسه و ژاپن و همچنین کشورهای سوسیالیستی (به جز اتحاد شوروی [سابق]) تشکیل می‌دهند که

مائوئیست‌ها البته منکر سوسیالیستی بودن این‌ها نیز هستند. دنیای سوم هم مرکب از کشورهای فقیر و کم‌رشد است. سیاستمداران مائوئیست معتقدند که جهان سوم باید با جهان دوم یعنی با کشورهای امپریالیستی و همچنین با عمال امپریالیست‌ها (نظیر شاه مخلوع و پینوشه و سادات و حکومت‌هایی نظیر اسرائیل و رودزیا [ی سابق و زیمبابوه کنونی] و غیره) متحد شود تا دنیای اول ابرقدرت‌ها و در درجه اول دشمن عمده یعنی اتحاد شوروی [سابق] را منکوب کنند!!

تئوری «سه دنیا» به معنای نفی تعالیم مارکسیستی درباره طبقات اجتماعی و مبارزه طبقاتی و ماهیت طبقاتی رژیم‌هاست، نفی شالوده نظام سوسیالیستی یعنی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و توزیع است. تقسیم جهان در عصر کنونی به صورت دیگری است. از یک سو سه نیروی متحد بالقوه وجود دارند؛ اول کشورهای سوسیالیستی، دوم نهضت‌های کارگری در جهان سرمایه‌داری و سوم نهضت‌های آزادی‌بخش ملی. از سوی دیگر و در مقابل آن‌ها، امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا وجود دارد که دشمن عمده هر سه نیروی دیگر و دشمن همه خلاق‌های جهان است. برای موفقیت در نبرد علیه امپریالیسم، این سه نیرو باید متحد باشند. تئوری «سه دنیا» این اتحاد را متلاشی می‌کند، دشمن عمده را از انظار مخفی می‌کند، و دوست را به جای دشمن جلوه می‌دهد، متحد را هدف اصلی حمله قرار می‌دهد. در واقع این شبه تئوری به سیاست ضدخلقی و تفرقه‌افکنانه، و ایجاد سردرگمی و اشتباه بین دوست و دشمن، رنگ و روغن تئوریک می‌زند.

۷۱- سه جریان عمده ضد امپریالیستی

در جهان کنونی، کشورهای سوسیالیستی و جنبش آزادی‌بخش ملی و مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته سه شاخه نیرومند شطت عظیم تحولات اجتماعی را تشکیل می‌دهند که جامعه انسانی را از دوران

سرمایه‌داری به دوران سوسیالیستی انتقال می‌دهد. این‌ها هستند آن سه جریان عمده‌ای که در جهان امروزی کار مبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری را از پیش می‌برند و جامعه بشری را به مرحله نوینی ارتقا می‌دهند:

۱ - در نتیجه انقلاب سوسیالیستی، اولین دولت سوسیالیستی جهان - اتحاد شوروی - ایجاد شد. پس از جنگ دوم جهانی در آسیا و اروپا و آمریکای لاتین، یک عده کشورهای دیگر نیز حکومت زحمتکشان را مستقر ساخته‌اند و هم‌اکنون دست‌اندر کار ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم هستند. در این کشورها وسایل تولید و مبادله در مالکیت همه خلق است، استثمار فرد از فرد برافتاده و در همه شئون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی زندگی نوینی ایجاد می‌گردد. در این کشورها با تحولات بنیادی‌ای که ایجاد شده و در آینده عمیق‌تر و وسیع‌تر خواهد شد، جامعه کمونیستی به وجود خواهد آمد. کشورهای سوسیالیستی و تحکیم و تقویت همه‌جانبه اقتصادی، اجتماعی و نظامی آنها، مهم‌ترین و عظیم‌ترین نیرو در مبارزه ضد امپریالیستی هستند. هر حزب و جمعیت و فردی که صادقانه خواستار استقلال و بهروزی و آزادی کشور خویش و واقعاً مخالف امپریالیسم و استثمار و استعمار باشد نمی‌تواند این قدرت عمده مبارزه ضد امپریالیستی را نفی کند و نادیده انگارد.

۲ - جریان دوم نهضت آزادی‌بخش ملی است که به ویژه پس از خاتمه جنگ دوم جهانی اوج بی‌سابقه‌ای یافته است. در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و وابسته آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، جهان شاهد مبارزه بی‌امان و قدرت روز افزون این جریان است. البته بین این جریان و جریان سوسیالیستی فرق هست. این فرق هم در محتوای اجتماعی دو جریان وجود دارد و هم در هدف‌های بلافاصله آنان. هدف مبارزه نهضت آزادی‌بخش ملی در این مرحله کسب استقلال سیاسی و اقتصادی و برانداختن سلطه و نفوذ امپریالیسم است. وجه مشترک اساسی بین این دو جریان آن است که هر دو علیه امپریالیسم که شکل معاصر سرمایه‌داری و دشمن مشترک هر دوی آنهاست مبارزه می‌کنند. برای کشورهای در حال رشد، نهضت آزادی‌بخش ملی یک مرحله

ضروری و اساسی در جهت آزادی کامل ملی و اجتماعی به شمار می‌رود. پیروزی نهضت‌های آزادی‌بخش ملی جز با تشخیص دشمن یعنی امپریالیسم از دوست و یاور خود، که جنبش سوسیالیستی است، امکان‌پذیر نیست. کمک‌های همه‌جانبه کشورهای سوسیالیستی و وجود آن‌ها و سیاست آن‌ها از شرایط این پیروزی است. تمامی تحول جامعه بشری طی چندین دهه گذشته این واقعیت و ضرورت همگامی و اشتراک عمل آن‌ها را اثبات می‌کند.

۳ - و اما جریان سوم، آن جریان توده‌ای و دموکراتیک مترقی و سوسیالیستی است که در خود کشورهای امپریالیستی وجود دارد و طبقه کارگر عامل عمده آن و در پیشاپیش آن است. در این کشورهای صنعتی پیش‌افتاده سرمایه‌داری با خشونت و حيله کوشش می‌شود از تجمع و اتحاد همه طبقات و اقشار مترقی به دور طبقه کارگر جلوگیری به عمل آید. با این حال توده‌های مردم و اقشار مختلف در این کشورها علیه انحصارها و در راه دموکراسی و صلح و سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. این جریان نهضت توده‌ای و کارگری داخل کشورهای امپریالیستی نیز در تحول وقایع جهان تأثیر جدی دارد و نقش بزرگی در مبارزه ضد امپریالیستی ایفا می‌کند.

روشن است که هر فرد مترقی و هر حزب و جمعیت ضد امپریالیستی راستینی طبعاً باید طرف‌دار اتحاد این سه جریان و مبارزه مشترک علیه دشمن واحد باشد. در مرحله کنونی برخی عناصر چپ‌رو یا چپ‌نما زیر عبارات به ظاهر انقلابی لزوم وحدت این سه جریان را نفی می‌کنند. واضح است که این کار مستقیماً به نفع امپریالیسم که دشمن مشترک است تمام می‌شود. برخی از این چپ‌نماها ماهیت انقلابی کوشش‌های اتحاد جماهیر شوروی [سابق] و دیگر کشورهای سوسیالیستی را برای تحکیم و تقویت نظام سوسیالیستی نفی می‌کنند. آن‌ها ارزش اساسی و دوران‌ساز ایجاد جامعه سوسیالیستی غنی و پیشرفته و تأثیر نمونه‌وار آن را مُنکرند. آن‌ها نقش انقلابی طبقه کارگر و سازمان سیاسی متشکل وی، یعنی حزب را نفی می‌کنند یا دست کم می‌گیرند. چپ‌روها این واقعیت اساسی را که محتوای روند تحول تاریخی معاصر، مبارزه بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم، با همه تنوع و اشکال مختلف آن است،

نادیده می‌گیرند و حتی کوشش می‌کنند که نهضت‌های نجات‌بخش ملی را از دو جریان دیگر یعنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری جدا کنند و آن‌ها را در مقابل هم قرار دهند. کاملاً واضح است که چنین کوششی آب به آسیاب امپریالیسم می‌ریزد، زیرا در میان نیروهای ضد امپریالیستی تفرقه می‌اندازد و برای امپریالیست‌ها هیچ چیز به اندازه این تفرقه سودآور و خوشحال‌کننده نیست. تئوری «سه دنیا» نمونه بارز این انحراف است.

انقلابی واقعی در دوران ما، بی‌شک طرف‌دار همبستگی و اتحاد این سه جریان ضد امپریالیستی و دورنمای تحول آن به سوی مقصد نهایی سوسیالیسم و کمونیسم است. با تکیه بر این اشتراک منافع و اتحاد عمل و همبستگی کامل، مارکسیست‌ها همواره به استقلال جنبش‌ها، خلق‌ها، دولت‌ها و احزاب نیز توجه دارند و معتقدند که در هر کشور طبق شرایط مشخص آن، ویژگی‌های انکارناپذیر را باید در نظر داشت. این همبستگی و اتحاد در هر سطح و زمینه‌ای لازم است: همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی برای دفاع از دستاوردهای خویش بر پایه همکاری و کمک متقابل، همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های کارگری در کشورهای سرمایه‌داری، همبستگی بین جنبش کارگری در مجموع خود و نهضت آزادی‌بخش ملی.

این همبستگی ناشی از وجود دشمن مشترک به صورت امپریالیسم است. هر عمل و سیاستی که امپریالیسم را تضعیف کند، در عین حال هم به کشورهای سوسیالیستی، هم به نهضت‌های رهایی‌بخش ملی و هم به جنبش کارگری کمک می‌کند. البته هر یک از سه جنبش دارای وظایف خاص خود، مسائل و شکل‌های مبارزه و وجوه تمایز مخصوص به خود هستند، ولی تحلیل جامعه کنونی بشری ثابت می‌کند که راه آینده جز با اتحاد این سه نیرو گشوده نخواهد شد. هر سه جریان به حل تضاد عمده و اساسی عصر ما، یعنی تضادی که بین دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی وجود دارد، به سود سوسیالیسم کمک می‌کنند. این سه جریان با امپریالیسم می‌رزمند و هر یک به نوبه خود در همبستگی با یکدیگر، بشریت را از حیطة نفوذ سرمایه‌داری خارج می‌کنند. این تحولی است طولانی و غامض و تاریخی. انقلابیون واقعی وظیفه‌ای مبرم‌تر از

تجمع و اتحاد و همبستگی این سه جریان بر شالوده‌ای روشن و واقع‌بینانه به خاطر سرکوب و نابودی امپریالیسم ندارند. سند اساسی کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) با این جملات آغاز می‌شود:

«در جهان پروسه انقلابی نیرومندی گسترش می‌یابد. در مبارزه علیه امپریالیسم سه نیروی عظیم معاصر متحد می‌گردند و این سه نیرو عبارتند از: سیستم جهانی سوسیالیسم، طبقه کارگر بین‌المللی، و جنبش آزادی‌بخش ملی. مشخصه مرحله کنونی افزایش امکانات پیشروی نوین برای نیروهای انقلابی و مترقی است. در عین حال، خطرات ناشی از امپریالیسم و سیاست متجاوزانه آن نیز افزایش می‌یابد. امپریالیسم که بحران عمومی‌اش ژرف‌تر می‌شود، ستمگری خود را بر بسیاری از خلق‌ها ادامه می‌دهد، و همچنان سرچشمه خطر دائمی برای صلح و ترقی اجتماعی است.

وضعی که پیدا شده است، وحدت عمل کمونیست‌ها و تمام نیروهای ضد امپریالیستی را ایجاب می‌کند تا بتوان با استفاده حداکثر از تمام امکانات نوین تعرض وسیع‌تری را بر امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی و جنگ انجام داد.»

۷۲- سیاست

یعنی اولاً هدف‌ها و آرمان‌هایی که یک طبقه اجتماعی در مبارزه برای تأمین و حفظ منافع خود تعقیب می‌کند، و ثانیاً روش‌ها و شیوه‌هایی که به کمک آن‌ها این منافع حفظ شده یا به کرسی نشاندگی می‌شود. مهم‌ترین جزء متشکله سیاست در درجه اول عبارت است از امور مربوط به شرکت در کارها و مسائل دولتی، راه و رسم حکومت و کشورداری، مشی دولت و تعیین اشکال، وظایف، و محتوای فعالیت دولت. سیاست منعکس‌کننده مبارزه

طبقاتی است و در آخرین تحلیل، وضع اقتصادی هر طبقه تعیین کننده آن است. سیاست طبق تعریف لنین «بیان متبلور و متمرکز اقتصاد» است.

تغییر و تکامل عقاید و نظریات سیاسی و مؤسسات و نهادهای سیاسی، و همچنین هدف‌ها و شیوه‌های سیاسی بر شالوده تغییر و رشد نظام اقتصادی جامعه صورت می‌گیرد. البته این وابستگی دیالکتیکی است و سیاست به هیچ‌وجه منفعل و غیرفعال نیست. نهادها و اندیشه‌های سیاسی که خود بر شالوده اقتصادی پدید می‌گردند، به نوبه خویش تأثیری جدی و فعال بر تکامل اقتصاد می‌گذارند. لنین به‌ویژه این نقش فعال سیاست را خاطر نشان ساخته و همیشه تصریح می‌کرد که در مقابل همه مسائل اقتصادی، سازمانی، و اداری و غیره باید موضع سیاسی داشت. معمولاً سیاست به دو قسمت تقسیم می‌شود: سیاست داخلی و سیاست خارجی. مناسبات بین طبقات و بین ملت‌ها در داخل یک کشور جزئی از سیاست داخلی است. مناسبات بین دولت‌ها و بین خلق‌ها در صحنه بین‌المللی جزئی از سیاست خارجی است. احزاب کمونیست سیاست خود را نه بر شالوده تمایلات ذهنی بلکه بر تعیین دقیق و علمی ضروریات حیات مادی جامعه، وضع طبقات و تناسب نیروها تدوین می‌کنند. سیاست احزاب کمونیست بر پایه تئوری مارکسیسم - لنینیسم، بر شالوده شناسایی دقیق قوانین تکامل اجتماعی و استفاده از آن‌ها به سود جامعه متکی است.

یک سیاست صحیح، یک مشی سیاسی درست برای اجرا و تحقق، خود به کار سازمانی متناسب و به افراد و کادرهایی که سیاست حزب را درک نموده و در راه تحقق آن کار و پیکار و فداکاری کنند نیاز دارد - کار و پیکاری که در عمل به سیاست جامعه واقعت بیوشاند. از همین رو، هر حزب مارکسیستی - لنینستی علاوه بر تعیین سیاست درست و علمی و اصولی باید توجه خاصی به تربیت سیاسی توده‌های مردم، امور سازمانی و تشکیلاتی و تربیت کادرهای خود بنماید.

۷۳- سیستم انتخاباتی

سیستم انتخاباتی عبارت از ترتیبی است که در هر کشور به موجب قوانین و آئین‌نامه‌های خاصی برای انتخاب ارگان‌های انتخابی کشور و تعیین نتایج رأی‌گیری مقرر گردیده است. سیستم انتخاباتی شرایط و حقوق و وظایف انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان، و نیز چگونگی اخذ رأی و نحوه تشکیل ارگان‌های رأی‌گیری هر کشور را مشخص می‌سازد.

در کشورهای سرمایه‌داری، با ایجاد ملاک‌های طبقاتی، مالی، ملی، نژادی، جنسی و غیره، بخش قابل‌ملاحظه‌ای از توده‌های مردم زحمتکش را از شرکت در انتخابات (انتخاب کردن و انتخاب شدن) محروم می‌سازند. در این کشورها سیستم انتخاباتی به طور کلی به نحوی تنظیم می‌شود که تا حد امکان بتواند حاکمیت طبقات استثمارگر را حفظ نماید. انتخابات می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد. در انتخابات مستقیم، رأی دهندگان مستقیماً در انتخاب ارگان مربوطه شرکت می‌کنند. ولی در انتخابات غیرمستقیم یا چنددرجه‌ای رأی دهندگان عادی ابتدا گروه‌های معینی را انتخاب می‌کنند و این گروه‌ها به نوبه خود به انتخاب نهایی ارگان مربوطه اقدام می‌کنند (مثلاً انتخاب رئیس جمهور در آمریکا یا انتخاب نمایندگان مجلس عالی در نروژ). انتخابات همچنین می‌تواند با رأی مخفی یا رأی علنی انجام گیرد.

برای تعیین نتیجه انتخابات در کشورهای سرمایه‌داری دو سیستم عمده وجود دارد: سیستم مبتنی بر تناسب آرا (proportionnel) و سیستم مبتنی بر اکثریت آرا (majoritaire).

در سیستم مبتنی بر تناسب آرا، کرسی‌های پارلمان به نسبت آرای که احزاب شرکت‌کننده در انتخابات به دست آورده‌اند میان این احزاب تقسیم می‌شود (ایتالیا، بلژیک و غیره). در سیستم مبتنی بر اکثریت آرا، فقط کاندیداهای حزبی انتخاب می‌شوند که در حوزه انتخاباتی مربوطه آرای بیشتری به دست آورده‌است. بنابراین، احزاب دیگر از داشتن نماینده از این حوزه محروم می‌شوند. بدین جهت سیستم مبتنی بر تناسب آرا در شرایط چند حزبی در

کشورهای سرمایه‌داری، سیستم دموکراتیک‌تری است. سیستم مبتنی بر اکثریت آرا می‌تواند به اکثریت نسبی (آمریکا، انگلستان و غیره) یا اکثریت مطلق آرا (فرانسه و غیره) متکی باشد. در اکثریت نسبی کافی است که یک حزب یا یک کاندیدا بیش از احزاب یا کاندیداهای دیگر رأی به دست آورد. ولی در اکثریت مطلق، حزب یا یک کاندیدا لااقل باید یک رأی بیش از ۵۰٪ مجموع آرای انتخاب‌کنندگان را به دست آورد. اگر در دور اول انتخابات چنین اکثریتی به دست نیاید، انتخابات تجدید می‌شود. در کشورهای سرمایه‌داری برای حفظ حاکمیت طبقات استثمارگر علاوه بر موانع قانونی به زد و بندها و حیل‌های گوناگون نیز متوسل می‌شوند.

۷۴- شخصیت، نقش و کیش آن

شخصیت - در جامعه‌شناسی به معنای انسان از لحاظ استعدادهای فردی و وظایف و نقش آن در جامعه است. شخصیت محصول تکامل اجتماعی و حامل مناسبات تولیدی است و بخشی از گروه‌های اجتماعی (قشر، طبقه، ملت و جامعه) را تشکیل می‌دهد. مارکسیسم - لنینیسم مقام شخصیت را در جامعه به نحو مشخص با در نظر گرفتن خصلت فورماسیون اجتماعی - اقتصادی مربوطه بررسی می‌کند. مثلاً در جوامع منقسم به طبقات متخاصم، میان مقام و وضع و امکانات هر شخصیت متعلق به طبقات حاکمه استثمارگر و هر شخصیت متعلق به طبقات ستمکش و محروم تضاد اساسی وجود دارد. در هر فورماسیون اجتماعی - اقتصادی معینی نیز این وضع تغییر می‌کند. روشن است که تنها اجتماع سوسیالیستی از طریق الغای استثمار و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می‌تواند امکان شکفتگی کامل شخصیت انسانی را با تعمیم پایه‌های مادی آن فراهم سازد. به وجود آمدن بهترین شرایط برای رشد شخصیت و پرورش همه جانبه فرد و بروز همه استعدادها بر شالوده پهن‌تری عمومی از وظایف و هدف‌های مهم جامعه سوسیالیستی به شمار

می‌رود.

نقش شخصیت‌ها در تاریخ یکی از مسائل مهم جامعه‌شناسی است. مارکسیسم - لنینیسم معتقد است که تاریخ ثمرهٔ فعالیت توده‌های مردم است. توده‌های مردم آفرینندهٔ واقعی تاریخ و نیروی تعیین کنندهٔ تکامل اجتماعی هستند، زیرا (۱) شالودهٔ مادی تکامل تاریخ رشد تولید است و توده‌های زحمتکش نیروی اساسی و مولد تمام نعمت‌های مادی هستند و بقای جامعهٔ بشری بدون کار آنان ممکن نیست. (۲) توده‌های زحمتکش محرک اساسی ترقی تکنیک هستند و ترقی تکنیک به تغییر نیروهای مولده می‌انجامد و این نیز خود تغییر شیوهٔ تولید را به دنبال می‌آورد. (۳) تودهٔ خلق آن نیروی عمده‌ای هستند که سرنوشت انقلاب‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی و آزادی‌بخش را تعیین می‌کنند. (۴) و سرانجام، توده‌های مردم سهمی عظیم در رشد و تکامل فرهنگ و علم و هنر جامعه دارند و به قول گورکی سازندهٔ همهٔ حماسه‌های بزرگ، همهٔ تراژدی‌های روی زمین، و سازندهٔ تاریخ فرهنگ جهانی هستند. نقش توده‌های مردم در طی تکامل تاریخ روز افزون است. در نظام سوسیالیستی این نقش و وظایف فوق‌العاده افزایش می‌یابد و تحولات عظیم جامعهٔ کمونیستی در تمام زمینه‌های زندگی فقط از طریق شرکت وسیع و فعال و آگاهانه و پرشور توده‌های خلق امکان‌پذیر است. مارکسیسم در عین حال بر آن است شخصیت فرد در تکامل اجتماعی نقش بزرگی بازی می‌کند، اگرچه به دلخواه نمی‌تواند جریان عینی تاریخ را تغییر دهد. تأیید نقش قاطع خلق در آفریدن تاریخ به معنای نفی یا بی‌اعتنایی به نقش شخصیت و تأثیر آن بر روی حوادث در تاریخ نیست. یک شخصیت بزرگ می‌تواند تأثیری عظیم در جریان تکامل تاریخ به جای گذارد، اگر فعالیت وی با شرایط و قوانین عینی تکامل جامعه تطبیق کند. رهبران، توده‌ها را متشکل می‌کنند، فعالیت آن‌ها را بالا می‌برند، در برابر آن‌ها وظایف مشخصی قرار می‌دهند و آن‌ها را برای انجام این وظایف تجهیز می‌کنند. طبقهٔ پیشرو بدون رهبران شایسته و پیشوایان واقعی نمی‌تواند تسلط سیاسی به دست آورد، دولت را برقرار سازد و با دشمنان موفقیت‌آمیز مبارزه کند. شخصیت بزرگ کسی است

که تمام نیرو و فعالیت خود را در راه پیشرفت جامعه به کار اندازد، به رسالت طبقه پیشرو، به تناسب نیروهای طبقاتی، و به نحوه تغییر شرایط آگاه باشد، به توده مردم تکیه کند، و در راه برقراری نظام مترقی اجتماعی کوشش کند. خصوصیات شخصی یک رهبر نیز دارای اهمیت ویژه است. استعداد، خردمندی، انرژی، ابتکار و قاطعیت، قریحه سازمان‌دهی و ایمان به آرمان، مهر به مردم محروم و کینه به دشمنان، و صداقت و فضایل اخلاقی در این میان نقشی به سزا دارد. برعکس برخی صفات مذموم شخصی می‌تواند اثرات سوء و عمیق به جای گذارد.

شخصیتی که بر خلاف قوانین عینی تکامل تاریخ عمل کند فعالیت او ارتجاعی، ترمز کننده رشد جامعه و بالاخره محکوم به شکست خواهد بود. مارکسیسم - لنینیسم ماهیتاً با پرستش شخصیت سازگار نیست. کیش شخصیت عبارت است از تبعیت کورکورانه از شخصیت بزرگ. اعتقاد به قدرت فوق‌العاده او، مطلق کردن میل و اراده او. مارکس و انگلس و لنین همیشه از مخالفان سرسخت پرستش شخصیت بوده‌اند، علیه مبالغه در نقش او، و علیه مدح و ثنا و تملق برخاسته‌اند. آن‌ها در حیات حزبی، رهبری جمعی را ضامن پیروزی جنبش انقلابی می‌دانستند. کیش شخص پرستی و عوامل ناشی از آن، یعنی نقض اصول رهبری جمعی و دموکراسی درون حزبی و قانونیت سوسیالیستی، با اصول لنینی زندگی حزبی همساز نیست. کیش شخصیت به معنای کاهش نقش حزب و نقش توده‌های مردم است، جلوی تکامل فعالیت ایدئولوژیکی، فعالیت خلاق زحمتکششان، ابتکار و شور و حس مسئولیت آنان را می‌گیرد، توده مردم را به مجریان بی‌اراده خدای اعظم که خود قادر مطلق و اندیشمند واحد است مبدل می‌کند. تجربه جنبش کمونیستی و اثرات سوء کیش شخصیت استالین و سپس کیش مائو نشان داد که تا چه اندازه شخص پرستی به ویژه در شرایط حزب حاکم زیان‌مند و از سر تا پا با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است.

۷۵- شمشیر داموکلس

این عبارت از یک داستان افسانه‌ای قدیمی اساطیری گرفته شده است. بنا بر این افسانه، دیونیسوس سلطان مستبد سیراکوس، شمشیر بسیار تیز و برنده‌ای را بالای سر داموکلس که بر او حسد می‌برد و رقیبش بود، با یک موی اسب آویخته بود، به نحوی که با کمترین حرکت و تکان داموکلس ممکن بود مو پاره شود و شمشیر سنگین بر فرق او فرود آید. از این داستان اساطیری عبارت بسیار مصطلح «شمشیر داموکلس» گرفته شده که مقصود از آن در مباحث معمولی سیاسی و اجتماعی عبارت است از یک خطر حاد، یک تهدید دائمی که همیشه موجود است و هر حرکت و عکس‌العملی را دچار مخاطره می‌کند. مثلاً مصطلح است که رژیم شاه مخلوع، سازمان امنیت را چون شمشیر داموکلس بر فرق آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان آویزان کرده، یعنی سازمان امنیت حربه و وسیله‌ای برای ترور و اختناق بود و دائماً برای جلوگیری از حق‌طلبی و آزادی‌خواهی به صورت خطر دستگیری، توقیف، شکنجه، زندان و اعدام بالای سر مردم نگه داشته می‌شد. یا مثلاً می‌گوییم وابستگی به کشورهای امپریالیستی همچون شمشیر داموکلس استقلال و حق حاکمیت و اقتصاد کشور را تهدید می‌کند. در اینجا هم عبارت شمشیر داموکلس خطر دائمی و تهدید مداومی را می‌رساند که از جانب انواع مختلف وابستگی متوجه استقلال اقتصادی و سیاسی کشور می‌شود.

۷۶- شوینیسیم، کسموپولیتیسیم، میهن‌پرستی (Chauvinisme cosmopolitisme patriotisme)

شوینیسیم عبارت از سیاستی ارتجاعی است که هدف آن به زیر سلطه کشیدن و برده کردن سایر ملت‌ها و بر افروختن آتش نفاق و دشمنی ملی و برتر شمردن ملت خودی و خوار شمردن سایر ملت‌ها است. شوینیسیم یک سیستم

بورژوازی است و اغلب بر شالوده نژادپرستی قرار دارد. شوینیسم از علاقه و عشق به میهن که یکی از شریف‌ترین احساسات بشری است سوءاستفاده می‌کند؛ سود و برتری ملت خودی را به ضرر سایر ملت‌ها تبلیغ می‌نماید؛ ملت‌های مختلف را در مقابل هم قرار می‌دهد، و دشمنی بر می‌انگیزند؛ هدف‌ها و آرمان‌های مشترک زحمتکشان ملت‌های مختلف را نفی می‌کند. عمال ارتجاع و استثمار و استعمار از این سیاست برای نفاق‌افکنی در بین ملت‌ها و پیشبرد مقاصد طبقاتی سودجویانه و استیلاگرانه خود بهره‌برداری می‌کنند و بدون آن که کمترین علاقه ملی و عشق میهنی داشته باشند، با دامن زدن به تعصب کور و دشمنی ملی، راه را برای مقاصد خویش هموار می‌کنند. شوینیسم کار را به ماجراجویی تجاوزکارانه در بند کشیدن ملت‌های دیگر می‌کشد، حق حاکمیت و آزادی سایر ملت‌ها را نقض می‌کند، به ستم ملی میدان می‌دهد، و آن را توجیه می‌کند، و نفرت و کینه ملی را به جای دوستی و همکاری و آزادی خلق‌ها و حق حاکمیت همه ملت‌ها می‌نشانند.

هیئت‌ها حاکمه ارتجاعی به کرات از این سیاست و روش علیه منافع واقعی و اساسی همه خلق‌ها و از جمله ملت خودی استفاده کرده‌اند. فاشیست‌ها آن را دستاویز تسلط جابرانه بر سایر ملت‌ها قرار دادند. هم اکنون نیز امپریالیست‌ها با توسل به این شیوه بین ملت‌ها نفاق و دشمنی ایجاد می‌کنند. یکی را به جان دیگری می‌اندازند و از آب گل‌آلود به نفع خود ماهی می‌گیرند.

منافع اساسی، هدف‌ها و آرمان‌های همه خلق‌ها مشترک و همگون است. زحمتکشان هیچ‌گونه دشمنی با هم ندارند. اعتلا و ترقی یکی، ضعف و انحطاط و سرشکستگی دیگری را ایجاب نمی‌کند. دشمن همه، امپریالیسم و ارتجاع است. شوینیس‌ها با پنهان کردن این واقعیت اساسی، به امپریالیسم و ارتجاع خدمت می‌کنند.

در نقطه مقابل شوینیسم تئوری و سیاست کسموپولیتیسیم قرار دارد که آن را «جهان وطنی» ترجمه کرده‌اند. این تئوری بی‌علاقگی کامل و عدم توجه به منافع میهنی، به خلق خودی، به فرهنگ ملی و به سنن و تاریخ آن را تبلیغ می‌کند. این نیز یک تئوری بورژوازی ارتجاعی است که در آن اصولاً شخصیت

ملی و حاکمیت ملی و ضرورت مبارزه به خاطر استقلال و سربلندی ملی نفی می‌شود. طرف‌داران این نظریه گاه خواستار یک حکومت جهانی می‌شوند که البته مستقیماً به معنای تسلط امپریالیست‌ها بر سایر ملت‌ها و کشورهاست. در کشورهای موسوم به جهان سوم، در ممالکی که تحت سیطره امپریالیست‌ها قرار دارند، خواست استقلال ملی به قدری ریشه دوانده که مبلغان کسموپولیتیسیم کمتر جرأت می‌کنند آشکارا از این تئوری دفاع کنند. در هر حال، شوینیسیم و کسموپولیتیسیم هر دو، از آنجا که در عمل مبارزه ضد امپریالیستی را نفی می‌کنند، برای نهضت‌های ملی و آزادی‌بخش خطرناکند. خطر شوینیسیم ناشی از تبلیغات زهرآگین کورکورانه، به جان هم انداختن ملت‌ها و تجزیه نیروها و در نتیجه بهره‌برداری امپریالیسم و نفی ارزش‌های ملی است.

کمونیسیت‌ها در مبارزه با این سیاست‌ها و تئوری‌های زهرآگین و سخیف، از آرمان‌های والای میهنی و ملی و طبقاتی و انسانی خود دفاع کرده پرچم میهن‌پرستی و انترناسیونالیسم پرولتری یا همبستگی بین‌المللی زحمتکش‌شان را در راه هدف مشترک در اهتزاز نگاه می‌دارند.

میهن‌پرستی پرچم ما در مبارزه علیه شوینیسیم و کسموپولیتیسیم است. کمونیسیت‌ها همواره با قهرمانی‌های خود نمونه‌های الهام‌بخش میهن‌پرستی را در همه کشورهای عرضه داشته‌اند. میهن‌پرستی یعنی عشق و علاقه به میهن و به خلق. طبقات استثمارگر همیشه نشان داده‌اند که در مقابل منافع تنگ‌نظرانه طبقاتی خویش به آسانی منافع ملی را قربانی می‌کنند، در حالی که توده‌های مردم زحمتکش همواره پرچمدار میهن‌پرستی واقعی تا آخرین مرز ایثار بوده و هستند.

میهن‌پرستی یعنی مبارزه به خاطر استقلال اقتصادی و سیاسی کشور علیه هر نوع استعمار نهان و آشکار، علیه سلب شخصیت ملی، علیه هر نوع بهره‌کشی از کشور، یعنی پیکار به خاطر سربلندی ملی و تکامل ارزش‌های مادی و معنوی میهن، به خاطر فرهنگ و سُنن مترقی، یعنی نبرد برای بهروزی و سعادت توده‌های مردمی که در این مرز و بوم زیست می‌کنند.

در زمان ما که امپریالیسم از کلیه وسایل فنی و علمی و شیوه‌های تبلیغاتی و نفوذ فرهنگی و رواج فساد و انحطاط و غیره استفاده می‌کند، ستمگری بر یک ملت و استثمار آن ممکن است چنان شکل و دامنه‌ای به خود بگیرد که شخصیت ملت را به درجات و اشکال مختلف از آن سلب نماید. این یک خطر جدی علیه موجودیت ملی است. تنها مبارزه برای آزادی و استقلال ملی می‌تواند این کوشش شیطانی برای سلب شخصیت ملی را محدود کرده و سپس این شخصیت را احیا نماید. از جانب دیگر، ملتی که در راه آزادی و استقلال، یعنی علیه ستمگری و استثمار و در نتیجه علیه سلب شخصیت خویش نبرد می‌کند، می‌تواند و باید با ملت‌های دیگری که آزاد شده‌اند یا در راه آزادی و استقلال خود مبارزه می‌کنند مناسبات برادرانه و دوستانه داشته باشد؛ و این همان مسئله دوستی و همکاری انترناسیونالیستی میان ملت‌ها و زحمتکش‌ان است.

۷۷ - صهیونیسم (Scionisme)

یک جریان ناسیونالیستی متعصب متعلق به بورژوازی یهود است که در اواخر قرن گذشته [نوزدهم] در اروپا به وجود آمد و اکنون به ایدئولوژی رسمی دولت تجاوزگر اسرائیل بدل شده است. این نام مشتق از صهیون - محلی در نزدیکی شهر اورشلیم - است که برای یهودیان نیز دارای تقدس است.

در سال ۱۸۹۷ جمعیتی به نام سازمان جهانی صهیونیسم به وجود آمد که هدف خود را انتقال تمام یهودیان جهان به فلسطین اعلام کرد. این سازمان اکنون دارای قدرت مالی برابر با دارایی بزرگ‌ترین شرکت‌های انحصاری جهان است، سهامدار شرکت‌های متعدد اسرائیلی و صاحب زمین‌ها و مؤسسات کشاورزی و واحدهای تولیدی و توزیعی عدیده است، مرکز آن در ایالات متحد آمریکا است و فعالیت‌های جمعیت‌های صهیونیست را در

بیش از ۶۰ کشور جهان کنترل می‌کند. جمعیت‌های متعدد، کلوب‌ها، کمیته‌ها و اتحادیه‌های فراوانی وابسته بدانند. باید گفت که صهیونیست‌ها در آغاز به خاطر منافع و ساخت و پاخت‌های امپریالیستی حاضر بودند «کانون یهود» را در آمریکای لاتین یا در کنیا یا در اوگاندا یا در اروپای شرقی به وجود آورند. بورژوازی یهود با تحریک احساسات ناسیونالیستی و تعصب‌های ملی سالیان درازی است که در زیر پرچم صهیونیسم با نیروهای مترقی به مبارزه برخاسته و این جریان را به حربه‌ای در خدمت محافل ارتجاعی و امپریالیستی بدل کرده است. شالوده صهیونیسم این اندیشه است که یک ملت واحد یهود مرکب از یهودیان سراسر جهان، صرف‌نظر از کشوری که میهن آنهاست، وجود دارد. این اندیشه از نظر سیاسی ارتجاعی و حربه نفاق افکنی است، و از نظر علمی بی‌پایه و غیرمنطقی است. صهیونیسم قوم یهود را دارای وضع استثنایی در جهان می‌داند که به عنوان برگزیده خدا دارای رسالتی ویژه است. صهیونیسم در درجه اول با منافع پرولتاریای یهود مغایر است. صهیونیسم سالیان متمادی کوشش اصلی خود را متوجه ایجاد نفاق و تضاد بین یهودیان هر کشور و خلقی که در میان آنها می‌زیستند کرده و در تحریک دشمنی و کینه بین یهودیان و سایر خلق‌ها می‌کوشد.

صهیونیسم اینک دیگر تنها یک ایدئولوژی نیست، بلکه سیستم ارتباطات پُرشاخه و مؤسسات بی‌شماری نیز هست و مجموعه نظریات، سازمان‌ها، سیاست‌ها و روش‌های سیاسی و اقتصادی بورژوازی بزرگ یهود را که با محافل انحصاری ایالات متحد آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی جوش خورده‌اند تشکیل می‌دهد. محتوای اساسی صهیونیسم، شونینسم جنگ طلبانه و ضد کمونیسم است. صهیونیسم می‌کوشد در کشورهای مختلف جهان، کارگران و زحمتکشان یهود را از محیط کار و زندگی و فعالیت خود از بقیه کارگران و زحمتکشان جدا کند و مانع شرکت آن‌ها در نهضت کارگری و دموکراتیک گردد.

صهیونیسم با اشاعه نظریه غلط «وحدت منافع ملی یهودیان» می‌خواهد تضاد بین کارگر و سرمایه‌دار، بین استثمار کننده و استثمار شونده یهود را

مخفی کند و در حقیقت منافع حیاتی زحمتکشان یهود را در پیشگاه منافع بورژوازی بزرگ و ثروتمند یهود قربانی کند. امپریالیسم جهانی از صهیونیسم در توطئه‌های ضد ملی، ضد جنس آزادی‌بخش و ضد سوسیالیسم بهره‌فراوان بر می‌گیرد و با فریب و اغوای توده‌های یهود نقشه‌های شیطانی و ضد خلقی خود را عملی می‌کند. نقطهٔ مقابل صهیونیسم آنتی‌سمیتیسم (آنتی یعنی ضد، سمیت یعنی سامی - نژادی که یهودیان نیز به آن متعلق‌اند) روش خصمانه نسبت به یهودیان به طور اعم است که هر گونه ملاحظات طبقاتی و اجتماعی را نادیده می‌انگارد. آنتی‌سمیتیسم (ضد یهودی‌گری) در همه جا به عنوان سلاحی برای نفاق‌افکنی و انحراف توجه زحمتکشان از مسائل واقعی اجتماعی و سیاسی به کار رفته، چه بسا به صورت‌های غیرانسانی و کشتارهای جمعی و نفی بلد و آواره ساختن‌ها تجلی کرده است یا به صورت تبعیض‌های گوناگون، حق‌کشی‌ها، سخت‌گیری‌های مستقیم و غیرمستقیم در آمده است. آنتی‌سمیتیسم مانند صهیونیسم تنها به سود طبقات استثمارگر و نیروهای ارتجاعی است که از این راه به مبارزهٔ طبقاتی و اتحاد زحمتکشان خلل وارد می‌سازند.

از این نظر بین صهیونیسم و آنتی‌سمیتیسم تفاوتی نیست. هر دو جریانی ارتجاعی، نژادپرستانه، ناسیونالیستی کور و دشمن اتحاد زحمتکشان‌اند و مارکسیسم با تمام قدرت هر دو را رد می‌کند.

۷۸ - طبقه

تعریف جامع و همه‌جانبهٔ طبقهٔ اجتماعی را ولادیمیر ایلیچ لنین به دست داده است. لنین می‌گوید:

«طبقات به گروه‌های بزرگی از افراد اطلاق می‌گردد که بر حسب جای خود در سیستم تولید اجتماعی دوران تاریخی معین، بر حسب مناسبات خود با وسایل تولید (که اغلب در

قوانین تثبیت و تسجیل شده است)، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابراین بر حسب طرق دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند، از یکدیگر متمایزند. طبقات آن چنان گروه‌هایی از افراد هستند که گروهی از آنها می‌تواند به علت تمایزی که میان جای آنها در شیوه معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورد.»

بنا بر این تعریف، تمایز طبقات به طور کلی بر حسب جا و مقام آنها در تولید اجتماعی مشخص می‌شود. چگونگی رابطه طبقات با وسایل تولید مهم‌ترین عامل تعیین کننده جای این طبقات در تولید اجتماعی است. مالک وسایل تولید از یک سو و زحمتکشان فاقد وسایل تولید از سوی دیگر، هر یک مقام و جای متفاوتی در تولید اجتماعی دارند. یکی حاکم است و دیگری محکوم، یکی بهره‌کش است، دیگری بهره‌ده. به علاوه، طبقات مختلف بر حسب چگونگی و میزان دریافت سهم خود از تولید اجتماعی نیز از هم متمایز هستند. مثلاً در شرایط سرمایه‌داری، سرمایه‌داران به شکل سود، بهره و غیره و کارگران به شکل دستمزد سهم خود را از تولید اجتماعی به دست می‌آورند، و میزان درآمد آنان نیز کاملاً متفاوت است. به این ترتیب کاملاً روشن است که مارکسیسم - لنینیسم طبقات اجتماعی و اساس تقسیم جوامع به طبقات را در محیط تولید مادی می‌یابد و پایه عینی این تقسیم را نشان می‌دهد.

همان طور که تاریخ نشان می‌دهد، طبقات همیشه از آغاز پیدایش انسان وجود نداشته‌اند. جامعه اشتراکی یا کمون اولیه جامعه‌ای بدون طبقات بود، رابطه همه افراد بشری با وسایل بسیار ابتدایی تولید یکسان بود. سطح تولید چنان پایین بود که فقط حداقل نعمت‌های مادی را تأمین می‌کرد و امکانی برای تراکم ارزش‌های مادی و پیدایش مالکیت خصوصی و گروه‌بندی اجتماع از نظر رابطه با وسایل تولید وجود نداشت (مالکیت اشتراکی و اجتماعی بود). به دنبال رشد نیروهای مولده و بازده کار و تولید بیش از مصرف و امکان

انباشته ثروت، به دنبال تقسیم کار اجتماعی و پیدایش مالکیت خصوصی و زوال مالکیت اشتراکی، نابرابری اقتصادی مردمان افزایش یافت. برخی که به ویژه از سران قبایل بودند، ثروتمند و صاحب وسایل تولید شدند، عده‌ای دیگر از آن محروم مانده، مجبور شدند برای صاحبان وسایل تولید کار کنند. این قشر بندی طبقاتی و تکامل آن منجر به پیدایش جامعه برده‌داری شد. هر یک از فورم‌اسیون‌های اجتماعی منقسم به طبقات دارای ساخت طبقاتی ویژه خویش است. در جامعه برده‌داری طبقات اصلی عبارت بودند از بردگان و برده‌داران، در جامعه فئودالی اربابان و رعایا، در جامعه سرمایه‌داری پرولتاریا و بورژوازی. در هر یک از این فورم‌اسیون‌ها علاوه بر طبقات اساسی نامبرده، طبقات غیر عمده دیگر نیز وجود دارند. این‌ها یا طبقات جدید در حال زایش و تکامل اند یا طبقات در حال زوال، دستخوش قشر بندی و تجزیه. طبقه کارگر دارای نقشی ویژه و رسالت تاریخی خاصی است، زیرا که این طبقه با مبارزه خود ضمن اتحاد با دهقانان زحمتکش علیه سرمایه‌داری و برای استقرار سوسیالیسم و کمونیسم اصل استثمار را ملغی می‌کند و جامعه بدون طبقات را ایجاد می‌نماید.

بنابراین طبقه یک مقوله اجتماعی تاریخی است، در کمون اولیه وجود نداشته است و در کمونیسم نیز از بین خواهد رفت. در نظام‌های اجتماعی منقسم به طبقات، طبقات استثمار شونده همه ثروت‌های اجتماعی را تولید می‌کنند، ولی طبقات بهره‌کش سهم مهمی از آن‌ها را، از آنجا که صاحب وسایل تولید هستند، به خود اختصاص می‌دهند. تناقضات و تضادهای طبقاتی از همین جا ناشی می‌شود. مبارزه طبقاتی که بر شالوده عینی وجود طبقات بهره‌کش و بهره‌ده و منافع متضاد آن‌ها جریان دارد، یک امر ذهنی و وابسته به اراده و میل افراد نیست.

عدم درک مفهوم علمی طبقه و مخلوط کردن آن با دسته‌جات و گروه‌های مختلف اجتماعی و اقشار و اصناف یا گروه‌های صنفی و جنسی معین (زنان، جوانان، روشنفکران، کارمندان و غیره) نه تنها از نظر تئوری اشتباه است، بلکه در عمل کار را به نفع تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی می‌کشانند.

۷۹- عینی و ذهنی (Objectif & Subjectif)

عینی (اَبژکتیف) یعنی آنچه در خارج از شعور و آگاهی و حواس انسانی و به طور مستقل وجود دارد. به عبارت دیگر، آنچه وجودش بستگی به ذهن و شعور انسان و شناسایی او نداشته باشد.

ذهنی (سوبژکتیف) یعنی آنچه در ذهن و شعور انسانی وجود دارد و طبق نظریه ماتریالیستی انعکاسی از جهان عینی است.

در مباحث مختلف اجتماعی و فلسفی این واژه‌ها به معانی مختلف به کار می‌روند. ما برای توضیح چند مثال می‌آوریم. مثلاً می‌گویند قضاوت عینی باید کرد، یا قضاوت ذهنی درست نیست. مقصود از این عبارات چیست؟ قضاوت عینی یعنی شالوده استدلال و ارزیابی خود را بر پیشداوری‌ها، تمایلات و محتویات ذهنی خود قرار ندهیم، بلکه در این ارزیابی فاکت‌های مربوطه، و عین واقعیت را ملاک و محک قرار دهیم. بینیم فی‌الواقع در جهان مادی مستقل از خواست و تمایل و محتویات ذهنی ما چه می‌گذرد. هر قدر این واقعیت مستقل از شعور، بیشتر و همه‌جانبه‌تر پایه و شالوده ارزیابی و برخورد و استدلال ما قرار گیرد، قضاوت ما عینی‌تر و البته صحیح‌تر خواهد بود.

یک مورد دیگر که در آن از واژه‌های عینی و ذهنی زیاد استفاده می‌شود مربوط به قوانین تکامل طبیعت و اجتماع است. در این مورد وقتی می‌گوییم فلان قانون عینی است، مقصود آن است که صرف‌نظر از خواست و اندیشه ما، مستقل از شعور ما، تکامل این یا آن پدیده و روند به طور عینی، و بنا بر قانون‌مندی مزبور انجام می‌گیرد. مثلاً در زمینه طبیعت، قانون جاذبه و در نتیجه سقوط اشیاء به روی زمین (تا حد سرعت معین)، یا قانون تبدیل مایع به گاز در درجه حرارت و فشار معین، قوانینی عینی هستند، یعنی ما بخواهیم یا نخواهیم، مستقل از شعور و ذهن ما چنین قوانینی عمل می‌کنند و بر روندهای طبیعی حاکم‌اند. در مورد اجتماع هم وقتی از قانون عینی صحبت می‌کنیم، مقصود مناسبات ماهوی بین پدیده‌ها در تکامل جامعه بشری است که در

شرایط معین تاریخی مستقل از اندیشه و خواست و تمایل انسانی وجود دارد. مثلاً جریان تبدیل جامعهٔ فئودالی به جامعهٔ سرمایه‌داری در شرایط معین دارای قانون‌مندی عینی است و بنا بر علل ماهوی و درونی وابسته به تکامل جامعه، چنین گذاری در سطح جامعهٔ بشری حتماً به وقوع می‌پیوندد. یا استثمار کارگر در جامعهٔ سرمایه‌داری، که بر طبق قانون اضافه ارزش صورت می‌گیرد، زائیدهٔ ماهیت این جامعه و مناسبات سرمایه‌داری است و تا هنگامی که این جامعه برقرار است، قانون عینی مزبور عمل می‌کند و کارگر زحمتکش فاقد وسایل تولید از طرف سرمایه‌دار صاحب وسایل تولید استثمار می‌شود. همان‌طور که در مورد قوانین طبیعی انسان با شناخت قوانین می‌تواند آن را مورد استفاده قرار دهد و از آن‌ها به سود خود بهره‌برداری کند، در مورد قوانین اجتماعی نیز با شناخت قوانین عینی تکامل جامعه و پی بردن به طرز عمل آن‌ها و با در نظر گرفتن آن‌ها می‌توان از آن‌ها برای تسریع در پیشرفت اجتماع و تحولات انقلابی استفاده نمود. بنابراین، عینی و ذهنی در رابطهٔ دیالکتیکی بین خود هستند.

عینی بودن قانون‌مندی‌های تکامل در زمینهٔ اجتماع به معنای بی‌تأثیر بودن عمل آگاهانهٔ انسان‌ها نیست و نمی‌تواند به هیچ‌وجه بهانه‌ای برای غیرفعال ماندن انسان در برخورد با رویدادهای اجتماعی باشد. به عبارت دیگر، درک عینی بودن تکامل تاریخی یعنی آنچه «جبر تاریخ» نام گرفته است، هرگز به این معنا نیست که باید درست روی دست گذاشت و منتظر جریان خود به خودی حوادث ماند. برعکس، انسان با فعالیت و شعور خود نه تنها واقعیت موجود را می‌شناسد و به ماهیت قوانین تکامل آن پی می‌برد، بلکه این شناخت را وسیلهٔ تغییر و تکامل قرار می‌دهد و خلاقانه بر جریان تحول تأثیر می‌گذارد.

در هر عمل معرفتی یا شناخت دو طرف وجود دارد: اوّل عامل معرفت‌یابنده، اعم از آن که فرد یا جمع باشد، و آن را در اصطلاح فلسفی سوژکت یا ذهن می‌نامند، و دوّم آن چیزی که بدان معرفت می‌یابیم و مضمون شناخت است و آن را اُبژکت می‌نامند. عین یا مضمون معرفت امری است خارج از ذهن ما، مستقل از ما. حال اگر شعور و ذهن به علتی از علل، خواه در نتیجهٔ

خواست‌ها و شورهای انفرادی، خواه در نتیجه عامی‌گری و برخورد سطحی و یک‌جانبه، خواه در نتیجه جمود در یک رشته احکام آیه مانند یا تبعیت کورکورانه از ذهنیات دیگران و غیره نخواهد موضوع عینی معرفت را دقیقاً مورد مطالعه و تجزیه قرار دهد و بخواهد خواص و قوانین و تضادهای این عین را رأساً از ذهن خود بیرون کشد، و منظره ناقص و غلط و مسخ شده خود را جانشین واقعیت عینی کند، و پروای آن را هم نداشته باشد که تا چه اندازه این ساخته‌های ذهن وی با واقعیت عینی خارج منطبق است، این شیوه تفکر را سوپژکتیویسم یا اصالت ذهن می‌نامیم. پس سوپژکتیویسم یا سبک ذهنی تفکر و عمل به مفهوم آن است که ساخته ذهن، جانشین واقعیت عینی گردد و ذهن مستقل از عین عمل کند، اعم از این که این کار آگاهانه یا ناآگاهانه از روی نیت خوب یا بد انجام گیرد. مارکسیسم چنین سبکی را رد می‌کند و معتقد است که باید جهان و واقعیت‌های را آنچنان که هست منعکس نمود و شناخت. به عبارت دیگر، باید برخوردی عینی و مشخص با پدیده‌ها و رویدادها داشت. شرایط رسیدن به این هدف عبارت است از:

- اول - جمع‌آوری دقیق فاکت‌ها و اطلاعات درباره موضوع بررسی به نحوی هر چه جامع‌تر و دقیق‌تر،
- دوم - بررسی دقیق این فاکت‌ها و اطلاعات با انطباق قوانین عام مارکسیستی - لنینیستی،
- سوم - استنتاج از تحلیل و تعیین خط مشی عملی مبتنی بر این استنتاج و سنجش این خط مشی در عمل.

۸۰ - فاشیسم (Fascisme)

معنای علمی این واژه عبارت است از نظام دیکتاتوری متکی به اعمال زور و ترور آشکار که توسط ارتجاعی‌ترین و متجاوزترین محافل امپریالیستی مستقر می‌شود.

فاشیسم زائیده بحران عمومی سرمایه‌داری است. فاشیسم در مرحله‌ای از مبارزه شدید طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی پدید می‌گردد که سرمایه انحصاری دیگر قادر نیست سلطه خود را از طریق پارلمانی و شیوه‌های متعارف حکومت حفظ کند و لذا به استبداد و ترور، سرکوب خونین جنبش کارگری و هر جنبش دموکراتیک دیگر و نیز به عوام‌فریبی‌های گزافه‌گویانه متوسل می‌شود. فاشیسم سیاست و عمل خود را به ممنوع کردن احزاب کمونیست، سندیکاها و سایر سازمان‌های مترقی، الغای کلیه حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و نظامی کردن دستگاه دولتی و همه حیات اجتماعی کشور خمره با عوام‌فریبی‌های «اجتماعی» و تبلیغاتی متکی بر تعصب ملی و نژادی و ادعای وحدت ملی و آشتی طبقاتی مبتنی می‌سازد. فاشیسم برای اجرای این مقاصد از دسته‌جات ضربتی، قاتلان و عناصر وازده و اوباش نظیر اس‌اس‌ها در آلمان هیتلری و پیراهن سیاهان در ایتالیای موسولینی استفاده می‌کند. نژادپرستی و شونینسم و تئوری‌های نظیر آن حربه‌های اساسی ایدئولوژیکی فاشیسم را تشکیل می‌دهند. از نظر تاریخی فاشیسم نخست در ایتالیا در سال ۱۹۱۹ به وجود آمد و سه سال بعد توانست حکومت را در این کشور غصب کند. حزب فاشیستی آلمان در سال ۱۹۲۰ ایجاد شد و نام عوام‌فریبانه ناسیونال سوسیالیست بر خود نهاد. این حزب در سال ۱۹۳۳ به کمک انحصارهای بزرگ آلمانی و خارجی حکومت را به دست گرفت و دیکتاتوری خونین هیتلری را مستقر کرد. تجزیه جنبش کارگری آلمان در آن هنگام و روش اپورتونیستی سوسیال دموکرات‌های راست به فلج کردن نیروی عظیم طبقه کارگر آلمان و بالاخره به پیروزی فاشیسم کمک کرد. در آلمان هیتلری که به مظهر فاشیسم و نمونه روشن آن به شمار می‌رود، حزب کمونیست، سندیکاها و کارگری و سایر سازمان‌های دموکراتیک یکی پس از دیگری سرکوب شدند. استبداد سیاهی حکم فرما شد. نخبه دانشمندان و روشنفکران و ادبای آلمانی بر اثر دیکتاتوری و سیاست ضد یهود فاشیست‌ها مجبور به جلای وطن شدند. فاشیست‌ها با استفاده از تئوری‌های «فضای حیاتی» و «ژئوپلیتیک» و «نژاد برتر» با اقدامات علمی انحصارهای بزرگ

جنگ جدیدی را به منظور تقسیم مجدد جهان و اشغال سرزمین‌های دیگر کشورها تدارک دیدند. این سیاست منجر به جنگ دوم جهانی شد که بالاخره با در هم شکستن کامل نظامی، اقتصادی و سیاسی ارتجاع فاشیستی و با پیروزی اتحاد شوروی و ائتلاف ضد هیتلری فاشیستی پایان یافت.

پس از این شکست نیز عناصر فاشیست بار دیگر در کشورهای امپریالیستی عرصه جدیدی برای فعالیت یافتند؛ محافل امپریالیستی مرتجع و تجاوزکار همچنان حامی اصلی آن‌ها هستند و مخارج آنان را تأمین می‌کنند. در آلمان غربی [سابق]، انگلستان، ایالات متحد آمریکا، ژاپن، فرانسه، ایتالیا و غیره ده‌ها سازمان فاشیستی و دار و دسته‌های مسلح که علناً نازیسم را تبلیغ می‌کنند و هیتلر را معبود خود می‌شمرند، مرکب از جنایت‌کاران حرفه‌ای که در رأس آن‌ها افراطی‌ترین محافل راست امپریالیستی قرار دارند، فعالیت می‌کنند؛ به عملیات تروریستی و ارباب و تحریک سرگرم‌اند و از پشتیبانی همه‌جانبه عالی‌ترین مقام‌های مالی و نظامی و سیاسی برخوردارند. رژیم سرمایه‌داری از کلیه این دسته‌جات برای سرکوب جنبش‌های کارگری و اعتصاب‌های توده‌ای، خراب‌کاری و کشتار و اقدام‌های تحریک‌آمیز استفاده می‌کند. در این اواخر بسیاری از آن‌ها نام و قیافه ماورای چپ به خود می‌گیرند یا با گروه‌های ماورای چپ و انقلابی‌نما همکاری نزدیک برقرار می‌کنند.

در معنای دقیق علمی خود، فاشیسم محصول امپریالیسم و حربه انحصارهاست، ولی در عین حال با توجه به شیوه‌های خاص اعمال دیکتاتوری و ترور، آمیخته با عوام‌فریبی، عبارت «حکومت فاشیستی» به نظام‌های استبدادی دیگری هم که تمام مخالفان و آزادی‌خواهان و احزاب سیاسی را وحشیانه سرکوب می‌کنند و کلیه حقوق بشری و آزادی‌های مدنی را از بین می‌برند نیز اطلاق می‌شود.

علاوه بر ارگان‌های رسمی امنیتی و انتظامی دولتی، گروه‌های ضربتی ویژه تعلیم یافته و به سبک فاشیستی، همواره آماده عمل برضد میهن‌پرستانند.

نازیسم - دارای همان معنای فاشیسم است. این کلمه از حروف اول اسم حزب فاشیستی هیتلر که «حزب کارگری ملی سوسیالیستی» خوانده می‌شد

(و البته نه کارگری بود نه ملی و نه سوسیالیستی) ترکیب یافته است.

۸۱- فورماسیون اجتماعی - اقتصادی

فورماسیون یا صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی عبارت است از نظام اقتصادی معین تاریخی و روبنای متناسب با آن.

در تاریخ بشری پنج صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی دیده می‌شود که عبارتند از جامعهٔ اشتراکی اولیه (کمون اولیه)، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم.

هر یک از صورت‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی دارای قوانین خاص پیدایش و تکامل خود است. در عین حال قوانین عامی نیز وجود دارند که در تمام صورت‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی جاری هستند. گذار از یک صورت‌بندی به صورت‌بندی دیگر نتیجهٔ تضاد و اتفاق بوده، بلکه بر حسب قانونمندی معینی انجام می‌گیرد. بدین نحو که در درون جامعه تضادهای معینی به وجود می‌آید که موجبات برآفتادن نظام اجتماعی کهنه و پیدایش یک نظام اجتماعی مترقی و نوین را فراهم می‌آورد. قانون عینی تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده قانون عامی است که گذار از یک صورت‌بندی به صورت‌بندی دیگر تحت تأثیر آن انجام می‌گیرد. در مرحلهٔ معینی از رشد نیروهای مولده، مناسبات تولیدی جامعه هماهنگی خود را با نیروهای مولده از دست داده و با آن وارد تضاد می‌گردد و برآفتادن نظام کهنه و ایجاد نظام نوین مبتنی بر مناسبات تولید جدید را ضرور می‌گرداند. در جوامع طبقاتی گذار از یک صورت‌بندی به صورت‌بندی دیگر در نتیجهٔ مبارزه میان طبقات متخاصم انجام می‌گیرد. در نتیجهٔ مبارزهٔ انقلابی طبقات پیشرو، به حاکمیت طبقات می‌رساننده پایان داده می‌شود.

۸۲ - فارمر (Farmer)

یک واژه انگلیسی است به معنای صاحب فارم یا صاحب مزرعه. فارمر عبارت است از مالک یا اجاره‌دار قطعه زمینی که دارای اقتصادی مبتنی بر تولید کالایی سرمایه‌داری است. گاهی اوقات فارمرها دارای اقتصاد کالایی ساده نیز هستند. این شکل به خصوص در ایالات متحد آمریکا و همچنین انگلستان تکامل یافته است. در آمریکا و فور زمین‌های وسیع و قَلت مهاجران خواستار کار کشاورزی، موجب رشد سریع این شکل از اقتصاد سرمایه‌داری در کشاورزی شد. ولی در طول تکامل سرمایه‌داری، در کشاورزی نیز جریان تمرکز مالکیت ارضی و تمرکز تولید پدید آمد و تقویت یافت. عده زیادی از فارمرها خانه خراب و از زمین خود رانده شدند و به جای آن‌ها فارم‌های بزرگ با بنیۀ مالی قوی به وجود آمد. هم اکنون نیز در ایالات متحد جریان خانه خرابی فارمرهای کوچک و تا حدی متوسط که به صفوف کارگران یا بیکاران می‌پیوندند دیده می‌شود. زمین‌داران بزرگ و نیرومند سرمایه‌داری فارم‌های بسیار وسیعی را اداره می‌کنند که قسمت اعظم زمین‌ها و تولید کشاورزی را در دست دارند. در برخی کشورهای دیگر نیز بر اثر اصلاحات ارضی چنین قشری پدید می‌گردد و عده‌ای از دهقانان که زمین داشته یا اجاره می‌کرده یا صاحب نَسَق بوده‌اند زمین‌های خود را از دست می‌دهند و به جای آن‌ها سرمایه‌داران بزرگ کشاورزی به وجود می‌آیند.

۸۳ - فرهنگ (Culture)

فرهنگ عبارت است از مجموعه ارزش‌های مادی و معنوی جامعه بشری که در جریان فعالیت اجتماعی - تاریخی آن ایجاد شده است. فرهنگ فعالیت خلاق انسان‌ها را برای به وجود آوردن این ارزش‌ها و نحوه کسب و انتقال آن‌ها را نیز در بر می‌گیرد. فرهنگ دارای دو جانب به هم پیوسته است: فرهنگ

مادی و فرهنگ معنوی.

فرهنگ مادی عبارت است از مجموعه وسایل تولیدی، تکنیک، تجربه تولید و سایر ارزش‌های مادی که یک جامعه در هر مرحله از تکامل تاریخی خود در اختیار دارد.

فرهنگ معنوی مجموعه دستاوردهای جامعه را در همه زمینه‌های علم و هنر و اخلاق و فلسفه تشکیل می‌دهد.

فرهنگ یک پدیده تاریخی است وابسته به فورماسیون اجتماعی - اقتصادی. بر خلاف تئوری‌های ایدآلیستی که فرهنگ معنوی را از بنیاد مادی آن جدا کرده و آن را یک محصول روانی برگزیدگان می‌شمارد، مارکسیسم - لنینیسم جریان تولید زعم مادی را پایه و سرچشمه رشد فرهنگ معنوی می‌داند و از همین جا نتیجه می‌گیرد که فرهنگ مستقیم یا غیرمستقیم ثمره کار و فعالیت توده‌های مردم زحمتکش است.

با وجود وابستگی فرهنگ معنوی به شالوده مادی خود، به محض تعویض این شالوده، فرهنگ معنوی خود به خود تغییر نمی‌پذیرد زیرا که دارای استقلال نسبی است و تکامل آن تابع قانونمندی‌های ویژه خویش. فرهنگ معنوی در جوامع منقسم به طبقات، دارای خصلت طبقاتی است، هم از نظر محتوای ایده‌ای آن و هم از نظر استفاده علمی از آن. طبقه مترقی حامل و بیانگر فرهنگ پیشرو و مترقی است. هم‌زمان با پیدایش و تشکیل ملت‌ها، فرهنگ در شکل ملی خود تظاهر می‌کند. در جامعه سرمایه‌داری در داخل هر فرهنگ ملی دو نوع فرهنگ معنوی یافت می‌شود. فرهنگ بورژوازی منعکس‌کننده و مدافع منافع طبقات استثمارگر است و اندیشه جاودانی بودن نظام سرمایه‌داری را رواج می‌دهد. در جامعه سرمایه‌داری عناصری کم و بیش رشد یافته از فرهنگ سوسیالیستی و دموکراتیک نیز ایجاد می‌شود که بیانگر منافع توده‌های زحمتکش است. حامل فرهنگ معنوی مترقی، پرولتاریا یعنی انقلابی‌ترین طبقه جامعه است و یکی از وظایف او ایجاد فرهنگ نوین سوسیالیستی است. به همین جهت نباید «فرهنگ در جامعه سرمایه‌داری» را با «فرهنگ بورژوازی» اشتباه کرد.

فرهنگ نوین سوسیالیستی با تکیه به تئوری‌های مارکسیسم - لنینیسم و شناسایی قوانین تکامل اجتماع از بهترین عناصر و پُرآرج‌ترین ارزش‌های فرهنگ انسانی در طول تاریخ بهره‌مند می‌گردد. فرهنگ سوسیالیستی نفی مکانیکی و سترون فرهنگ گذشته نیست، بلکه در برگیرنده کلیه دستاوردهای مترقی آن است. فرهنگ نوین سوسیالیستی وسیله مؤثر تربیت کمونیستی زحمتکشان است.

در نوشته‌های لنین واژه فرهنگ (کولتور) به سه معنای مختلف به کار رفته است:

یکی به مفهوم تمدن، نحوه رفتار و کردار در یک جامعه، انعکاسی از ارزش‌های یک جامعه با تمدن خاص خود در آگاهی افراد. انقلاب فرهنگی که در جامعه سوسیالیستی پس از انقلاب سیاسی و اجتماعی روی می‌دهد به این معنا توجه دارد.

دوم به مفهوم ایدئولوژی، بیان رابطه انسان با جهان. تقسیم هر فرهنگ به دو جزء: فرهنگ بورژوایی حاکم و ارتجاعی و عناصر فرهنگ دموکراتیک و سوسیالیستی متعلق به توده زحمتکش ناظر به این مفهوم است. انقلاب فرهنگی از این لحاظ به معنای آن است که فرهنگ - ایدئولوژی بورژوایی باید جای خود را به فرهنگ سوسیالیستی بدهد.

سوم به مفهوم تعلیمات یا دانش، شناسایی فنی، معرفت عمومی. در این مورد عبارات «فقدان فرهنگ» یا «بی فرهنگی» به معنای نقص آموزش، بی‌سوادی، جهل و خرافات به کار می‌رود.

۸۴ - فئودالیسم (Féodalisme)

فئودالیسم آن فورم‌اسیون اجتماعی - اقتصادی است که در نتیجه تلاشی جامعه برده‌داری یا مستقیماً در نتیجه تلاشی کمون اولیه با ویژگی‌های مشخص خود در هر کشور، تقریباً در کلیه سرزمین‌های جهان به وجود آمد.

پیدایش - در شکل کلاسیک خود، عوامل این دوران در بطن جامعه برده‌داری به صورت کولون بروز نمود. کولون‌ها عبارت بودند از بردگان آزاد شده یا زحمتکشان آزاد یعنی غیربرده که قطعات کوچک زمین را با شرایط معینی می‌گرفتند و موظف بودند زمین ارباب یعنی مالک بزرگ زمین را زراعت کنند و سهم بزرگی از محصول را به صورت جنس یا نقد به مالک تسلیم کنند و مقرری‌های دیگری به شکل بیگاری و مالیات و غیره تأدییه نمایند. در اواخر دوران برده‌داری، کار به این شکل، عواید بیشتری برای برده‌داران و خواجگان تأمین می‌کرد. زارعان جدید وابسته به زمین بودند، یعنی با آن خرید و فروش می‌شدند، ولی دیگر بنده و زرخرید به شمار نمی‌آمدند. این نوع جدید زحمتکشان که به زبان رومی کولون نامیده می‌شدند پیشینیان سرف‌ها یا رعیت‌های قرون وسطایی هستند. با مرور زمان، اختلاف بین بردگان آزاد شده، کولون‌ها و دهقانان آزاد از بین رفت و همه به توده وسیع و یک دست «رعیت» که در غرب سرف نامیده می‌شود، بدل شدند. به همین جهت دوران فتودالیسم را سرواژ نیز نامیده‌اند.

در صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی فتودالیسم، طبقات اساسی عبارتند از دهقانان رعیت (بهره‌دهان) و مالکان فتودال (بهره‌کشان). عامل انقلابی در این مرحله همواره دهقانان و پیشه‌وران بودند. در جوامع شرق باستان، رؤسای قبایل، فرماندهان جنگی، روحانیون و پیشوایان به علت وظایف خاص و متعدد خود نظیر حفظ امنیت، نظارت بر تقسیم نوبتی زمین‌ها، آبیاری، نگاهداری دام‌ها و غیره اهمیت و قدرت و ثروت یافتند و قشربندی درونی جامعه طایفه‌ای ابتدایی بین آنان و انبوه فقیر طوایف صورت گرفت. تشکیل اتحادیه‌های قبایل و سپس پادشاهی‌ها و ایجاد اشراف و قدرت دولتی متمرکز و به شدت استبدادی راه تکامل این جوامع بود که در آن‌ها بردگی به شکل عمده به صورت بردگی خانگی باقی ماند.

نیروهای مولده - فتودالیسم یک مرحله ضروری تکامل جامعه انسانی است و پیدایش آن به موقع خود به رشد نیروهای مولده کمک کرد. رشته‌های اساسی تولید در این دوران کشاورزی است. کار توده‌های دهقانی وابسته به زمین که

هر یک قطعه زمینی را کشت می‌کرد و دارای ابراز تولید متعلق به خود بود و تا حدی خویش را در پیشرفت کشاورزی ذینفع می‌شمرد، توانست موانعی را که در آن عصر در راه رشد نیروهای مولد وجود داشت برطرف سازد. در آغاز این دوران ادوات زراعی خیش چوبی و آهنی، داس و بیل بود و سپس گاو آهن چرخ‌دار و ادوات زراعی دندانه‌دار و بعد تدریجاً آسیای بادی یا آبی و غیره به وجود آمد. سطح تولید ترقی کرد، محصولات متنوع‌تر شد، دامپروری رشد یافت، پیشه‌وری به تدریج کاملاً از کشاورزی جدا شد، حرفه‌های جدید پیدا شد و بالاخره آهنگری، کشتیرانی و استفاده از نیروی آب و چرخ و غیره تأثیر مهمی در پیشرفت امور صنعتی نمود، به طوری که پس از گذشت چندین قرن دیگر تکامل آینده تولید در چارچوب تنگ مناسبات فئودالی ممکن نبود.

مناسبات تولیدی - مناسبات تولیدی جامعه فئودالی بر مالکیت ارباب بر زمین و وابستگی شخصی دهقانان به ارباب فئودال یعنی مالکیت محدودی بر رعیت استوار بود. رعیت دیگر بنده نبود، اختیار جان او در دست مالک نبود، و مستقلاً فروخته نمی‌شد، اگر چه با زمینی که به فروش می‌رفت به مالک جدید منتقل می‌شد. در ممالک شرقی اکثراً دهقانان وابستگی به شکل کلاسیک به زمین نداشتند و بیشتر قروض آنها به مالک، آنان را از نظر اقتصادی وابسته می‌کرد. رعیت از محصول دارای سهمی بود که به خود او تعلق داشت.

وابستگی رعیت به ارباب نوعی از اجبار غیراقتصادی است. در این دوران هم مالکیت فئودالی و هم مالکیت انفرادی دهقان و پیشه‌ور بر ادوات تولید توأمأ وجود داشت. محصول اضافی رعیت تسلیم ارباب می‌شد که آن را بهره مالکانه یا بهره اربابی می‌نامیدند. به طور کلی به سه نوع بهره مالکانه: کاربهره یا بیگاری، بهره جنسی و بهره نقدی بر می‌خوریم که کمابیش در جنب یکدیگر وجود داشتند ولی در مراحل مختلف تکامل جامعه فئودالی یکی از اشکال مزبور تفوق یافته است. شکل مسلط استثمار دهقانان در مرحله ابتدایی دوران فئودالیسم کاربهره بود، بدین معنی که دهقان روزهای معینی از هفته را مستقیماً برای ارباب و روی زمین او کار می‌کرد و این یک کار اجباری و مجانی به سود فئودال بود و بدین ترتیب به اصطلاح اقتصادی، زمان کار اضافی او از نظر

زمان و مکان کاملاً مشخص بود. بهره جنسی تسلیم منظم مقداری از محصول زراعی و دامی بود. بهره نقدی به معنای پرداخت بهره مالکانه به پول است. بهره نقدی خصوصیت دورانی است که فئودالیسم در حال تلاشی است و مناسبات سرمایه‌داری کم کم در تولید رخنه می‌کند. علاوه بر این بهره منظم مالکانه، ارباب یک سلسله عوارض و مالیات‌ها و سیورسات به دهقانان تحمیل می‌کرد. واضح است که هر کشور یا گروه کشورها دارای ویژگی‌های فئودالی مخصوص به خود بودند. مثلاً در ممالک باستان خاورزمین مدت‌ها مناسبات فئودالی با بقایای دوران‌های پیشین در آمیخته بود. مالکیت دولتی بر زمین و مالکیت شاهان قسمت مهمی از زمین‌ها را در بر می‌گرفت. آبیاری مصنوعی، قنوات و شبکه‌های آبیاری و تعلق آن‌ها به دولت و اشراف ویژگی‌های خاص را موجب می‌شد.

قانون اساسی اقتصاد فئودالی عبارت است از تولید محصول اضافی برای تأمین نیازمندی‌های ارباب فئودال و استثمار رعایای وابسته بر مبنای مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی نسبت به رعایا، از طریق کاربهره، بهره جنسی و نقدی و انواع دیگر عوارض و مالیات‌ها و سیورسات (واژه کاربهره را در فارسی می‌توان به بیگاری تعبیر نمود).

در آغاز این دوران اقتصاد طبیعی تفوق کامل داشت و مقصود از اقتصاد طبیعی (بسته) آن است که هر تولید برای مصرف است نه برای مبادله؛ به عبارت دیگر، هر ارباب در املاک خود از عواید و بهره‌ای که از استثمار دهقانان به دست می‌آورد زندگی می‌کرد و تقریباً کلیه احتیاجات ضروری وی و خدمه‌اش در املاکش تهیه می‌شد و به ندرت مبادلات با خارج از این محیط مورد استفاده قرار می‌گرفت. اقتصاد دهقانی نیز بر همین پایه قرار داشت و خانواده دهقانی به امور پیشه‌وری نیز می‌پرداخت و عمده نیازمندی‌های خود را شخصاً تأمین می‌نمود. بعداً، به تدریج با توسعه شهرها تولید پیشه‌وری و تقسیم کار و مبادلات بین شهر و ده بسط یافت و ناگزیر درهای اقتصاد طبیعی به خارج گشوده شد و بازار گسترش یافت. مناسبات تولیدی فئودالی در مرحله معینی از تکامل دوران فئودالی به سدی در راه تکامل نیروهای

مولده بدل می‌شود. با رشد تولید کالایی عوامل کم و بیش شکل گرفته تولید سرمایه‌داری پدید می‌گردد. قیام‌ها و جنگ‌های دهقانی اساس جامعه فئودالی را متزلزل می‌کند و جامعه راه رشد خود را به سوی دوران بعدی می‌گشاید. در دوران معاصر به علت وجود سیستم جهانی سوسیالیستی، که به عامل قاطع تکامل جامعه بشری بدل می‌شود و همچنین وجود نهضت‌های نیرومند ملی و آزادی‌بخش امکان آن هست که جوامعی که در آن هنوز فئودالیسم یا بقایای آن وجود دارد، دیگر از دوران پُردرد سرمایه‌داری نگذرند و مستقیماً به سوی سوسیالیسم گام بردارند.

۸۵ - کاپیتولاسیون (Capitulation)

کاپیتولاسیون یا رژیم کاپیتولاسیون مَبین این واقعیت است که برخی از دولت‌های سرمایه‌داری و استعمارگر از حقوق خاصی در کشورهای وابسته و نیمه مستعمره برخوردارند. ایران و همچنین ترکیه که در نیم قرن پیش [در گذشته] مستعمره رسمی ممالک امپریالیستی نبودند، مثال‌های بارز این اعطای حقوق مستعمراتی ویژه به‌شمار می‌رفتند. این حقوق و امتیازات به سود اتباع دولت‌های امپریالیستی طبق قراردادهای نابرابر به کشورهای مربوطه تحمیل می‌شود. یکی از مهم‌ترین مظاهر وجود کاپیتولاسیون عبارت است از آن که قوانین دادگستری و احکام و دادگاه‌های محل شامل اتباع کشور صاحب امتیاز نمی‌شود. مثلاً در صورت ارتکاب جرم توسط اتباع دولت‌های امپریالیستی آن‌ها از طرف کُنسولگری دولت خود مورد تعقیب قرار می‌گرفتند و نه از طرف دادگاه‌های محلی.

مظاهر دیگر کاپیتولاسیون عبارت است از حق اتباع دولت‌های امپریالیستی به داشتن مساکن و منازل و مناطقی که قدرت و حاکمیت دولت محلی بر آن‌ها اعمال نمی‌شد، حق داشتن راه‌آهن یا پُست ویژه، معافیت از پرداخت مالیات‌ها و عوارض محلی، یا تخفیف زیاد آن. از نظر تاریخی، کاپیتولاسیون

در قرن‌های دهم تا دوازدهم میلادی پدید شد و عبارت از حقوق ویژه‌ای بود که در بیزانس به اتباع شهرهای تکامل یافته تجارتنی آن زمان در ایتالیا نظیر جنوا، پیزا و غیره داده می‌شد. در آن قرون این حقوق اعطا شده را دولت محل می‌توانست طبق منافع خود تغییر دهد یا ملغی کند. پس از تشکیل امپراتوری عثمانی، این حقوق ویژه در مورد اتباع شهرهای مزبور تأیید و تجدید شد.

در اواسط قرن ۱۶ سلیمان دوم امپراتور عثمانی نظیری همین حقوق را طبق قراردادی به بازرگانان فرانسوی نیز تفویض کرد. کارل مارکس، کاپیتولاسیون را در آن زمان به مثابه اجازه‌نامه‌های امپراتوری و امتیازات ویژه‌ای توصیف می‌کند که توسط باب عالی (دربار عثمانی) به اتباع سایر کشورهای اروپایی داده می‌شد تا بلامانع به سوداگری و پیشه‌وری بپردازند. وجه مشخصه این قراردادها آن بود که متقابل نبودند، یعنی به طور یک جانبه این حقوق خاص داده می‌شد، منتهی امکان داشت توسط دولت مربوطه الغا گردد. در اواسط قرن ۱۸ کاپیتولاسیون خصلت جدیدی یافت، بدین معنی که از طرف دولت‌های قوی اروپایی به کشورهای شرق تحمیل شد و دیگر به طور یک جانبه قابل الغا نبود.

کاپیتولاسیون در ایران در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ اجرا شد و پس از آن در چین و ژاپن و برخی دیگر کشورهای آسیا و آفریقا عملی گردید. رژیم کاپیتولاسیون به نفوذ سرمایه‌ها و بازارها در این کشورها و عقب‌مانده‌نگه‌داشتن آن‌ها توسط دولت‌های اروپایی و ایالات متحد آمریکا کمک فراوانی کرد. کنسولگری‌های این ممالک سرمایه‌داری اختیارات اداری، پلیسی و قضایی ویژه یافتند، حق برون‌مرزی برای اتباع خود به دست آوردند، مالکیت آن‌ها و خود آن‌ها از حیطة قدرت و تصمیم دولت‌های مربوطه محلی خارج شدند.

کاپیتولاسیون با حق حاکمیت و استقلال خلق‌ها مغایرت آشکار دارد. انگلستان و روسیه تزاری از این حقوق ویژه در ایران برخوردار بودند و رژیم کاپیتولاسیون را به میهن ما تحمیل کرده بودند. بلافاصله پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، حکومت شوروی اعلام کرد که کاپیتولاسیون را یکی از اشکال یوغ استعماری می‌شمرد و آن را ملغی می‌کند. دولت شوروی از کلیه

این حقوق استعمارگرانه و امتیازات ویژه تزاری چشم پوشید و همین عمل امکان داد که حق کاپیتولاسیون سایر کشورهای امپریالیستی نیز مُلغی گردد. در سایر نقاط گیتی نیز مبارزه مشترک نهضت‌های آزادی‌بخش ملی و دولت جوان شوروی به خاطر حق حاکمیت خلق‌ها، بالاخره امپریالیست‌ها را وداشت از رژیم کاپیتولاسیون صرف‌نظر کنند. اگر چه همواره کوشیدند به نحوی پنهان، و در عمل، این گونه حقوق استعماری را برای خود حفظ کنند.

تصویب قانون مصونیت مستشاران آمریکایی در زمان شاه مخلوع نمونه بارز آن و ناقض استقلال و حاکمیت ملی ما بود.

۸۶- کارگر کشاورزی

یا پرولتر کشاورزی عبارت است از کارگر مزدبگیر که در واحدهای کشاورزی سرمایه‌داری کار می‌کند. کارگران کشاورزی اغلب دهقانان بی‌زمین یا کم‌زمین‌اند که خانه خراب شده، برای دریافت دستمزد اجیر زمین‌دار می‌گردند. در نظام سرمایه‌داری انبوه دهقانان فقیر به سرعت هر گونه مالکیت و نسقی را از دست می‌دهند و قشری از آنان به کارگر کشاورزی مبدل می‌شوند. کارگران کشاورزی از لحاظ رابطه خود با وسایل تولید (یعنی فقدان چنین مالکیتی)، از نظر نحوه استثمار که فروش نیروی کار خود و تولید اضافه ارزش است، و از نظر نحوه دریافت سهم خود که مزد اعم از نقدی یا جنسی است، جزو طبقه کارگر (پرولتاریا) محسوب می‌گردند؛ ولی به علت شرایط خاص روستا، سنت‌های سیاه‌ظلم و بهره‌کشی، پراکندگی و غیره تیره‌روزترین قشر طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. در مورد آنان کارفرمای سرمایه‌دار عبارت از زمین‌داری است که ممکن است یک سرمایه‌دار کلان با زمین‌های وسیع و اراضی کم و بیش مکانیزه، یا بانک‌ها و مؤسسات مختلف، یا شرکت‌های چند تن سرمایه‌گذار، یا کولاک‌ها یعنی سرمایه‌داری روستا و دهقانان مرفه ساکن

ده باشند.

در جامعهٔ سوسیالیستی، به علت الغای استثمار، واگذاری زمین به کلیهٔ زارعان، اشتراکی کردن کشاورزی و از بین رفتن اقشار مختلف طبقهٔ سرمایه‌دار استثمارگر، پرولتاریای کشاورزی نیز وجود ندارد.

۸۷ - کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر

آیا تقسیم‌بندی جهان به دو گروه مزبور و سپس توضیح پدیده‌های جهان معاصر بر این شالوده، می‌تواند درست باشد و پایهٔ تفسیر رویدادها و درک سیاست‌ها گردد؟ مبلغان این نظریه کلیهٔ کشورهای جهان را از روی میزان رشد صنعتی یا سطح درآمد ملی به دو دسته تقسیم می‌کنند: یکی دستهٔ کشورهای غنی که در آن هم ایالات متحد آمریکا را قرار می‌دهند و هم اتحاد شوروی را، هم کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری و هم کشورهای پیشرفتهٔ سوسیالیستی را؛ دوّم بقیهٔ کشورهای جهان که فقیر هستند. پس از این تقسیم‌بندی مبلغان مزبور می‌گویند دستهٔ اوّل گروه دوّم را استثمار می‌کند و علت فقر و عقب ماندگی گروه دوّم هم همین بهره‌کشی است و نتیجه‌ای که از این «استدلال» می‌گیرند این است که کشورهای فقیر باید متحد شوند و علیه کشورهای غنی مبارزه کنند.

ظاهر قضیه آراسته است. ولی سفسطه از همان ابتدا در آنجاست که کشورهای جهان را از روی شاخص‌هایی نظیر میزان رشد اقتصادی و قدرت صنایع نمی‌توان تقسیم کرد، بلکه ملاک اصلی و اساسی گروه‌بندی کشورها سیستم اقتصادی و اجتماعی است. آنچه اقتصاد و اجتماع و سیاست و فرهنگ و کلیهٔ شئون زندگی کشورها را از هم متمایز می‌سازد، نظام اقتصادی و اجتماعی و ماهیت طبقاتی حکومت است نه میزان رشد و قدرت صنایع. برای درک ماهیت نظام اقتصادی و سیاست کشورهای مختلف و جهان و توضیح گروه‌بندی‌ها در جهان کنونی باید این ملاک اصلی را در نظر داشت.

تنها در چنین صورتی است که می‌توان قضاوت صحیح و منطبق با واقعیت کرد. چگونه می‌توان تفاوت اصولی و ماهوی بین دو سیاست و روش، مثلاً اتحاد شوروی [سابق] را با ایالات متحد آمریکا، جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی [سابق] را با ایتالیا، جمهوری دموکراتیک آلمان [سابق] را با آلمان فدرال [سابق] نادیده گرفت و در هر زمینه‌ای، از تکامل اقتصاد و فرهنگ گرفته تا سیاست خارجی، از نحوه برخورد نسبت به کشورهای در حال رشد و سیاست و کمک و همکاری گرفته تا روش نسبت به جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، تضاد آشکاری را که ناشی از دو نظام اجتماعی و اقتصادی متفاوت و متمایز سوسیالیسم و سرمایه‌داری است مشاهده نکرد؟ پس غنا و فقر و رشد یافتگی و عقب‌ماندگی به خودی خود ملاک تقسیم کشورهای جهان به دو گروه و توضیح دهنده پدیده‌ها نمی‌تواند باشد.

هدف مبلغان این نظریه ناصحیح که نخست از جانب تئوریسین‌های بورژوازی مطرح و سپس از جانب مائوئیست‌ها تکمیل گردیده یکی است و آن ایجاد تفرقه بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای در حال رشد یا به اصطلاح جهان سوم است.

مبلغان امپریالیسم جهانی با اشاعه این نظریه در واقع می‌خواهند گناه واپس‌ماندگی کشورهای مستعمره و وابسته سابق و کشورهای کم‌رشد حاضر را که مستقیماً متوجه دولت‌های امپریالیستی است به گردن کشورهای غنی به طور کلی (که دولت‌های سوسیالیستی پیشرفته نیز وارد در آن جرگه می‌شوند)، بیندازند و بدین ترتیب کشورهای سوسیالیستی را هم‌سطح کشورهای امپریالیستی قرار دهند، حال آن که همه می‌دانند کشورهای سوسیالیستی پیشرفته فعلی اغلب تا قبل از برقراری نظام جدید سوسیالیستی، خود ممالکی عقب‌مانده بودند و زیر استثمار همین ممالک سرمایه‌داری و امپریالیستی قرار داشتند. تنها سوسیالیسم، این نظام جدید اقتصادی و سیاسی و اجتماعی است که در چند دهه موجب ترقی سریع و رشد بی‌سابقه و غنای آن‌ها شد و در مناسبات بین ملت‌ها و دولت‌ها تحول بنیادی ایجاد کرد. البته هم شوروی و هم آمریکا فولاد فراوان تولید می‌کنند، مراکز اتمی می‌سازند،

به تجربیات فضایی دست می‌زنند و غیره، ولی این تشابه در تولید هرگز نمی‌تواند تفاوت اساسی مناسبات تولیدی و ماهیت طبقاتی دولت‌های این کشورها را بپوشاند. یکی فارغ از استثمار است و دیگری مبتنی بر استثمار؛ یکی خادم خلق است و دیگری در خدمت سرمایه‌داران؛ یکی یاور خلق‌ها و حامی استقلال سیاسی و اقتصادی آنهاست و دیگری نواستعمارگر است، دشمن خلق‌ها و ژاندارم بین‌المللی است. کشورهای فقیر و عقب مانده از آن جهت در فقر و عقب ماندگی نگه داشته شده‌اند که امپریالیسم سالیان دراز تسلط اقتصادی و سیاسی خود را بر آنها تحمیل کرده است و امروز هم با شیوه‌های نواستعماری همان تسلط را ادامه می‌دهد. اگر امروز کشورهای رشد یابنده توانسته‌اند تا اندازه‌ای از تسلط امپریالیسم نجات یابند علتش آن است که مبارزه آن‌ها در وجود سیستم جهانی سوسیالیسم پشتیبان و دوستی صادق یافته است. این سیستم جهانی سوسیالیسم است که به سیادت مطلق امپریالیسم در جهان خاتمه داده.

تئوری تقسیم جهان به دو گروه کشورهای غنی و فقیر به معنی نفی تعالیم مارکسیستی درباره طبقات اجتماعی و مبارزه طبقاتی و ماهیت طبقاتی رژیم‌هاست. در عصر کنونی کشورهای سازنده سوسیالیسم و کمونیسم، جنبش کارگری در جهان سرمایه‌داری، و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و کشورهای نواستقلال که راه رشد غیرسرمایه‌داری را برگزیده‌اند در یک جبهه قرار دارند و امپریالیسم جهانی و بر رأس آن امپریالیسم آمریکا جبهه مقابل. مسئله اساسی مبارزه متحد و وحدت عمل سه نیروی عمده در جبهه ضد امپریالیستی است. برای پیروزی در مبارزه، شناخت دشمن و تشخیص دوست از مبادی مسلم به شمار می‌رود. امپریالیسم دشمن واقعی نهضت‌های آزادی‌بخش و استقلال‌جویانه است. سوسیالیسم در وجود کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی و کارگری، متحد و دوست و یاور نهضت آزادی‌بخش ملی است.

در جهان کنونی سیستم جهانی سوسیالیستی، نهضت کارگری کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و جنبش آزادی‌بخش ملی در کشورهای رشد یابنده سه

شاخهٔ نیرومند شطّ عظیم تحولات اجتماعی است که جامعهٔ انسانی را از دوران سرمایه‌داری به دوران سوسیالیستی انتقال می‌دهد.

۸۸ - گُمپلکس نظامی - صنعتی

«گُمپلکس نظامی - صنعتی» عبارت است از درهم‌آمیختگی و پیوند وسیع و ژرف بین منافع و فعالیت برخی محافل انحصاری و محافل نظامی که از اهرم‌های جدّی سیاسی بهره‌برداری می‌کنند. در زمان ما میلیتاریسم به مثابه سیاست و حربۀ امپریالیسم در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری بیش از پیش به «گُمپلکس نظامی - صنعتی» متکی می‌شود. گُمپلکس نظامی - صنعتی وسیلهٔ کسب سودهای بسیار کلان انحصاری، اجرای هدف‌های نواستعماری، اعمال مقاصد سیاسی در خارج و تحمیل نفوذ سیاسی در داخل، تدارک اقدام‌های تجاوزکارانه، و انجام مسابقه‌های تسلیحاتی دیوانه‌وار است. گُمپلکس (مجموع) نظامی - صنعتی بیش از پیش و به ویژه در ایالات متحد آمریکا به تعیین‌کنندهٔ سیاست و مشی دولت‌های امپریالیستی و گردانندهٔ اصلی امور اقتصادی و خارجی و جاسوسی و غیره بدل می‌شود.

۸۹ - کمون اوّلیه

کمون اوّلیه یا جامعهٔ اشتراکی بدّوی نخستین شیوه تولید در تاریخ است. شالودهٔ آن مالکیت جمعی اجتماعات و گروه‌های انسانی بر وسایل بسیار ابتدایی تولید و کار جمعی بود. زمین، وسایل کار، مساکن، آلات خانگی و غیره ملّک مشترک جمع یعنی همهٔ افراد قبیله و گروه مربوطه بود. در چارچوب این مالکیت عمومی و مشترک، مالکیت شخصی بر وسایل دفاع و اسلحه و برخی وسایل مورد استفادهٔ شخصی وجود داشت. تولید به طور

جمعی و با وسایل کار بسیار ابتدایی صورت می‌گرفت و چه بسا به شکار و جمع‌آوری میوه به شکل دسته‌جمعی و نظایر این‌ها محدود می‌شد. ثمره کار مشترک، در آن جامعه، به طور مساوی تقسیم و مشترکاً و جمعی و دوستانه مصرف می‌شد. مالکیت اشتراکی عبارت از مالکیت گروه‌های کوچک و معمولاً جدا از هم بود. هم‌زمان با این مالکیت اشتراکی، همچنین مالکیت شخصی اعضای هر گروه بر برخی وسایل کار وجود داشت که در عین حال سلاح تدافعی در مقابل درندگان نیز محسوب می‌شد. این مناسبات تولیدی در کمون اولیه نتیجه اجتماعی کردن آگاهانه وسایل تولید نبود. ضرورت کار جمعی و مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید، از سطح بسیار نازل رشد نیروهای مولده و از خصالت بدوی وسایل کار ناشی می‌شد. در آن هنگام غیر ممکن بود به تنهایی نغم مادی برای ادامه زیست تولید کرد و علیه نیروهای طبیعی، و درندگان و قبایل همسایه مبارزه نمود. زندگی و کار جمعی و دفاع مشترک ضرورت حیاتی داشت و امری ناگزیر بود. کار انسان بدوی در آن دوران به هیچ‌وجه ثمری بیش از آنچه برای ادامه حیات بسیار مُحقر وی لازم بود نداشت. در این مراحل اولیه جامعه بشری، که خود میلیون‌ها سال طول کشید، بهره‌کشی اجتماعی مفهومی نمی‌توانست داشته باشد. نابرابری از نظر درآمد و مالکیت وجود نداشت، استثمار فرد از فرد و دولت هنوز به وجود نیامده بود.

به تدریج با تکامل وسایل تولید تقسیم طبیعی کار صورت گرفت، یعنی کارها بر حسب جنس - زن یا مرد بودن - و بر حسن سن - پیر یا جوان بودن - تقسیم شد. رشد اقتصاد - البته با همان معیارهای بدوی و ازدیاد نفوس منجر به ایجاد سازمان‌های قبیله‌ای شد. در آغاز، در این اجتماع قبیله‌ای نقش اصلی و موضع اساسی را زنان دارا بودند. این دورانی است که به آن ماتریارکال یا مادرشاهی می‌گویند. پس از آن در جریان تکامل تاریخی، مردان دارای وضع مسلط اجتماعی شدند. به این مرحله پاتریارکال یا پدرشاهی می‌گویند. (در فارسی اصطلاح‌های پدرسالاری و مادرسالاری نیز مرسوم شد). در آخرین مرحله فورماسیون اجتماعی - اقتصادی کمون اولیه، هم‌زمان با رشد

دامپروری و کشاورزی، تقسیم اجتماعی کار به وجود آمد و مبادله بین افراد قبایل آغاز شد. نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، جدا شدن قبایل دامپرور بود. به علت تکامل بعدی نیروهای مولده، کار انسان هر چه بیشتر ثمر می داد، نعم مادی بیشتری تولید می شد، وسایل زیست فزون تر و متنوع تر می شد و حداقل نیاز برای ادامه زندگی فزونی می گرفت. به این ترتیب امکان آن پدید آمد که کار اضافی انسان و محصول اضافی کار انسان به تصرف فرد دیگر در آید.

جامعه آبتن پیدایش استثمار و ایجاد شیوه تولید جدیدی گشت. مناسبات تساوی و همکاری و اشتراک مالکیت، دیگر اجازه تکامل نیروهای مولده را نمی داد. بهره برداری خصوصی، کار انفرادی و مبادله منجر به پیدایش مالکیت خصوصی و اختلاف درآمد و به دنبال آن پیدایش طبقات و استثمار فرد از فرد شد. پیدایش مالکیت خصوصی و مبادله، جامعه اشتراکی بدوی را به تدریج متلاشی ساخت. گذار به جامعه طبقاتی چه از نظر شکل و چه از نظر آهنگ بسیار متنوع و بر حسب شرایط مشخص تاریخی و جغرافیایی بسیار گونه گونه است. گروه های خاص دارای درآمد ویژه و وضع اجتماعی خاص (به علت رهبری نظامی و حفاظت شبکه های آبیاری و سرپرستی امور جمعی قبایل)، کم کم به طبقه جدید استثمارگر مبدل شدند. شیوه تولید جدید برده داری، نخستین فورماسیون متکی بر استثمار، به وجود آمد.

۹۰ - کمونیسیم (Communisme)

کمونیسیم آن فورماسیون اجتماعی - اقتصادی است که پس از فورماسیون سرمایه داری (کاپیتالیسم) جامعه بشری به آن می رسد و خود دارای دو مرحله است. در مرحله اول، یعنی مرحله سوسیالیستی، استثمار انسان از انسان از بین می رود. مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید برقرار می گردد، تمام حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه از بیخ و بن دگرگون شده به سرعت

شکوفای و مترقی می‌گردد، مسئله ملی حل می‌شود، شخصیت انسانی امکان رشد همه جانبه می‌یابد، دموکراسی وسیع روزافزون بنیاد حیات اجتماعی جامعه قرار می‌گیرد و اصل از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق کارش تحقق می‌یابد. سوسیالیسم ملت‌های جهان را به سر منزل آزادی و نیک‌بختی می‌رساند و کار تبدیل کشوری عقب‌مانده را به کشوری صنعتی و شکوفان در طی زندگی یک نسل انجام می‌دهد. سوسیالیسم برای کارگران کار و سربلندی، برای دهقانان زمین و تکنیک، برای روشنفکران افق وسیع کار خلاق و شکفتگی شخصیت و استعداد، و برای همه زحمتکشان رفاه مادی و معنوی، علم و فرهنگ معاصر و بهداشت عمومی را به همراه می‌آورد.

ولی سوسیالیسم خود یک مرحله ابتدایی فورماسیون کمونیسم است. تحول تدریجی سوسیالیسم به کمونیسم یک قانون عینی است که تدارک آن در سیر تکامل پیشین جامعه سوسیالیستی، در بطن آن و بر شالوده آن صورت می‌گیرد. این روند توسط فعالیت و مشارکت روزافزون توده مردم و تحقق تدریجی سیاست حزب کمونیست انجام می‌شود. کمونیسم رسالت تاریخی رهایی کلیه افراد را از نابرابری اجتماعی، از کلیه اشکال استثمارگری و استثمار و از کابوس جنگ انجام می‌دهد و صلح، کار، آزادی، برابری، برادری و نیک‌بختی را در روی زمین برای همه ملل به ارمغان می‌آورد. در این جامعه شعار همه چیز به خاطر انسان و برای خیر و سعادت انسان به طور کامل تجسم خواهد یافت.

جامعه آینده بشریت، کمونیسم است.

تولید در کمونیسم چگونه است؟ کمونیسم افزایش مداوم تولید اجتماعی و بالابردن سطح بازده کار را بر اساس پیشرفت سریع علم و فن تأمین می‌کند، انسان را به مدرن‌ترین و نیرومندترین تکنیک مجهز می‌نماید، تسلط انسان را بر طبیعت به اوج بی‌سابقه می‌رساند و امکان می‌دهد تا نیروهای طبیعت هر چه بیشتر تحت فرمان انسان درآید. اقتصاد به عالی‌ترین درجه سازمان می‌یابد و از ثروت‌های مادی و طبیعی و منابع نیروی کار انسانی به ثمربخش‌ترین و معقول‌ترین طرز استفاده می‌شود.

- هدف تولید در کمونیسم چیست؟ هدف تولید کمونیستی عبارت است از ارضای نیازمندی‌های روزافزون اعضای جامعه، تأمین پیشرفت بلاوقفه جامعه، واگذاری کلیه نعم مادی و فرهنگی به هر عضو جامعه بر حسب نیازمندی‌های روزافزون و تقاضای فردی و سلیقه شخصی او.

- شاخص مالکیت کدام است؟ در این مرحله عالی فورماسیون کمونیستی، مالکیت کمونیستی یگانه بر وسایل تولید وجود خواهد داشت و اشیاء مورد مصرف شخصی تحت تملک و اختیار کامل هر عضو جامعه قرار خواهد داشت.

- شاخص توزیع چیست؟ در کمونیسم شاخص توزیع عبارت از اجرای این شعار است که «از هر کس طبق استعدادش، به هر کسی بنا بر نیازش». در سوسیالیسم، یعنی مرحله اول این فورماسیون، هنوز آن درجه از وفور نعم مادی و معنوی و امکانات عملی وجود ندارد که بتوان این شعار را تحقق بخشید. در مرحله دوم، مرحله کمونیستی، بر شالوده شاخص‌های تولید و هدف آن و شاخص‌های مالکیت و بالابودن سطح آگاهی مردم اجرای این اصل امکان‌پذیر می‌گردد.

- طبقات اجتماعی در کمونیسم چگونه‌اند؟ در دوران کمونیسم طبقات وجود نخواهد داشت. تفاوت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و معیشتی و نحوه زندگی بین شهر و ده از بین خواهد رفت. هر چه نیروهای مولده ترقی کند و امکانات رفاه و آسایش اهالی بیشتر باشد، ده بیشتر به سطح شهر ارتقا خواهد یافت، یعنی محیط شهری و روستایی تشابه فزاینده‌ای خواهند یافت و تفاوت‌های اساسی بین کار صنعتی و کار کشاورزی از بین خواهد رفت. اگر در سوسیالیسم دو شکل مالکیت اجتماعی وجود داشت، به تدریج در آینده انتقال به سوی برقراری مالکیت واحد همگانی خلق انجام خواهد گرفت. با پیروزی کمونیسم کار فکری و بدنی و فعالیت تولیدی عمیقاً با هم درخواهد آمیخت. سطح فرهنگی و معلومات فنی همگان به سطح افرادی که به کار فکری اشتغال دارند ارتقا خواهد یافت. بدینسان کمونیسم به تقسیم جامعه به طبقات و قشرهای اجتماعی پایان خواهد داد. بر اثر از بین رفتن تمایزهای

طبقاتی، مقولات مهم روبنایی نظیر دولت، سیاست، حقوق، ایدئولوژی سیاسی و حقوقی که وابسته به وجود و عمل طبقات هستند زوال می‌یابند. به تدریج دولت را «خودگردانی اجتماعی کمونیستی» می‌گیرد.

- وضع افراد در جامعه و رابطه بین فرد و اجتماع چگونه خواهد بود؟ در دوران کمونیسم همه افراد دارای موقعیت برابر در جامعه خواهند بود، نسبت به وسایل تولید رابطه‌ای یکسان و در کار و توزیع نعم شرایط برابر خواهند داشت. همه در اداره امور اجتماع شرکت فعال، برابر و آزاد خواهند داشت. بین فرد و جامعه بر پایه وحدت منافع اجتماعی و فردی مناسبات هماهنگ برقرار خواهد شد و تقاضای افراد با وجود تنوع عظیم و تکامل همه‌جانبه آن ناشی از نیازمندی‌های سالم و معقول انسانی خواهد بود. سطح عالی آگاهی کمونیستی، عشق به کار، انضباط، خدمت به مصالح جامعه، انسان‌دوستی، کُلکتیویسم از خصایل ذاتی انسان جامعه کمونیستی است.

- مسئله کار در جامعه کمونیستی به چه شکل خواهد بود؟ جامعه کمونیستی که بنیاد آن بر تولید دارای سازمان عالی و تکنیک مترقی استوار است، خصلت کار را تغییر می‌دهد، ولی اعضای جامعه را از کار معاف نمی‌دارد. چنین جامعه‌ای به هیچ‌وجه جامعه هرج و مرج، خودسری و تن‌پروری نخواهد بود. هر فرد دارای قدرت کار در کار اجتماعی شرکت خواهد کرد. در کلیه اعضای جامعه بر اثر تغییر خصلت و تکامل تجهیز فنی کار و در پرتوی عالی بودن سطح آگاهی یک نوع نیاز درونی پدید می‌آید که داوطلبانه و طبق ذوق و تمایل خود برای رفاه جامعه کار کنند. اساس کار تولیدی بر اجبار نیست بلکه بر درک و وظیفه اجتماعی است. کار به یک نیاز درجه اول زندگی، به عامل عمده رشد همه‌جانبه شخصیت انسانی بدل می‌گردد.

- رابطه ملل در کمونیسم چگونه است؟ در دوران کمونیسم نزدیکی هر چه بیشتر و همه‌جانبه ملل بر اساس اشتراک کامل منافع اقتصادی و سیاسی و معنوی، دوستی برادرانه و همکاری انجام خواهد گرفت. کمونیسم، بین‌الملل متحد انسان‌ها را جانشین ملل و اقوام پراکنده می‌کند.

- شخصیت انسانی و حیات خصوصی در کمونیسم چگونه است؟

کمونیسم نظامی است که در آن استعدادها و قریح و بهترین خصایل انسانی آزاد و شکفته می‌شود و عرصه وسیع ظهور و خلاقیت پیدا می‌کند. روابط خانوادگی نیز تماماً از شائبه حساب‌های مادی منزّه می‌گردد و کاملاً بر بنیاد عشق و وداد متقابل استوار می‌گردد.

چنین است و جوه مشخصه جامعه کمونیستی. کمونیسم عبارت است از نظام اجتماعی بدون طبقات با مالکیت واحدگانی مردم بر وسایل تولید، برابری کامل اجتماعی همه اعضای جامعه، که در آن هم‌زمان با تکامل همه‌جانبه افراد نیروهای مولده نیز بر بنیاد علم و تکنیک دائماً پیشرفت می‌کند و اصل عالیّه «از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش» تحقق می‌پذیرد. کمونیسم عبارت است از جامعه کاملاً متشکل از مردم زحمتکش آزاد و آگاه که در آن اداره امور توسط خود جامعه (در عالی‌ترین سطح سازمان و مدیریت) انجام می‌گیرد و کار به نفع جامعه برای همه کس به نیاز حیاتی و به ضرورت ادراک شده تبدیل خواهد گردید و استعداد هر فرد به حداکثر به نفع همگان شکوفان خواهد گشت. به خاطر ایجاد چنین جامعه‌ای است که نسل‌های متوالی مرفقی‌ترین و پیشروترین انسان‌ها مبارزه می‌کنند.

این جامعه یک خواب و خیال و آرزوی موهوم نیست و اگر پیشینیان آن را به مدینه فاضله تعبیر می‌کردند باید بگوییم که از هم اکنون سواد این شهر از دور آشکار است و راه رسیدن به آن علماً و عملاً تعیین شده و در برابر بشریت قرار دارد. مبارزه برای طی طریق در این راه در پرتو تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و جانبازی برای ایجاد چنین جامعه‌ای بهترین محتوای حیاتی برای هر انسان مرفقی عصر ماست. هدف کمونیست‌ها ایجاد چنین جامعه‌ای است. در این راه است که هزاران قهرمان نامدار و میلیون‌ها قهرمان گمنام در همه کشورهای جهان جان باخته‌اند. برای تحقق چنین جامعه جان‌بخش و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در میهن ما ایران است که ارانی‌ها و روزبه‌ها از جان گذشتند.

۹۱- کولاک

واژه روسی به معنای سرمایه‌دار ده، یعنی آن دهقان مرفه صاحب زمین کافی با بُنیه مالی قوی که درآمد خود را از راه استثمار نیروی کار دیگران یعنی کارگران کشاورزی مُزدبگیر تأمین می‌کند. کولاک‌ها علاوه بر کار مستقیم در کشاورزی و دامپروری، قاعدتاً چون پولداران ده محسوب می‌شوند به کارهای تجاری، رباخواری، اجاره زمین، واسطه‌گری، اجاره‌دادن دام و آلات و ابزار کشاورزی می‌پردازند. در نتیجه رشد مناسبات سرمایه‌داری در ده، کولاک‌ها نفوذ و قدرت فراوان می‌یابند و علی‌رغم عده کم خود نقش مهمی در تولید کشاورزی و امور اجتماعی به عهده می‌گیرند. آن‌ها نیز مثل اربابان و سرمایه‌داران بزرگ زمین‌دار بی‌رحمانه کارگران کشاورزی و همچنین سایر دهقانان ده را که مقروض آن‌ها هستند یا به وسایل آن‌ها احتیاج دارند استثمار می‌کنند. آن‌ها در عین حال در مرحله معینی با اربابان سابق، که می‌خواهند جای آن‌ها را بگیرند، یا با سرمایه‌داران و شرکت‌های بزرگ کشاورزی که حیطة عمل آن‌ها را محدود می‌کنند، در تضاد واقع می‌شوند.

۹۲- لاتیفوندیست (Latifundiste)

یعنی کسی که صاحب اراضی وسیع کشاورزی باشد. لاتیفوند به معنای سرزمین وسیع متعلق به یک فرد، واژه‌ای لاتینی است. لاتیفوند نخستین بار در دوران برده‌داری پدید شد. لاتیفوندهای برده‌داری در رُم باستان نتیجه قبضه کردن زمین‌های متعلق به دهقانان و زمین‌های متعلق به دولت توسط مشتی از رهبران و زمامداران صاحب برده بود. در این اراضی بسیار وسیع لاتیفوندیست‌ها کار ارزان و تقریباً مفت بردگان را استثمار می‌کردند، و به تدریج تولیدکنندگان کوچک باقیمانده را هم از صحنه خارج می‌کردند و زمین‌هایشان را غصب می‌کردند. پس از یک مرحله افول، هم‌زمان با تلاشی

نظام برده‌داری، بار دیگر لاتیفوندها به شکل دیگر در دوران فئودالیسم ظاهر شدند و هم اکنون حتی در برخی از کشورهای سرمایه‌داری نیز وجود دارند. لاتیفوندها و لاتیفونددیست‌ها در برخی ایالات جنوبی ایالات متحد آمریکا، در ایتالیا، و به‌ویژه در کشورهای مختلف آمریکای لاتین وجود دارند. لاتیفونددیست‌ها در حالی که بقایای جدی نظام فئودالی را در تولید کشاورزی حفظ می‌کنند، از سیستم سهم کار شبیه به مزارعه و اجاره‌داری قطعه زمین کوچک به دهقانان نیز استفاده می‌کنند و کار یدی و نحوه رعیتی کار و مناسبات را ادامه می‌دهند، ضمناً از کار ماشینی و پرولترهای کشاورزی مثلاً در فصل چیدن میوه و قطع نیشکر و نظایر آن نیز استفاده می‌کنند، و بدین ترتیب عواملی از استثمار سرمایه‌داری را در خدمت خود می‌گیرند. بنابراین، وجه مشخصه اساسی لاتیفونددیست‌ها ماهیت نیمه فئودالی آن‌ها، تکیه بر کار یدی و نحوه استثمار شبه اربابی است، اگر چه اینجا و آنجا به مناسبت فصل و نوع کشت از کارگر کشاورزی نیز استفاده می‌کنند.

لازم به تذکر است که برخی شرکت‌های بزرگ امپریالیستی ایالات متحد آمریکا که مالک اراضی بسیار وسیع در کشورهای مختلف آمریکای لاتین هستند، این قسمت از فعالیت خود را بر شالوده لاتیفوندی مستقر کرده‌اند. علی‌الاصول لاتیفونددیست‌ها از ارتجاعی‌ترین اقشار استثمارگران هستند.

۹۳ - لومپن پرولتاریا (Lumpenproletariat)

این اصطلاح که در مباحث اجتماعی و سیاسی اغلب دیده می‌شود از نظر لغوی یعنی پرولتاریای ژنده‌پوش؛ ولی مفهوم دقیق علمی آن یعنی آن قشرهای وازده و طبقه خود را از دست داده که در جوامع سرمایه‌داری اغلب در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند، دچار تباهی و فاقد وابستگی طبقاتی شده‌اند، از جریان عادی به‌دورند، بدون شغل و حرفه‌ای خاص، بدون کار مفید برای جامعه و چه بسا در شرایط سخت و بد به سر می‌برند و احتمالاً به هر کاری هر چند

ناشایست و ضدانسانی تن در می‌دهند. دزدان، چاقوکشان حرفه‌ای، اوباش، ولگردان، روسپیان و جنایتکاران باجگیر و نظایر این‌ها از این جمله‌اند.

اگرچه بسیاری از عناصر قشر لومپن پرولتاریا سابقاً کارگریا خرده‌بورژوا بوده‌اند و بر اثر شرایط رژیم سرمایه‌داری دچار بدبختی و سرگردانی و تباهی شده‌اند، با این حال در این وضع مشخص خود وابستگی‌های طبقاتی خویش را به ویژه نسبت به پرولتاریا از دست می‌دهند. آنجا فاقد علایق ایدئولوژیکی مشترک و همبستگی طبقاتی زحمتکشان هستند. از این گونه عناصر، ارتجاع سرمایه‌داری اغلب برای مقاصد ضد ملی و ضد دموکراتیک خود استفاده می‌کند، آن‌ها را برای کثیف‌ترین امور اجیر می‌کند و در کودتاها و توطئه‌ها از آن‌ها استفاده می‌کند. از جمله در کودتای ۲۸ مرداد با پول سازمان جاسوسی آمریکا، از عده‌ای از چاقوکشان و اراذل و فواحش استفاده شد.

بورژوازی از بین آن‌ها افرادی را برای شرکت در گروه ضربتی فاشیستی را به مزدوری می‌گیرد. به هنگام اعتصابات کارگری، از آن‌ها به مثابه اعتصاب‌شکن استفاده می‌شود. قاتلان سیاسی و آدم‌کشانی که به خاطر پول حاضرند هر رجل سیاسی و اجتماعی مترقی را سر به نیست کنند از میان این‌ها برگزیده می‌شوند و گانگستریسم سیاسی از آن‌ها بهره‌برداری می‌کند. خلاصه لومپن پرولتاریا با وجود این که اغلب از نظر وضع زندگی در دشواری زیادی به سر می‌برد به علت از دست دادن خصوصیات طبقاتی خود حاضر است به هر کاری تن در دهد و این امر مورد استفاده سرمایه‌داری و ارتجاع قرار می‌گیرد.

دوران سرمایه‌داری با بیکاری مزمن خود، با ورشکست کردن دائمی اقشار مختلف خرده‌بورژوازی و گرایش دائمی‌اش به تشدید فقر و آوارگی زحمتکشان، سرچشمهٔ ایجاد لومپن است. البته نباید تصور کرد هر فرد بیکار و درمانده لومپن پرولتاریاست، هر قدر که مدت بیکاری وی طولانی باشد. به هیچ‌وجه! لومپن پرولتاریا به آن افرادی اطلاق می‌شود که طبقهٔ خود را از دست داده‌اند، به فساد کشیده شده‌اند و فاقد هر گونه رابطه و همبستگی طبقاتی هستند. این قشر در نتیجهٔ انقلاب سوسیالیستی و نابودی نظام سرمایه‌داری

از بین می‌رود.

۹۴ - لیبرالیسم (Libéralisme)

از نظر مفهوم می‌توان آن را آزادمثی معنا کرد که از واژه «لیبر» به معنای آزاد مشتق شده است. از نظر سیاسی دارای دو مفهوم جداگانه است: در یک مفهوم سیاسی لیبرالیسم به یک جریان سیاسی بورژوازی اطلاق می‌شد که در عصر مرفعی بودن آن، در زمانی که سرمایه‌داری صنعتی علیه آریستوکراسی فئودالی مبارزه می‌کرد و در صدد گرفتن قدرت بود، به وجود آمد و رشد کرد. لیبرال‌ها یا آزادمثان در آن زمان بیانگر منافع و مدافع طبقه‌ای در حال رشد و بالنده بودند، آزادی از قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی دوران فئودالیسم را طلب می‌کردند، می‌خواستند که قدرت مطلقه سلطنت محدود شود، در پارلمان عناصر لیبرال راه یابند و حق رأی آزاد و سایر حقوق سیاسی در محدوده خاص آن دوران به مفهوم بورژوازی آن به رسمیت شناخته شود. در مفهوم سیاسی دیگر، لیبرالیسم به یک روش لاقیدانه و درویش مسلکانه در داخل حزب طبقه کارگر نسبت به دشمن طبقاتی اطلاق می‌شود. در این مفهوم لیبرالیسم به معنای آشتی‌طلبی غیر اصولی به ضرر اساس اندیشه‌های مارکسیسم - لنینیسم، نرمش بی‌جا در مقابل خطا و نادیده گرفتن نقض اصول به علل مشخصی به کار می‌رود. لیبرالیسم در این مفهوم از تظاهرات اپورتوننیسم و اندیویدالیسم است. احزاب مارکسیستی با این جریان که مخالف با پیگیری در اجرای خط مشی و مبارزه اصولی و هشیاری انقلابی است مبارزه می‌کنند.

۹۵ - لیدر (Leader)

واژه انگلیسی به معنای رهبر، زعیم. در عرف سیاسی به معنای رئیس برگزیده یک گروه اجتماعی یا به معنای شخصی که افراد گروهی او را به طور کلی به رهبری قبول دارند، یا به معنای شخصی که در میان یک گروه دارای بیشترین نفوذ است و مشی آن را تعیین می‌کند، به کار می‌رود. گاه لیدر به شکل سَمْبُل یا مظهر یک عقیده و جریان یا مشی سیاسی در می‌آید. در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماع سه نوع لیدر تشخیص داده می‌شود: خودکامه، لیبرال و دموکراتیک، که کارآیی و تأثیر عملی متفاوتی دارند.

در کنار شخصیت‌های تاریخی، در هر لحظه معین از تکامل جامعه، طیف وسیعی از سایر رهبران وجود دارند که در رأس گروه‌های کم و بیش وسیع و احزاب کم یا بیش نیرومند قرار می‌گیرند، و فعالیت‌های گوناگون اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی و تربیتی و غیره انجام می‌دهند. این لیدرها در مدیریت امور مختلف اجتماعی نقش ویژه و معینی ایفا می‌کنند، و تأثیر معینی بر گرایش‌ها و اشکال و آهنگ سرعت تکامل رشته‌های مختلف اجتماعی به جای می‌گذارند.

۹۶ - مارکسیسم - لنینیسم (Marxisme - Léninisme)

عبارت است از مجموعه تعالیم انقلابی مارکس و انگلس و لنین، سیستم کامل آموزش و نظریات فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنان. مارکسیسم مشتق است از نام کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) بنیان‌گذار کمونیسم علمی و رهبر و آموزگار پرولتاریای جهان. مارکسیسم یعنی مجموعه تعالیم و نظریات او و رفیق هم‌رزمش فردریک انگلس (۱۸۲۰-۱۸۹۵)، در نیمه قرن گذشته [نوزدهم] بر شالوده رشد مبارزه‌رهای بخش طبقه کارگر و به

مثابه بیان تئوریکی منافع اساسی این طبقه و برنامه پیکار به خاطر سوسیالیسم و کمونیسم پدید شد.

پیدایش مارکسیسم یک چرخش انقلابی بزرگ و دوران‌ساز در تاریخ علم و در زمینه‌های مهمی از شناخت بشری چون فلسفه، اقتصاد سیاسی و آموزش سوسیالیسم و غیره محسوب می‌گردد. مارکس و انگلس آن چنان علم انقلابی واقعی را ایجاد کردند که وظیفه‌اش تنها توضیح درست جهان نیست، بلکه تغییر آن است: تغییر طبیعت، جامعه، و انسان. تعالیم مارکسیسم جهان‌بینی کامل و همه‌جانبه‌ای را در دسترس بشر قرار می‌دهد که راز نیرومندی و شکست‌ناپذیری‌اش در درستی و مطابقت‌اش با واقعیت است.

مطلب اساسی در مارکسیسم عبارت است از مُدَلِّل ساختن نقش و رسالت تاریخی طبقه کارگر به مثابه سازنده جامعه بدون طبقه کمونیستی. مارکس با کشف قوانین عینی اقتصاد سرمایه‌داری نابودی جبری آن و ناگزیری استقرار جامعه سوسیالیستی را ثابت نمود، و بدین ترتیب، کمونیسم علمی که یکی از مهم‌ترین اجزای متشکله مارکسیسم است پی‌ریزی شد. ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی شالوده فلسفی مارکسیسم - لنینیسم را تشکیل می‌دهند که به مثابه یک آموزش خلاق و زنده مرتباً تکامل می‌پذیرد و غنی می‌شود و با هر نوع دگماتیسم، تحجر، برخورد سطحی و یک‌جانبه مغایر است و نیروی خلاقه آن از زندگی و پراتیک انقلابی سرچشمه می‌گیرد.

وابستگی جدایی‌ناپذیر بین تئوری و پراتیک وجه مشخصه مارکسیسم - لنینیسم است، یعنی همان چیزی که انواع نظریات رفرمیستی و رویزیونیستی، سکتاریستی و بوروکراتیک فاقد آنند. مارکس و انگلس در همان هنگام حیات خویش مرتباً آموزش خود را تکامل بخشیده، با نظریات و نتیجه‌گیری‌های جدید غنی کرده، صحت عقاید خود را در کوره تجربه انقلابی توده‌ها و آخرین دستاوردهای علم و فن محک می‌زده‌اند.

مرحله جدید تکامل مارکسیسم - پس از پیدایش امپریالیسم و آغاز دوران انقلاب‌های سوسیالیستی - با نام ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰-۱۹۲۴) پیوند دارد. خدمت لنین به تعالیم مارکس و انگلس و غنی کردن آن به اندازه‌ای

زیاد است که امروز به حق این مجموعه تعالیم یک پارچه و تفکیک‌ناپذیر را مارکسیسم - لنینیسم می‌نامیم.

لنین دایمانه دیالکتیک مارکسیستی را برای بررسی و تجزیه و تحلیل پدیده‌های نوین مرحله تاریخی جدید به کار برد و ماهیت و قوانین مرحله امپریالیستی طرز تولید سرمایه‌داری را کشف و تحلیل کرد، تئوری انقلاب سوسیالیستی را تکامل بخشید، و امکان پیروزی چنین انقلابی را نخست در یک کشور مُدلل ساخت. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در عمل صحت اندیشه‌های لنین را ثابت کرد. احزاب مارکسیست - لنینیست با تعمیم تجربیات خود در پیکار به خاطر استقلال ملی و سوسیالیسم که در اسناد و برنامه‌های آن‌ها و همچنین در اسناد و اعلامیه‌های جلسات مشورتی بین‌المللی منعکس است، مارکسیسم - لنینیسم را غنی‌تر کرده تکامل می‌بخشند.

امروز مارکسیسم - لنینیسم نه فقط تئوری بلکه پراتیک میلیون‌ها انسان است که به بنای جامعه سوسیالیستی و کمونیستی مشغولند. در این شرایط نقش و اهمیت مارکسیسم - لنینیسم به مراتب فزونی می‌یابد، زیرا که جامعه نو، آگاهانه و طبق نقشه بنا می‌شود. شرط عمده تکامل مارکسیسم - لنینیسم مبارزه دائمی آن با اپورتونیسم و رویونیسم راست و «چپ» است.

۹۷ - مک‌کارتیسم (McCarthyism)

این واژه از نام سناتور آمریکایی «جوزف مک‌کارتی» مشتق شده است. این سناتور مرتجع آمریکایی و نماینده‌هارترین محافل امپریالیستی، در بحبوحه جنگ سرد ریاست کمیسیون فرعی تحقیقات ارگان‌های دولتی آمریکا را، که در سال ۱۹۵۱ تأسیس شده بود، به عهده داشت و تحت عنوان فعالیت ضد آمریکایی از رذیلانه‌ترین و مودیانه‌ترین شیوه‌ها در پیگرد و سرکوب افراد و سازمان‌های مترقی استفاده می‌کرد. مک‌کارتیسم مترادف با استفاده از وسایلی چون ارباب، شانناژ، تهدید، ترور، اتهام‌زنی و پرونده‌سازی برای سرکوب

افراد و سازمان‌های مترقی است. مک‌کارتیسم مظهر اقدامات محافظلی است که سعی در فاشیستی کردن حیات اجتماعی و سیاسی دارند و می‌کوشند آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک را از بین ببرند.

۹۸ - ماکیاوولیسم (Machiavelisme)

این واژه از نام ماکیاوول نویسنده و سیاستمدار ایتالیایی که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم می‌زیسته مشتق شده است. وی به زمامداران ایتالیا توصیه می‌کرد که برای رسیدن به هدف خود به هر وسیله هر چند مذموم و ناشایست متوسل شوند و ترسی از انتخاب وسیله نداشته باشند. او می‌گفت هدف توجیه‌کننده وسیله است. واژه ماکیاوولیسم به معنای آن سیاست و روشی است که از هیچ وسیله‌ای برای رسیدن به هدف رویگردان نیست و در این راه موازین اخلاقی، انسانی، شرف و فضیلت را زیر پا می‌گذارد. به عبارت دیگر، ماکیاوولیسم یعنی روا داشتن هر گونه شیوه‌ای ولو منافی اخلاق و وجدان و مابین حقیقت و عدالت، برای نیل به هدف سیاسی خود. چنین شیوه‌ای به کلی با روش و سیاست احزاب کمونیست و کارگری بیگانه است. احزاب طراز نوین کارگری مابین هدف و وسیله رابطه فائند. مارکس می‌گفت نمی‌توان به هدف‌های شریف با وسایل غیر شریف دست یافت.

۹۹ - مالتوسیانیسم (Maltusianisme)

این واژه از نام مالتوس کشیش انگلیسی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم می‌زیست مشتق شده است. تئوری او یک نظریهٔ بورژوایی عمیقاً ارتجاعی است. او می‌گفت که جمعیت بشر بسیار سریع‌تر از میزان ازدیاد مواد غذایی رشد می‌کند و از این مقدمهٔ غلط نتیجهٔ غلط‌تری می‌گرفت که گویا

خود توده‌های مردم علت بدبختی و فقر موجود هستند، زیرا زاد و ولد سریع آنهاست که موجب گرسنگی و تنگدستی می‌شود. طرف‌داران نظریهٔ مالتوس نظام اجتماعی و مناسبات تولیدی و استثمار را نادیده می‌گیرند، به نقش علم و تکنیک و دستاوردهای آن توجهی ندارند. مارکس نادرستی این نظریه را در همان دوران نشان داده است.

در این اواخر برخی از جامعه‌شناسان آمریکایی و انگلیسی و غیره کوشش کرده‌اند این اندیشه را احیا کنند و با تئوری نومالتوسیانیسم خود سعی دارند سیاست مستعمراتی دول امپریالیستی را توجیه کنند. آن‌ها حتی جنگ‌های غارتگران را وسیله‌ای برای بهبود وضع زندگی مردم می‌شمرند زیرا که افراد اضافی را از بین می‌برد!

این تئوری دارای ماهیت ارتجاعی و ضد انسانی است. در حقیقت بدبختی و فقر زحمتکشان در نظام سرمایه‌داری، جنگ‌های امپریالیستی و کشورگشایی‌ها، همه ثمرهٔ تضادهای آشتی‌ناپذیر این نظام متکی بر استثمار است و به اصطلاح قانون جاودانی جمعیت که مورد ادعای هواداران مالتوس است هیچ پایه علمی ندارد.

تجربهٔ تاریخی و ازدیاد جمعیت هم‌زمان با بهبود سریع وضع زندگی تودهٔ مردم در کشورهای سوسیالیستی، در عمل پوچ بودن این تئوری را نشان می‌دهد.

۱۰۰ - مانیفست (Manifeste)

این واژه که گاه آن را اعلامیه، پیام، نظرگاه و غیره ترجمه کرده‌اند دارای چند مفهوم است. رایج‌ترین مفهوم آن پیام تفصیلی یا ابراز اصول عقاید خویش است که می‌تواند از جانب یک گروه یا حزب سیاسی، شخصیت‌ها یا سازمان‌های ادبی و هنری و غیره منتشر شود. در یک مانیفست معمولاً جهان‌بینی، مرام و برنامهٔ عمل و تصمیم‌ها و پیشنهادهایی که باید اجرا گردد

قید می‌شود. مشهورترین نمونه آن مانیفست حزب کمونیست است که در سال ۱۸۴۸ توسط مارکس و انگلس نوشته شده و به مثابه اعلامیه ظهور کمونیسم علمی به شمار می‌رود. در این کتاب اصول عقاید مارکسیستی برنامه‌وار تشریح شده است.

مانیفست ممکن است از جانب مثلاً یک گروه هنرمند یا نویسنده منتشر شود و علامت ایجاد یک مکتب هنری با شرح عقاید این مکتب باشد. پیام مشهور نخستین جلسه مشورتی احزاب کمونیست و کارگری خطاب به همه مردم جهان نیز به مانیفست صلح مشهور است. گاهی اوقات یک دولت، یا یک حزب سیاسی نیز بیان عقاید و نظریات یا یک تصمیم مهم خود را مانیفست نام می‌نهد. در جریان انتخابات، اغلب مانیفست انتخاباتی منتشر می‌شود که برنامه عمل را در بر می‌گیرد. در برخی موارد، واژه مانیفست حتی به معنای یک متن سیاسی یا ورقه تبلیغی که هدفش یک مسئله مشخص و حادث است و در بین مردم توزیع می‌شود، استعمال شده است، و در این معنا به مفهوم یک تراکت مفصل‌تر است.

۱۰۱ - مبارزه حزبی

مبارزه حزبی بر دو نوع است: مبارزه برون حزبی و مبارزه درون حزبی. مبارزه برون حزبی مبارزه‌ای است که حزب به خاطر آرمان‌های خود و اجرای هدف‌های برنامه‌ای خویش انجام می‌دهد. این مبارزه علیه دشمنان سوسیالیسم و دموکراسی و استقلال و همدستان دائمی یا موقت آن‌ها و با کمک همه متحدان دائمی یا موقت طبقه کارگر صورت می‌گیرد. این مبارزه اصلی حزب است و در سه شکل عمده ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی بروز می‌کند. این مبارزه می‌تواند به دو صورت انجام گیرد: علنی، یعنی در کادر اجازه قوانین، و مخفی، یعنی در ورای قوانین موجود. وقتی حزب علنی است باید خود را همواره برای انتقال به کار مخفی آماده

نگاه دارد تا به هنگام توطئه ارتجاع و یورش قوای استبدادی، سازمان‌های خود را حفظ کند. وقتی حزب مخفی است امکانات عملی‌اش محدود می‌شود. در این صورت شیوه زندگی و فعالیت حزبی تغییراتی می‌یابد. در این حالت تلفیق کار مخفی و علنی اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند. برای تفهیم شعارهای حزب و تجهیز مردم، استفاده از سازمان‌های علنی و امکانات قانونی ضرورت خاص می‌یابد. آمیخته کردن این عمل با کار مخفی باید با مهارت و تدبیر انجام گیرد.

مبارزه برون حزبی برای نیل به هدف اساسی استراتژیکی و انجام انقلاب از دو راه اساسی می‌تواند صورت پذیر گردد: مسالمت‌آمیز و غیر مسالمت‌آمیز یا غیر مسلحانه و مسلحانه.

راه مسالمت‌آمیز یا غیر مسلحانه یعنی استفاده از تظاهرات، اعتصابات و انتخابات و نظایر آن.

راه مسلحانه یا غیر مسالمت‌آمیز یعنی استفاده از قیام مسلحانه، مبارزه پارتیزانی، جنگ انقلابی و نظایر آن.

حزب ترجیح می‌دهد که از طریق مسالمت‌آمیز به هدف برسد، ولی طبقات حاکم با اعمال قهر یا محو همه آثار دموکراسی و از بین بردن امکانات مبارزه مسالمت‌آمیز، راه غیر مسالمت‌آمیز مبارزه را تحمیل می‌کنند. ضمناً باید دانست که به علت رشد و نیرومندی روزافزون اردوگاه سوسیالیستی، نهضت کارگری و جنبش آزادی‌بخش ملی و ضعف ناگزیر و روزافزون امپریالیسم و ارتجاع، امکانات پیروزی راه مسالمت‌آمیز بیشتر شده و در آینده باز هم بیشتر خواهد شد.

آموزش لنینی انقلاب آن است که حزب نباید هیچ‌کدام از راه‌ها و اشکال مبارزه را مطلق کند، بلکه متناسب با اوضاع و احوال مشخص باید از همه اشکال مبارزه استفاده کند و آماده باشد که در صورت لزوم به سرعت شکلی را به شکل دیگر تعویض نماید.

انقلاب به هر شکلی که عملی گردد - مسالمت‌آمیز یا غیر مسالمت‌آمیز - جنبه تحمیل دارد، با اعمال قهر همراه است، یعنی فقط با اعمال قدرت است

که طبقه حاکم ارتجاعی سرنگون می‌شود و جای خود را به طبقه انقلابی می‌دهد. مسئله اصلی در انقلاب به دست آوردن قدرت حاکم است. بنابراین، شکل به دست آوردن قدرت حاکم جنبه فرعی دارد.

مبارزه درون حزبی مبارزه‌ای است که برای تحکیم وحدت حزب، دفاع از ایدئولوژی و جهان‌بینی و مشی سیاسی و موازین تشکیلاتی حزب و علیه انحرافات «چپ» و راست انجام می‌گیرد. این مبارزه در چارچوب موازین تشکیلاتی و بر اساس اصل سانترالیسم دموکراتیک باید صورت پذیرد. هر گونه روش‌های گروهی و فراکسیونی در حزب طراز نوین طبقه کارگر محکوم است. در داخل حزب اصل سریت و علنیت هر دو مراعات می‌شود. مراعات صحیح تناسب بین این دو از مسائل مهم حیات حزبی است. ارگان‌های رهبری حزب در مقابل اعضای خود، طبقه کارگر و افراد جامعه پیوسته واقعیات را می‌گویند و درعین حال برای جلوگیری از گزند و دستبرد دشمن، و به خاطر موفقیت در مبارزه، سریت را به سود امنیت حزب و اعضای آن مراعات می‌کنند.

۱۰۲ - مبارزه طبقاتی

مبارزه طبقاتی عبارت است از مبارزه‌ای که به اشکال گوناگون بین طبقه استثمارگر و طبقه استثمار شونده جریان دارد، و مظهر و بیانگر خصلت آشتی‌ناپذیر منافع این دو طبقه است. مبارزه طبقاتی نیروی محرکه اساسی در تمام جوامع منقسم به طبقات متخاصم، یعنی دوران‌های برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری به شمار می‌رود. کشف طبقه و مبارزه طبقاتی قبل از پیدایش مارکسیسم صورت گرفت و مورخان و اقتصاددانان و جامعه‌شناسان مترقی و حتی بورژوازی به وجود طبقات در جامعه و مبارزه طبقاتی بین آن‌ها پی برده بودند، ولی تئوری علمی مبارزه طبقاتی را کارل مارکس و فردریک انگلس تدوین نمودند، اهمیت آن را به مثابه نیروی محرکه جوامع منقسم به طبقات

متخاصم ثابت کردند، و نشان دادند که بالاخره این مبارزه از طریق انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به از بین بردن هر نوع طبقه و ایجاد جامعه بدون طبقات، یعنی جامعه کمونیستی، می‌انجامد. لنین می‌نویسد:

«در پیچ و خم‌ها و آشفتگی‌های ظاهری جامعه، مارکسیسم راهنمای اصلی را به دست می‌دهد و قوانین عینی و ضروری جامعه را کشف می‌کند. این راهنما، تئوری مبارزه طبقاتی است.»

لنین اضافه می‌کند:

«سرچشمه آمال و هدف‌های متضاد افراد عبارت است از تفاوت بین موضع و شرایط زندگی طبقاتی که این افراد در آن جای دارند و جامعه را تشکیل می‌دهند.»

در صورت‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی برده‌داری و فئودالیسم و سرمایه‌داری، منافع طبقات حاکم و طبقات ستمکش کاملاً در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارد. منافع طبقه حاکم استثمارگر (برده‌داران، اربابان، سرمایه‌داران) حفظ مناسبات تولیدی و تشدید شکل بهره‌کشی موجود را ایجاد می‌کند؛ و برعکس، طبقه ستمکش و بهره‌ده (بردگان، رعایا، پرولتاریا) خواستار تغییر و تحول، رهایی از ستم و استثمار و بهبود اساسی وضع زندگی خویش است. مبارزه طبقات متخاصم، آشتی‌ناپذیر است. این مبارزه از تضاد آشتی‌ناپذیر وضع اقتصادی و سیاسی طبقات در جامعه ناشی می‌شود. مبارزه زحمتکشان بر ضد اسارت و خواست آن‌ها دایر بر تحصیل زندگی بهتر، آزاد و سعادت‌مند کاملاً طبیعی و طبق قانون تکامل است. بدون مبارزه طبقات، ترقی اجتماعی روی نمی‌دهد. ضمناً هر اندازه مبارزه توده‌های اسپر علیه استثمارگران سرسخت‌تر و متشکل‌تر باشد، تکامل جامعه علی‌القاعده سریع‌تر است. شکل عالی مبارزه طبقاتی، انقلاب اجتماعی است که در ترقی جامعه نقش بزرگی دارد. در نتیجه انقلاب اجتماعی است که نظم اجتماعی

کهنه نابود می‌شود و نظم جدید و مترقی جای آن را می‌گیرد.

مبارزه طبقاتی در جوامع برده‌داری و فئودالی - مبارزه بردگان با برده‌داران
در جامعه برده‌داری اشکال گوناگونی داشت: از خراب کردن ابزار تولید تا قیام‌های بزرگ توده‌ای نظیر قیام اسپارتاکوس در قرن اول قبل از میلاد که در آن بیش از صد هزار برده شرکت جستند. در دوران فئودالیسم مبارزه طبقاتی اشکال حادثری به خود گرفت. دهقانان و فئودال‌ها طبقات متخاصم اصلی بودند. اغلب زحمتکشان شهر و به ویژه پیشه‌وران در کنار دهقانان قرار می‌گرفتند. در این دوران قیام‌ها به صورت جنگ‌های دهقانی بروز می‌کرد که سرزمین‌های وسیعی را در بر می‌گرفت و سال‌های طولانی ادامه می‌یافت.

مع‌ذالک، قیام‌های توده‌های محروم در جوامع برده‌داری و فئودالی نمی‌توانستند به استثمار پایان بخشند، زیرا شرایط لازم فراهم نیامده بود، سطح تولید امکان‌گذار به نظام اجتماعی آزاد و بدون استثمار را نمی‌داد؛ عدم تشکل، روشن نبودن هدف و طرق نیل به آن، فقدان تئوری انقلابی و حزب به مثابه پیشاهنگ و ستاد مبارزه مانع چنین گذاری بود. این شرایط در دوران سرمایه‌داری ایجاد می‌شود. با این حال قیام‌های بردگان و دهقانان که پایه‌های جامعه کهنه را متزلزل نمودند، نقش عظیم مترقی در تاریخ داشته‌اند.

مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری - مبارزه طبقاتی به ویژه در دوران سرمایه‌داری، آخرین دوران مبتنی بر استثمار، شدت بی‌سابقه‌ای می‌یابد.
در رأس مبارزه توده‌های بهره‌ده علیه بورژوازی، مترقی‌ترین، آگاه‌ترین و متشکل‌ترین طبقه جامعه مدرن، یعنی پرولتاریا، قرار دارد.

مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری موجب تکامل جامعه چه در دوران‌های نسبتاً مسالمت‌آمیز و چه به ویژه در دوران‌های توفانی انقلابی می‌شود. در شرایط سرمایه‌داری، مبارزه طبقاتی در رشد نیروهای مولده عامل کم‌اهمیتی نیست، و به ویژه در زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه اهمیت دارد. مثلاً این مبارزه در دوران معاصر مانع جدی تحقق نیت شوم امپریالیست‌ها در زمینه جنگ افروزی، یا سرکوب نهضت‌های نجات‌بخش ملی، یا از بین بردن بقایای آزادی‌های دموکراتیک است.

در زمان ما مبارزه طبقاتی پرولتاریا در مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری و تبدیل سیستم جهانی سوسیالیستی به عامل تعیین کننده تکامل جامعه بشری جریان دارد. پیشرفت‌های سیستم جهان سوسیالیستی، عمیق شدن بحران سرمایه‌داری، افزایش نفوذ احزاب کمونیست در توده‌ها، ورشکست افکار رفرمیستی، شرایط مبارزه طبقاتی را به سود طبقه کارگر تغییر داده است.

از مهم‌ترین خصوصیات جنبش کارگری معاصر ترکیب مبارزه پرولتاریا به خاطر سوسیالیسم با جنبش همگانی خلق‌ها به خاطر استقلال ملی و دموکراسی و صلح است. بر اساس مبارزه مشترک علیه امپریالیسم، اتحاد نیروهای سوسیالیستی و دموکراتیک صورت می‌پذیرد. سوسیالیسم و دموکراسی از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. پرولتاریا در مبارزه به خاطر حقوق خود، به خاطر دموکراسی و سوسیالیسم از اشکال گوناگون پیکار استفاده می‌کند. مطالبات اقتصادی کارگران اغلب با خواست‌های سیاسی در هم می‌آمیزد و ضربه اساسی را بر انحصارهای سرمایه‌داری متوجه می‌سازد. در این مبارزه توده‌های عظیم دهقانان و قشرهای مترقی روشنفکران و دیگر اقشار دموکراتیک جامعه به پرولتاریا می‌پیوندند.

در مرحله امپریالیسم، رشد مبارزه طبقاتی، ناگزیر پرولتاریا را به سوی انجام انقلاب سوسیالیستی سوق می‌دهد. پس از انقلاب سوسیالیستی و اجتماعی کردن مالکیت وسایل تولیدی و سلب قدرت از طبقات استثمارگر، راه به سوی جامعه بدون طبقه گشوده می‌شود.

مبارزه طبقاتی در مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم - در نتیجه انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، مرحله گذار به سوسیالیسم آغاز می‌شود. در این مرحله، مبارزه طبقاتی ناگزیر است، زیرا بورژوازی که از قدرت به زیر افکنده شده به هیچ‌وجه با برقراری قدرت زحمتکش‌ان و محو مالکیت خصوصی نمی‌تواند سر سازگاری داشته باشد. به همین جهت در مقابل حاکمیت پرولتاریا با سرسختی و بی‌رحمی مقاومت می‌کند. بورژوازی در مبارزه با پرولتاریای پیروزمند به وسایل و طرق گوناگون تشبث می‌جوید، با استفاده از مواضع اقتصادی و ارتباطات خود

با قشر فوقانی روشنفکران و کارمندان و متخصصان نظامی می‌کوشد زندگی اقتصادی کشور و کار مؤسسات دولتی و دفاع کشور را فلج سازد، می‌کوشد بر افکار توده‌های مردم تأثیر کند و بالاخره به منظور برقراری مجدد سرمایه‌داری به مبارزه مسلحانه علیه زحمتکشان دست می‌زند و در همه احوال به کمک سرمایه بین‌المللی مستظهر است.

بنابراین در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقاتی در حالتی جریان دارد که پرولتاریا از لحاظ سیاسی مسلط است و موضع کلیدی اقتصاد کشور را در دست دارد. متناسب با این شرایط اشکال مبارزه طبقاتی در این مرحله تغییر می‌کند.

در جامعه سوسیالیستی در نتیجه تحولات عمیق دوران‌ساز دو طبقه دوست: کارگران و دهقانان، و همچنین روشنفکران زحمتکش سوسیالیستی باقی می‌مانند. تا هنگامی که سیستم سرمایه‌داری در جهان وجود دارد مبارزه طبقاتی زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی علیه بورژوازی امپریالیستی ادامه خواهد یافت. لبه تیز مبارزه پس از محو طبقات استثمارگر متوجه صحنه بین‌المللی می‌شود و همچنین صحنه بزرگ مبارزه بی‌امان ایدئولوژیکی را در بر می‌گیرد. خود سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز شکلی از اشکال مبارزه طبقاتی در صحنه جهانی است. این مبارزه تقویت هشیاری، افشای توطئه‌های امپریالیست‌ها، تقویت نیروهای دفاعی و مقاومت در برابر هرگونه تجاوز را ضرور می‌کند. واضح است که در زمینه ایدئولوژیکی هیچ‌گونه همزیستی مسالمت‌آمیزی وجود ندارد.

۱۰۳ - مسئله ارضی

مسئله ارضی عبارت است از مسئله مناسبات مالکیت در کشاورزی، مسئله طبقات و مبارزه طبقاتی در روستا. البته در صورت بندی‌های اجتماعی - اقتصادی مختلف مسئله ارضی دارای محتوای مختلفی است. این محتوای را

خصلت نظام اجتماعی مربوطه و قوانین اقتصادی آن تعیین می‌کند. دهقانان که در مرحلهٔ افول کمون اولیه پدید می‌گردند، در دوران برده‌داری تحت استثمار شدید برده‌داران، بازرگانان و رباخواران قرار دارند. صاحبان برده بیش از پیش به وسعت زمین‌های تحت مالکیت خویش می‌افزایند. مبارزهٔ دهقانان با قیام بردگان در آن زمان در هم آمیخت که خود موجب تزلزل نظام برده‌داری گشت.

در فورماسیون فئودالیسم، اراضی متعلق به ارباب است و او رعایا را به شدت استثمار می‌کند. مبارزهٔ دهقانان برای گرفتن زمین و برای آزاد شدن از قیود فئودالی، محتوای اساسی مسئلهٔ ارضی را در این دوران تشکیل می‌دهد. مبارزات و قیام‌های دهقانی علیه استثمار اربابی نقش قاطع را در الغای این نظام پوسیده ایفا می‌کند.

در فورماسیون سرمایه‌داری مسئلهٔ ارضی به نفوذ و رشد مناسبات سرمایه‌داری در ده مربوط است. زمین‌داران سرمایه‌دار نیرو می‌گیرند، برخی مالکان زمین‌های خود را به اجاره می‌دهند و اجاره‌داران بزرگ خود از کار روز مزدی روستاییان استفاده می‌کنند. قشرهای وسیع کم‌زمین و بی‌زمین دهقانان و همچنین کارگران کشاورزی که محصول مستقیم مناسبات سرمایه‌داری در ده هستند، توسط زمین‌داران سرمایه‌دار که خود به انواع مختلف عمل می‌کنند، و توسط مالکان، رباخواران و تجار بزرگ استثمار می‌شوند.

رشد سرمایه‌داری در ده به تدریج به جانشین شدن تولید بزرگ به جای تولید کوچک کشاورزی، به قشربندی دهقانان و خانه‌خرابی تودهٔ اصلی دهقانان منجر می‌شود. از یک طرف عدهٔ کمی دهقان مرفه زمین‌های خود را وسعت می‌دهند، بنیهٔ مالی و اقتصادی خود را تقویت می‌کنند و به بورژوازی ده مبدل می‌شوند، که آن‌ها را کولاک می‌گویند، از سوی دیگر، انبوه عظیم دهقانان فقیر و بی‌چیز که عدهٔ روزافزونی از آن‌ها به کارگر کشاورزی مبدل می‌شوند، یا در شهرها به صنایع جلب می‌گردند یا به خیل بیکاران می‌پیوندند.

در مرحلهٔ امپریالیستی نظام سرمایه‌داری، تسلط سرمایهٔ مالی، صاحبان بانک‌های رهنی و اعتباری و مؤسسات نظیر بر کشاورزی عمیق‌تر و

همه‌جانبه‌تر می‌شود. بانک‌ها و انحصارها با اعتبارات و وام‌های خود بر قسمت مهمی از اراضی عملاً چنگ می‌اندازند، خرید و فروش محصولات کشاورزی را قبضه می‌کنند، و به حساب گرانی کالاهای صنعتی و قیمت نازل محصولات کشاورزی، سود هنگفت می‌برند. در برخی از کشورها بقایای استثمار ارباب - رعیتی، نظیر گرفتن سهم و اجاره جنسی و غیره، همچنان ادامه پیدا می‌کند. قبل از این مرحله نیز شرکت‌های سرمایه‌داری، واسطه‌های ثروتمند و سلف‌خران از همین طریق دهقانان را غارت می‌کنند. حتی دهقانان خرده‌پای صاحب‌زمین نیز از طرق مختلف در این نظام استثمار می‌شوند.

در این مراحل، مبارزه دهقانان نیز برای حل مسئله ارضی، برای تغییر مناسبات مالکیت در کشاورزی، برای گرفتن زمین، برای از بین بردن بقایای فئودالیسم، علیه اشکال نوین استثمار سرمایه‌داری، و تسلط زمین‌داران و شرکت‌ها تشدید می‌یابد. با رشد سرمایه‌داری، مبارزه دهقانان بی‌چیز و کارگران کشاورزی علیه کولاک‌ها نیز بسط پیدا می‌کند. رهبر و متحد دهقانان در این مبارزه، طبقه کارگر است. در نظام سوسیالیستی، با برانداختن استثمار و سلب مالکیت از مالکان و زمین‌داران بزرگ و استفاده از اشکال مختلف تعاونی و همکاری دهقانان در تولید کشاورزی، و استقرار مناسبات تولیدی سوسیالیستی در کشاورزی، مسئله ارضی حل می‌شود.

۱۰۴ - ملت و مسئله ملی

ملت عبارت است از اشتراک پایدار انسان‌ها که طی تکامل تاریخی به وجود آمده و بر شالوده اشتراک زبان و سرزمین و حیات اقتصادی و عوامل روانی و یک سلسله خصوصیات و خُلقیات ملی، که در فرهنگ ملی تجلی می‌کند، استوار است. تمام این وجوه مشخصه مشترک که برشمردیم به یکدیگر مربوطند و تمامی آن‌ها در مجموع خود اشتراک گروه افراد را به ملت مبدل می‌سازد. این شکل اجتماع افراد انسانی، به طور قانونمند و در

مرحله معینی از تکامل تاریخی به وجود می‌آید و وابسته به پیدایش و رشد سرمایه‌داری است. پیش از پیدایش ملت‌ها، اشکال تاریخی دیگر اشتراک افراد وجود داشته است، نظیر طایفه، قبیله و قوم.

طایفه اشتراک افرادی است که پیوند خونی و اقتصادی دارند؛ اجتماع چند طایفه، قبیله را تشکیل می‌دهد. اینها در جامعه اشتراکی اولیه وجود داشتند و پایه آن‌ها بر مالکیت اشتراکی وسایل تولید و استفاده مشترک از آن‌ها قرار داشت. قوم در جامعه‌های برده‌داری و فئودالی نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند، ولی این اشتراک هنوز به اندازه کافی پایدار نیست و در مقیاس کشوری نیز اشتراک اقتصادی هنوز کامل نیست.

با رشد سرمایه‌داری، تجزیه اقتصادی و سیاسی به تدریج از میان رفت و بازار واحد در مقیاس کشوری به وجود آمد و اشتراک پایدار افراد که به گفته لنین عوامل اقتصادی ریشه‌دار مایه این پایداری است، تأمین گشت. لنین می‌گوید ملت به مثابه شکل و قالبی برای تکامل نیروهای مولده و فرهنگ و حیات معنوی خلق‌ها نقش بسیار مهمی در زندگی جامعه ایفا می‌کند.

ملت را با نژاد نباید اشتباه کرد. نژاد یک مقوله زیست‌شناسی است که وجه مشخصه آن خصایص جسمی و ظاهری نظیر رنگ پوست و شکل و چشم و غیره است. تفاوت سطح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خلق‌ها به هیچ‌وجه معلول اختلاف نژادی نیست. علم ثابت می‌کند که افراد تمام نژادها دارای استعدادهاى همانند هستند و عقب‌ماندگی برخی از آن‌ها دارای علل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، و به ویژه تسلط استعمار است.

با رشد سرمایه‌داری، و به ویژه در دوران امپریالیسم، تضادهای اجتماعی در داخل ملت بیش از پیش تکامل پیدا می‌کند، مبارزه بین طبقات شدیدتر می‌شود و منافع ملی بیش از پیش با مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و متحدان وی پیوند می‌یابد. بورژوازی برای سرپوش گذاشتن بر این تضاد و مبارزه، در آتش ناسیونالیسم و خصومت بین ملل می‌دمد. دشمنی و کینه بین ملل، اختلافات ملی و زد و خوردهای ملی همه از عواقب شوم و ناگزیر سلطه

سرمایه‌داری است. پس از سرنگونی سرمایه‌داری سیمای ملت به تدریج عمیقاً تحول می‌پذیرد و به یک ملت نو، آزاد از طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی، به ملت سوسیالیستی بدل می‌شود که شالوده آن را اتحاد طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش تشکیل می‌دهد. مناسبات بین ملل نیز از ریشه عوض می‌شود، علل بی‌اعتمادی و کینه‌ها از بین می‌رود، ستم ملی بر چیده شده، جای آن را کمک و احترام متقابل، تبادل روزافزون اقتصادی و فرهنگی و تکامل موزون و هماهنگ و شکوفان جمعی می‌گیرد. در سوسیالیسم رشد و شکفتگی هر ملت موازی با اتحاد و دوستی بین ملل پیش می‌رود. پس از پیروزی کامل کمونیسم، نزدیکی بیش از پیش ملل منجر به از بین رفتن تفاوت‌های ملی خواهد شد. در یک جامعه کمونیستی تکامل یافته، شکل جدیدی از اجتماع تاریخی افراد ایجاد خواهد شد که وسیع‌تر از ملت خواهد بود و تمامی بشریت را در یک خانواده واحد گرد خواهد آورد. البته این ثمره تکامل بسیار طولانی جامعه خواهد بود و بسیار دیرتر از تحقق یگانگی کامل اجتماعی صورت‌پذیر خواهد شد.

مسئله ملی - یعنی مسئله طرق و وسایل رهایی ملت‌های اسیر و برقراری تساوی حقوق میان خلق‌ها. مارکسیسم - لنینیسم اهمیت مسئله ملی را خاطر نشان ساخته و معتقد است که باید به این مسئله برخورد مشخص تاریخی داشت، یعنی برای حل صحیح آن لازم است تکامل جامعه را در دوران‌های مختلف، خصوصیات تکامل هر کشور معین، تناسب نیروهای طبقاتی در صحنه جهان و در درون کشور معین، درجه فعالیت توده‌های زحمتکش ملت‌های مختلف، و سطح آگاهی و تشکل آن‌ها را به حساب آورد.

محتوی و اهمیت مسئله ملی در همه دوران‌ها یکسان نیست. در دوران پیدایش ملت‌ها مسئله ملی وابسته بود به سرنگونی فئودالیسم و تشکیل دولت‌های ملی. در دوران امپریالیسم مسئله ملی به یک مسئله بین‌المللی و بین دولت‌ها بدل شده با مسئله آزادی از یوغ استعمار درهم می‌آمیزد. این مسئله همچنین با مسئله ارضی وابستگی پیدا کرده، زیرا توده عمده شرکت‌کننده در نهضت‌های رهای بخش ملی را دهقانان تشکیل می‌دهند. در عصر ما احزاب

کمونیزم نیست توجه فراوانی به حل مسئله ملی و کمک به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی مبذول می‌دارند.

مارکس، انگلس و لنین مسئله ملی را تابع منافع مبارزه به خاطر سوسیالیسم و ترقی اجتماعی می‌دانستند و خاطر نشان می‌ساختند ملتی که بر ملت دیگر ستم کند خود نمی‌تواند آزاد باشد. آن‌ها ثابت کردند که مسئله ملی در مجموع خود در چارچوب جامعه سرمایه‌داری قابل حل نیست و حل قاطع آن تنها در شرایط جامعه سوسیالیستی امکان‌پذیر است. تنها در جامعه سوسیالیستی است که برابری کامل ملت‌ها تحقق می‌پذیرد، هر ملتی حق دارد سرنوشت خود را مستقلاً تعیین کند، و در داخل یک کشور کثیرالمله این حق تا جدا شدن کامل را نیز در بر می‌گیرد. اتحاد داوطلبانه و اصولی و همبستگی برادرانه در این کشورها تنها برشالوده احترام کامل به حقوق مساوی همه ملل امکان‌پذیر است.

میهن ما ایران کشوری است کثیرالمله و رشته‌های مختلفی خلق‌های ساکن ایران را به هم پیوند می‌دهد. این خلق‌ها طی قرون متمادی تاریخ با یکدیگر سرنوشت مشترکی داشته‌اند و در ابداع و ایجاد فرهنگ غنی و براننده ایران با هم همکاری کرده‌اند و در راه استقلال و آزادی متحداً و دوش به دوش هم فداکاری‌های بی‌شمار نموده‌اند. منافع اساسی خلق‌های ایران در راه مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع با هم در می‌آمیزد، ولی در نتیجه وجود ستم ملی همه این خلق‌ها از حقوق حقه خود برخوردار نیستند. ستم ملی مانع تأمین اتحاد عمیق بین خلق‌ها و مانعی در راه ترقی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همه‌جانبه کشور شده است.

پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، نهضت ملل اسیر در راه آزادی و استقلال به مرحله نوینی وارد شد و نیرومندی بی‌سابقه‌ای یافت. تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی شرایط باز هم مساعدتری را برای مبارزه آزادی‌بخش ملل ایجاد کرد. انقلاب رهایی‌بخش ملی با احراز استقلال سیاسی پایان نمی‌پذیرد. این استقلال اگر به تغییرات بنیادی در زندگی اجتماعی و اقتصادی نینجامد، استقلالی است سُست بنیاد. فرو ریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم در زیر

ضربات جنبش رهایی‌بخش ملی از لحاظ اهمیت تاریخی خود بلافاصله پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم قرار دارد.

۱۰۵ - ملی کردن (Nationalisation)

ملی کردن یعنی آن که زمین، بانک‌ها، وسایط حمل و نقل، کارخانجات و مؤسسات مختلف تولیدی و بازرگانی، انتفاعی و به طور کلی وسایل تولید از مالکیت اشخاص یا شرکت‌های خصوصی به در آورده شده، به تعلق دولت درآید.

بنابراین مفهوم ملی کردن عبارت از الغای مالکیت اشخاص و شرکت‌های خصوصی داخلی و خارجی از مؤسسات و وسایلی است که این افراد و شرکت‌ها برای بهره‌کشی سرمایه‌داری از آن استفاده می‌کنند و تبدیل آن‌ها به مؤسسات و وسایلی که در تصرف و مالکیت دولت است. وقتی می‌گوییم ملی کردن صنایع نفت یعنی به در آوردن آن از دست کمپانی‌های نفتی خارجی و سپردن کلیه امور آن به دست دولت. وقتی می‌گوییم ملی کردن بازرگانی خارجی، یعنی انحصار کلیه داد و ستدها با دیگر کشورها توسط دولت و کوتاه کردن دست بازرگانان از آن. ملی کردن مؤسسات و مدارس خصوصی که به بنگاه‌های تجارتي و کسب درآمد سرشار بدل شده‌اند، یعنی سلب مالکیت از سرمایه‌داران صاحب این مؤسسات و استقرار مالکیت دولت بر آن‌ها.

از آنجا که دولت خود خصلت طبقاتی دارد و در هر جامعه‌ای معرف و مدافع طبقه یا طبقاتی است، ملی کردن را نیز جدا از سرشت طبقاتی دولت نمی‌توان در نظر گرفت. در این مفهوم بیشتر روشن می‌شود که ملی کردن نه فقط یک مقوله اقتصادی بلکه یک مقوله سیاسی نیز هست.

در کشورهای سرمایه‌داری «ملی کردن» مؤسسات هنوز به معنای آن نیست که این مؤسسات متعلق به همه خلق است، زیرا دولت موجود خود مدافع و معرف همه خلق نیست. در کشورهای سرمایه‌داری «ملی کردن»

شالوده‌ استعمار را از بین نمی‌برد و مناسبات نوین تولیدی ایجاد نمی‌کند. در این جوامع، بسته به تناسب نیروی طبقات و مبارزه آن‌ها، درجه نفوذ و قدرت توده‌های زحمتکش، یا فعل و انفعالات داخل گروه‌های سرمایه‌دار و منافع آن‌ها، از ملی کردن مؤسسات هدف‌های مختلفی تعقیب می‌شود و نتایج گوناگونی به دست می‌آید. ملی کردن گاه منجر به محدود کردن قدرت گروه‌های انحصاری می‌شود و گاه به تقویت شکل سرمایه‌داری دولتی می‌انجامد. گاه سرمایه‌داران از ملی کردن برای فروش کارخانجات و وسایل کهنه و فرسوده خود و واگذاری بار نوسازی و مدرنیزه کردن آن‌ها به دوش دولت، یعنی خزانه عمومی، استفاده کرده‌اند. به هنگام قدرت توده‌های زحمتکش و مبارزه فعال آن‌ها، ملی کردن در جهت خواست‌های اساسی زحمتکشان و محدود کردن قدرت سرمایه‌داران صورت می‌گیرد.

در حال حاضر در کشورهای سرمایه‌داری دشمن عمده طبقه کارگر انحصارهای سرمایه‌داری هستند. این انحصارها دشمن عمده دهقانان، پیشه‌وران و سرمایه‌داران کوچک، اکثریت کارمندان و روشنفکران، و حتی بخشی از سرمایه‌داران متوسط نیز هستند. طبقه کارگر ضربه اساسی خود را علیه انحصارها متوجه می‌سازد و کلیه قشرهای اساسی خلق را که در محو یا محدود کردن قدرت مطلقه انحصارها ذینفع هستند به دور خود متشکل می‌سازد. پرولتاریا طرفدار ملی کردن دامنه‌دار طبق شرایطی است که به حداکثر به حال مردم سودمند باشد و این جزئی از برنامه پرولتاریا برای مبارزه علیه قدرت مطلقه انحصارها است.

در کشورهای در حال رشد، ملی کردن دارای اهمیت حیاتی ویژه‌ای است. ملی کردن مؤسسات خارجی متعلق به انحصارگران اهرم‌های اساسی تسلط خارجی را در هم می‌شکند و تضمینی برای استقلال فراهم می‌سازد. در نتیجه، ملی کردن یک اقدام مهم ضد امپریالیستی است که امکانات جدی برای رشد همه‌جانبه و مستقل اقتصاد ملی فراهم می‌سازد. در این مورد نیز هر قدر دولت کشور در حال رشد بیشتر معرف و مدافع توده‌ها باشد، بیشتر تحت نظارت مردم باشد، بیشتر دموکراتیک باشد، عمل ملی کردن عمیق‌تر و روشن‌تر به

سود توده‌ها خواهد بود، و بر عکس هر قدر بیشتر به استثمارگران داخلی متکی باشد، از ملی کردن، در عمل بیشتر در راه پروار کردن این استثمارگران و باز کردن میدان برای بهره‌کشی آن‌ها از مردم استفاده خواهد شد.

هنگامی که قدرت دولتی به دست توده‌های زحمتکش بیفتد، هنگامی که طبقه کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان دولت را به دست می‌گیرد، ملی کردن عبارت از سلب انقلابی مالکیت از طبقات استثمارگر، ایجاد مالکیت سوسیالیستی و تبدیل مؤسسات به ملک تمام خلق است. تنها با ملی کردن سوسیالیستی است که تضاد اساسی سرمایه‌داری یعنی تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی و سرمایه‌داری مالکیت از بین می‌رود. در آغاز، ملی کردن سوسیالیستی مربوط به وسایل عمده تولید و مالکیت‌های خصوصی سرمایه‌داری است و مالکیت‌های انفرادی کوچک و متوسط را در بر نمی‌گیرد. در عمل، طبق شرایط مختلف کشورها، جریان ملی کردن سوسیالیستی به اشکال مختلف می‌تواند صورت گیرد. مثلاً با باز خرید همراه باشد یا نه، کلیه اراضی زراعی را در بر گیرد یا نه، مؤسسات تولیدی کوچک و متوسط و مؤسسات خدمات کوچک و متوسط را شامل شود یا نه.

در عصر ما، عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، عصری که در آن نبرد برای رشد اقتصاد ملی و مستقل و مبارزه علیه مونوپل‌ها جای مهمی را اشغال می‌کند، مسئله ملی کردن حدت و فعلیت ویژه‌ای یافته است. در کشورهای سرمایه‌داری، چه پیشرفته و چه در حال رشد، این مسئله وابستگی کامل و جدایی‌ناپذیر با مجموعه عوامل مبارزه اجتماعی، با تأثیر توده‌ها در حکومت، با نبرد به خاطر دموکراسی و سوسیالیسم دارد. احزاب کمونیست، ملی کردن مؤسسات سرمایه‌داری را در رابطه با منافع اقتصاد ملی، در رابطه با پیکار به خاطر دموکراسی و سوسیالیسم مطرح می‌کنند، به آن از دیدگاه طبقاتی می‌نگرند و مبارزه برای ملی کردن را در کادر مبارزه برای شرکت زحمتکشان در امور کشوری، استقرار اصول دموکراتیک حکومتی، دفاع از منافع زحمتکشان و بهبود زندگی آنان و هموار کردن راه نیل به سوسیالیسم قرار می‌دهند. در کشورهای سرمایه‌داری همیشه دولت سعی می‌کند منابع

دولتی را در خدمت سرمایه‌داران و قبل از همه انحصارگران قرار دهد. در این کشورها دولت‌ها سعی می‌کنند دستاوردهای مردم را جهت ملی کردن، که نتیجه مبارزه‌ای شدید و طولانی بوده است، مسخ کنند و آن را از محتوای مترقی خود خالی سازند. نمونه آن را در صنایع نفت ایران و تسلط عملی همه‌جانبه کنسرسیوم در حکومت سابق بر آن و همچنین در برخی رشته‌های ملی شده اقتصادیات فرانسه یا انگلستان می‌بینیم.

از این تجربیات نباید نتیجه گرفت که ملی کردن بی‌فایده و اندیشه‌ای است کهنه، بلکه باید نتیجه گرفت که اولاً برای حفظ دستاوردها و تعمیق محتوای مترقی آن‌ها باید مبارزه کرد، و ثانیاً ملی کردن به خودی خود راه‌گذار به جامعه نوین نیست. در جهان سرمایه‌داری بخش‌های ملی شده به هدایت و اراده دولت سرمایه‌داری، در هر حال تحت‌الشعاع منافع عمومی سرمایه قرار دارد. در جامعه سرمایه‌داری مسئله ملی کردن به علاوه به مثابه رابطه و تناسب بین بخش خصوصی و بخش عمومی یا دولتی مطرح می‌شود. اکنون هیچ‌کس دیگر لزوم مداخله دولت را در امور اقتصادی منکر نمی‌شود، حتی انحصارگران نیز خود سرمایه‌گذاری‌های دولتی را در رشته‌های خاص، به ویژه آن‌ها که سودآوری فوری ندارند، یا در رشته‌های تحقیقاتی و غیره توصیه می‌کنند. آن‌ها که در رشته‌های دشوار و نیازمند سرمایه‌گذاری‌های عمومی به لزوم دخالت دولت اعتراف می‌کنند، وقتی صحبت بر سر مؤسسات پُر‌نفع می‌رسد می‌گویند دولت تاجر خوبی نیست.

ملی کردن مؤسسات در یک حکومت ملی و دموکراتیک به نوبه خود وسایل مالی لازم را برای اجرای یک برنامه اجتماعی مترقی و در راه بهروزی و رفاه مردم، برای اجرای یک سیاست ملی و برای رشد اقتصادی و در نتیجه برای تحکیم استقلال کشور فراهم می‌کند و امکان می‌دهد که همکاری‌های بین‌المللی وسیع مالی و بازرگانی و اقتصادی فارغ از تسلط سرمایه خارجی و وابستگی‌های نواستعماری، یعنی با تضمین استقلال ملی صورت پذیرد. به این جهت و در این شرایط است که ملی کردن شکل مدرن و شکل دموکراتیک رشد اقتصادی است.

۱۰۶ - مناسبات تولیدی و نیروهای مولده

نیروهای مولده عبارتند از وسایل کار، موضوع کار، علم و فن که به کمک آن‌ها نعم مادی تولید می‌شود و انسان‌ها که این وسایل را به کار می‌گیرند و با کمک تجربه خود در تولید و مهارت در کار، همه نعمت‌های موجود زندگی را تهیه می‌کنند.

در تمام مراحل تکامل جامعه، نیروی اساسی تولید، توده‌های زحمتکش بوده و هستند. آن‌ها نقش قاطع را در تکامل تولید ایفا می‌کنند. نیروهای مولده عنصر انقلابی تولیدند و رشد آن‌ها شالوده رشد و تحولات اجتماعی را تشکیل می‌دهد. نیروهای مولده بیانگر رابطه بین انسان از یک سو و اشیاء و قوای طبیعت از سوی دیگرند. بازده کار و تسلط انسان بر طبیعت به همان اندازه بیشتر است که نیروهای مولده رشد یافته باشد، یعنی وسایل تولید و ابزار کار کامل‌تر و همه‌جانبه‌تر باشد و تجربه و مهارت و سطح فرهنگی و علمی انسان‌ها بالاتر باشد. در جریان تولید، انسان‌ها وسایل و ابزار تولید را تکمیل می‌کنند، ماشین‌های جدیدی می‌آفرینند، از طبیعت بهتر و همه‌جانبه‌تر بهره می‌گیرند، بر نیروهای طبیعت مهار می‌زنند، شناسایی‌های فنی و علمی خود را کامل‌تر و غنی‌تر می‌کنند و به این ترتیب رشد مداوم نیروهای مولده را تأمین می‌کنند. علم با ترقیات شگرف و کشفیات بزرگ و انقلابی خود در همه زمینه‌ها، با تأثیر در شرایط اقلیمی و تسخیر کیهان و کشف منابع جدید انرژی و تسلط بر طبیعت، با تدوین شیوه‌های دقیق اداره امور اقتصادی و رهبری جامعه و غیره، بیش از پیش به یک عامل قاطع در زمینه افزایش نیروهای مولده تبدیل می‌گردد. رشد نیروهای مولده اساس تکامل تولید و شالوده تغییر عنصر دیگر تولید، یعنی مناسبات تولیدی است.

مناسبات تولیدی عبارت است از روابطی که بین انسان‌ها در جریان تولید، مبادله و توزیع نعم مادی مستقر می‌گردد و خود پایه و زیربنای اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد. ماهیت این مناسبات تولیدی است که سراسر نظام زندگی اجتماعی و ساخت درونی اجتماع را تعیین می‌کند. مسئله اساسی در بررسی

وضع مناسبات تولیدی عبارت از این است که وسایل تولید در اختیار و تملک کیست؟ آیا تعلق به همه جامعه دارد یا در مالکیت برخی اشخاص، گروه‌ها و طبقات است که از این تملک برای بهره‌کشی از سایر افراد، گروه‌ها و طبقات استفاده می‌کنند. به دیگر سخن، وضع مناسبات تولیدی به ما نشان می‌دهد که وسایل تولید، و در نتیجه نعم مادی که توسط انسان‌ها ایجاد می‌شود، چگونه بین افراد جامعه تقسیم می‌گردد.

درست همین انواع مناسبات تولیدی است که انواع صورت‌بندی‌ها یا فورم‌اسیون‌های اجتماعی - اقتصادی را به وجود می‌آورند. در جوامع برده‌داری و فئودالیسم و سرمایه‌داری، یعنی در جوامع منقسم به طبقات متخاصم، مناسبات تولیدی بر شالوده استثمار فرد از فرد، بر پایه تسلط و تابعیت استوار است. در سوسیالیسم، این مناسبات، همکاری رفیقانه، سود مشترک و کمک متقابل بین انسان‌هایی است که از هر گونه استثمار و ستم فارغ هستند.

مناسبات تولیدی و نیروهای مولده در وحدت دیالکتیکی قرار دارند. درجه تکامل مناسبات تولیدی را سطح رشد نیروهای مولده معین می‌کند و به نوبه خود مناسبات تولیدی در تکامل و رشد نیروهای مولده تأثیر می‌گذارد، آن را تُند یا کُند می‌کند. قانون اقتصادی عام در کلیه صورت‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی عبارت است از قانون تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده. نیروهای مولده فقط آن هنگام می‌توانند به طور کامل و بدون مانع رشد یابند که مناسبات تولیدی در جامعه با خصلت و وضع نیروهای مولده در مرحله معین تکامل آن مطابقت کند. در جریان تکامل جامعه، مناسبات مستقر شده تولیدی از تحولات و رشد نیروهای مولده عقب می‌مانند و در جوامع متضاد بالاخره در مرحله معینی تطابق اولیه خود را بر آن از دست می‌دهند، با خصلت نیروهای مولده در تضاد واقع می‌شوند و به قید و بندی در راه تکامل نیروهای مولده مبدل می‌گردند. در این موقع است که عصر انقلاب اجتماعی آغاز می‌گردد، انقلابی که تضاد را حل می‌کند و جامعه را به مرحله کیفی بالاتری ارتقا می‌دهد. برخورد بین نیروهای مولده رشد یابنده و بالنده با

مناسبات تولیدی کهنه و فرسوده، پایه اقتصادی انقلاب را تشکیل می‌دهد. در جامعه سوسیالیستی به علت فقدان طبقات متخاصم و منافع متضاد آنان، به علت وجود مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و از طریق رهبری علمی و طبق نقشه جامع، تضادهای ناشی از عقب ماندن مناسبات تولیدی از رشد نیروهای مولده به برخورد خصمانه و به انفجار نمی‌انجامد، بلکه با انجام رفرم‌های به موقع و تغییرات لازم و بهبود مداوم اداره امور اقتصادی و رهبری جامعه، روابط تولیدی با رشد نیروهای مولده تطبیق داده می‌شود.

شیوه تولید عبارت است از همین وحدت نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در هر دوران معین تاریخی. شیوه تولید بیانگر نحوه به دست آوردن وسایل زندگی بشری است، از خوراک و پوشاک گرفته تا منزل و سوخت و وسایل تولید و غیره که برای موجودیت نوع بشر و تکامل اجتماع ضرورت دارد. این مفهوم هم مناسبات بین انسان و اشیاء و نیروهای طبیعی را در بر می‌گیرد و هم مناسبات بین خود انسان‌ها را از نظر مالکیت بر وسایل تولید.

تحول و تغییر شیوه تولید، با رشد و تغییرات در نیروهای مولده آغاز می‌شود که به دنبال خود و طبق قانون تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای مولده، تغییر در مناسبات تولیدی را منجر می‌گردد. شیوه تولید شالوده هر نظام اجتماعی را تشکیل می‌دهد. تحول بنیادی یک جامعه به معنای تغییر شیوه تولید در مفهوم دیالکتیکی آن است که تمام زندگی اجتماع و اندیشه‌ها و نهادها و مؤسسات اجتماعی را به دنبال خود تغییر می‌دهد. بدین جهت است که تاریخ رشد جامعه در درجه اول تاریخ شیوه‌های تولیدی است که یکی جای دیگری را می‌گیرد و هر یک از آنها مرحله نو و عالی‌تری از تاریخ جامعه بشری را نشان می‌دهد.

۱۰۷ - میلیتاریسم (Militarisme)

عبارت است از سیاست دول سرمایه‌داری دایر به تحکیم و تقویت مداوم

نیروهای نظامی، استفاده از نیروی نظامی در امور سیاسی و تدارک جنگ‌های اشغال‌گرانه. میلیتاریسم در عمل منجر به استقرار سیطره ارتجاعی‌ترین و متجاوزترین عناصر سرمایه انحصاری بر حیات اجتماعی و سیاسی کشور می‌شود.

در زمینه تولید، میلیتاریستی کردن یا نظامی کردن آن به شکل ازدیاد تولید صنایع اسلحه‌سازی و به کار افتادن چرخ زرادخانه جنگی و رشته‌های مربوط به آن جلوه‌گر می‌شود و هم‌زمان با آن تولید صنعتی در رشته‌های دیگر به طور نسبی پایین می‌آید، و حتی گاه به طور مطلق نیز کاسته می‌شود. نتیجه مستقیم نظامی کردن اقتصاد، وخیم شدن وضع زحمتکشان است، زیرا اکثر منابع درآمدهای کشور به مصرف تسلیحات می‌رسد و برای مصارف عمرانی و اجتماعی مقدار کمتری باقی می‌ماند. به علاوه، بر مالیات‌ها افزوده می‌شود، دستمزد واقعی پایین می‌آید و از قدرت خرید کاسته می‌شود. محافل زمامدار سرمایه‌دار برای رفع تضادها و ادامه سیطره خویش به میلیتاریسم متوسل می‌شوند، ولی این سیاست خود موجب تشدید تضادها و ایجاد تضادهای جدید در بطن نظام سرمایه‌داری می‌شود. این سیاست هم‌زمان با سیطره انحصارها، تثبیت دول امپریالیستی علیه کشورهای سوسیالیستی و نهضت آزادی‌بخش ملی و زحمتکشان کشور خود و انعقاد پیمان‌های نظامی تجاوزکارانه و سرعت می‌یابد. سرمایه‌داری انحصاری دولتی میلیتاریسم را به طرز بی‌سابقه‌ای شدت می‌دهد و مصارف عظیم تسلیحاتی، وجود نیروهای نظامی بسیار زیاد و اختصاص بودجه‌های کلان به مخارج جنگی را موجب می‌گردد. میلیتاریسم که موجب افزایش ثروت گروه‌های خاصی از بورژوازی انحصاری می‌شود به خانه خرابی توده‌ها، تورم پول و گرانی می‌انجامد، و دورنمای یک جنگ جهان‌سوز با قربانی‌ها و نابودی‌های بی‌سابقه را در مقابل بشریت می‌گشاید. مبارزه زحمتکشان علیه میلیتاریسم، علیه مصارف جنگی، علیه نظامی کردن حیات سیاسی و اجتماعی، بخشی از مبارزه علیه انحصارها و به خاطر صلح، دموکراسی و سوسیالیسم است.

۱۰۸ - ناسیونالیسم (Nationalisme)

از واژه «ناسیون» به معنای ملت مشتق است و مفهوم ملی‌گری متعصب خصم سایر ملل را می‌رساند و نباید آن را با میهن‌پرستی و دفاع از حق حاکمیت ملی اشتباه کرد. در این مفهوم ناسیونالیسم یکی از اصول ایدئولوژی سیاست بورژوازی است. تظاهر آن برتر شمردن و والا دانستن همه خصایل و ویژگی‌های ملت خود و خوار دانستن و به سُخره گرفتن و دشمن انگاشتن سایر ملل است. ناسیونالیسم، که به خصومت بین خلق‌ها دامن می‌زند، در جریان پیدایش ملت در جامعه بورژوازی پدید شد و وابسته به رشد سرمایه‌داری است. این ایدئولوژی و سیاست در دوران اعتلای سرمایه‌داری و مبارزه علیه فئودالیسم نقش مرفقی بازی کرده و در ایجاد آگاهی ملی و تشکیل دولت ملی مؤثر بوده است. ناسیونالیسم، که بیانگر مناسبات بین ملل در دوران سرمایه‌داری است به دو شکل تظاهر می‌کند: اول نزد ملت حاکم، به شکل شوینیسیم ملت بزرگ که مظاهر آن تفاخر و برتر دانستن خود و لگدمال کردن حقوق و منافع دیگران و تمایل به تحلیل بردن دیگران در خود است؛ دوم، نزد ملت محکوم، به شکل ناسیونالیسم محلی که تظاهر آن عدم اعتماد به دیگران، در خود فرو رفتن ملی و تمایل به انزوا و جدایی است.

مبلغان بورژوازی و رفرمیست‌ها با سفسطه پیرامون «منافع عمومی ملت» و تحریک ناسیونالیسم، با اشاعه تعصبات ملی و احساسات برتری‌جویانه یا انزواطلبانه و کینه‌توزانه سعی می‌کنند آگاهی طبقاتی زحمتکشان را تخدیر کنند، در نهضت کارگری جدایی بیفکنند، و جنگ‌های استعماری و استیلاگرانه را توجیه کنند. ناسیونالیسم با مصالح زحمتکشان و با منافع واقعی ملی سازگار نیست.

برخورد کمونیست‌ها با ناسیونالیسم برخورداردی تاریخی، مشخص و منطقی است. مارکسیست - لنینیست‌ها ناسیونالیسم ملت حاکم را که بر سلطه یک ملت بر ملت دیگر صحه می‌گذارد قاطعانه طرد می‌کنند و آن را ارتجاعی می‌شمردند، و از ناسیونالیسم ملت اسیر به آن معنا که دارای محتوای

ضد امپریالیستی، دارای مضمون خلقی، دموکراتیک و مترقی است، بدان معنا که خواستار آزادی و حاکمیت و رشد ملی مستقلانه است، حمایت می‌کند. به عبارت دیگر، در عصر امپریالیسم و نبردهای ضد استعماری، در مرحله معینی از رشد و توضیح نهضت آزادی‌بخش ملی، کمونیست‌ها از نظر تاریخی موجه می‌شمرند و وظیفه خود می‌دانند که از آن جنبه از ناسیونالیسم ملت‌اسیر و محکوم که علیه امپریالیسم متوجه است پشتیبانی کنند، زیرا که در این مرحله مشخص، ناسیونالیسم دارای محتوای دموکراتیک عمومی، دارای ماهیت ضد امپریالیستی، و هدف آن کسب استقلال سیاسی و اقتصادی است.

استثمارگران و مرتجعان به سوی آشتی و اتفاق با امپریالیست‌ها گرایش دارند و می‌کوشند سرانجام ناسیونالیسم را در کوره راه خدمت به سرمایه‌داری و استثمار زحمتکشان خودی بیندازند. کمونیست‌ها با این جنبه ناسیونالیسم مبارزه می‌کنند.

در جامعه سوسیالیستی، هنگامی که برابری واقعی حقوق بین ملل برقرار شود، زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی ناسیونالیسم نیز از بین می‌رود، اگر چه مظاهری از آن به صورت بقایای نظام کهنه سرمایه‌داری در آگاهی و رفتار برخی افراد باقی می‌ماند، زیرا که سحر ناسیونالیسم سخت‌جان و دیرپاست. مارکسیسم - لنینیسم در برابر ناسیونالیسم، اصل انترناسیونالیسم پرولتری را قرار می‌دهد. هدف غایی زحمتکشان یعنی الغای استثمار و ایجاد جامعه کمونیستی تنها از راه اتحاد زحمتکشان همه ملل و اجرای سیاست و ایدئولوژی انترناسیونالیسم پرولتری امکان‌پذیر است.

در حال حاضر همان طور که در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب برادر گفته می‌شود:

«امپریالیسم با تشویق ناسیونالیسم ارتجاعی در کشورهای رشد یابنده، اصطکاک‌ها ایجاد می‌کند و بین آن‌ها نفاق می‌افکند و به شدت می‌کوشد بیش از پیش لبه این ناسیونالیسم را علیه سوسیالیسم و کمونیسم متوجه کند، و از این راه نیروهای ملی و مترقی و انقلابیون را در این کشورها منشعب و پراکنده کند،

و می‌کوشد مبارزان میهن‌پرست را از بهترین دوستان خود، یعنی از کشورهای سوسیالیستی و جنبش انقلابی کارگری در کشورهای سرمایه‌داری جدا و منفرد کند.»

ناسیونالیسم شکل اندیویدوآلیسم و خودپرستی جمعی متعلق به بورژوازی و خرده‌بورژوازی است، انباشته از غرور بی‌جان نسبت به خود و نفرت بی‌خردانه نسبت به دیگران است.

انترناسیونالیسم بر روحیه کُلکتیویسم، پیوند و همبستگی پرولتاریا متکی است و حفظ منافع ملت را در چارچوب منافع ملل دیگر در نظر می‌گیرد. کمونیست‌ها در عین انترناسیونالیست بودن میهن‌پرستان واقعی هستند. آن‌ها به خلق کشور خود، به میهن خود، به افتخارات واقعی آن در فرهنگ و علم و هنر عشق می‌ورزند. تمام زندگی و مبارزه آن‌ها وقف سعادت، رفاه و ترقی مادی و معنوی مردم زحمتکش میهن‌شان است. میهن‌پرستی کمونیست‌ها تا پای جان و به قیمت خون ثابت شده است. این میهن‌پرستی از ناسیونالیسم، از کین نسبت به ملل دیگر، از غرور درباره زورگویی‌ها و کشورگشایی‌های گذشته و ملت خود بیگانه است. کمونیست‌ها خواستار تأمین حق حاکمیت خلق‌های داخل میهن خود و مدافع تمامیت و استقلال کشور خود هستند. آن‌ها مبلّغ پرشور میهن‌پرستی و بشردوستی راستین هستند.

۱۰۹ - نواستعمار (Neocolonialisme)

در دوران تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم، در مقابل نهضت جوشان رهایی‌بخش ملی و مبارزه پرشور استقلال‌طلبی، در شرایط ایجاد و تحکیم اردوگاه سوسیالیستی و نفوذ روزافزون اندیشه‌های سوسیالیسم در سراسر جهان، در حالی که سوسیالیسم به عامل تعیین‌کننده در جهان تبدیل می‌شود، دیگر برای امپریالیست‌ها امکان ندارد که مثل گذشته سرزمین‌های غیر را

استعمار کنند، یعنی سیادت مطلق و آشکار سیاسی و اقتصادی و نظامی خود را بر آن‌ها مستقر سازند.

امپریالیست‌ها برای اجرای نقشه‌های سوق‌الجیشی سیادت بر جهان و حفظ و بسط نفوذ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی خود ناچار به شیوه‌های دیگری عمل می‌کنند، اسلوب‌های تازه‌ای به کار می‌برند تا به مقاصد خود دست یابند. این مقاصد ماهیتاً استعماری هستند، ولی شیوه‌های نیل به آن جدید است و با استعمار کلاسیک در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تفاوت دارد. از این جهت هم آن را استعمار نو می‌خوانند. این شیوه‌های نو و اسلوب‌های تازه امپریالیست‌ها چیست؟

عمده‌ترین آن‌ها فهرست‌وار از این قرار است:

۱ - حاکم کردن گروه‌های محلی دست‌نشانده خود که به حالات مختلف و در درجات گوناگون از سیاست امپریالیست‌ها پیروی می‌کنند، با توسل به توطئه، کودتا، ترور و نظایر آن.

۲ - در دست گرفتن اهرم‌های اساسی در صنعت، تجارت و کشاورزی به وسیله سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و مختلط، تسلط از راه صدور سرمایه، دادن قرضه، سیاست به اصطلاح کمک، و همچنین فشار اقتصادی و تطمیع محافل حاکم.

۳ - تحمیل بازرگانی خارجی غیر مساوی با مبادله نابرابر که ماهیتاً مانع رشد اقتصادی شده، کشور را در حالت بازار فروش محصولات ساخته شده به قیمت انحصاری و تهیه مواد خام ارزان قیمت نگاه می‌دارد.

۴ - تشکیل بانک‌ها و کُنسرن‌ها و دیگر مؤسسات اقتصادی که دولتی در داخل دولت می‌شوند و نبض اقتصادی کشور را در دست می‌گیرند، این شرکت‌های چندملیتی، وسایل استعمار نوین جهانی توسط چندین کشور امپریالیستی هستند.

۵ - تحمیل قراردادهای نامساوی و با شرایط سنگین و اسارت بار اعم از سیاسی، نظامی و اقتصادی.

۶ - کشاندن به پیمان‌های نظامی دو جانبه یا منطقه‌ای

۷ - استفاده از مؤسسات به اصطلاح فرهنگی و مطبوعاتی و خیریه و تعاون و نظیر آن‌ها برای دسته‌بندی‌ها و سوء استفاده سیاسی در گروه‌های هیئت حاکمه از یک سو، و برای نفوذ ایدئولوژیکی در جامعه و اشاعه نظریات تخطئه‌کننده دموکراسی و استقلال و سوسیالیسم از سوی دیگر.

۸ - کوشش در راه جلب بورژوازی ملی و ذی‌نفع ساختن آن در سرمایه‌گذاری‌های مشترک و جلب برخی قشرهای دیگر به منظور بسط تکیه‌گاه اجتماعی خود.

۹ - استفاده از نفاق و دودستگی و ایجاد برخوردهای مصنوعی و تفرقه‌افکنی بین نیروهای رهایی‌بخش ملی و مترقی.

۱۰ - استفاده از آنتی‌کمونیسم به اشکال گوناگون راست و «چپ» آن.

با توسل به این شیوه‌ها و نظایر آن، کشورهای بزرگ امپریالیستی بسیاری ممالک دیگر را به ویژه در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین وابسته به خود نگاه می‌دارند، اگرچه در آن‌ها حکومت‌های محلی، ارتش، دولت و مجلس محلی وجود دارد و در ظاهر نوعی استقلال سیاسی صورتی حفظ می‌شود. در به کار بردن این اشکال نفوذ و سلطه، به ویژه ایالات متحد آمریکا به علت قدرت اقتصادی و سیاسی خود مقام اول را حایز است. امپریالیسم آمریکا امروز استعمارگر عمده بین‌المللی خلق‌هاست. سه چهارم کلیه سودهای ناشی از صدور سرمایه‌های انحصاری به همه کشورهای سرمایه‌داری، به جیب شرکت‌های آمریکایی می‌رود. امپریالیسم آمریکا به میراث‌خوار عمده سیستم مستعمراتی امپریالیستی بدل شده است. در عین حال، ایالات متحد آمریکا ژاندارم بین‌المللی معاصر است، زیرا که نقش قاطع و رهبری‌کننده را در مقابل جنبش‌های مترقی و استقلال‌جو به عهده دارد و مرکز اساسی استعمار جدید است.

در این شرایط روشن است که مبارزه علیه استعمار با مبارزه علیه استعمار کلاسیک به پایان نمی‌رسد. استقلال سیاسی با این که گامی به جلو است ولی اگر تحکیم نشود، با استقلال اقتصادی توأم نباشد، به هیچ وجه برای جوابگویی به نیاز جامعه و خواست مردم کافی نیست. به همین جهت پیکار برای تحکیم

استقلال سیاسی و کسب استقلال اقتصادی و از بین بردن هرگونه وابستگی به امپریالیسم باید همچنان ادامه یابد. هدف مبارزان در این پیکار باید روشن و صریح متوجه امپریالیسم جهانی و انحصارهای امپریالیستی و شیوه‌های استعمار نو و کهنه باشد. همچنین باید دوست و متحد یعنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری کشورهای پیش‌افتاده سرمایه‌داری به درستی تمیز داده شود. این مبارزه‌ای است که در عصر ما در وسعت و در عمق بسط می‌یابد و پس از حل مسائل سیاسی، متدرجاً به مسائل اقتصادی و اجتماعی حادّ می‌پردازد و ریشه‌ای و پی‌گیرتر می‌شود. هدف همه نیروهای اصیل ملی و مترقی، و در رأس آن‌ها طبقه کارگر و حزب وی در مبارزه برضد امپریالیسم و استعمار نوین عبارت است از:

۱ - محو کلیه بقایای استعمار و استعمار نوین، ریشه‌کن ساختن تسلط امپریالیسم، طرد انحصارهای خارجی و تحکیم اقتصاد مستقل، سالم و همه‌جانبه رشدیافته ملی.

۲ - الغای نظامات و بقایای فئودالی، انجام اصلاحات اساسی ارضی با شرکت همه دهقانان و به نفع همه دهقانان و حل مسئله ارضی همراه با ایجاد اقتصاد کشاورزی شکوفان.

۳ - تعقیب سیاست خارجی صلح‌جویانه و ضد امپریالیستی.

۴ - تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی و استقرار حقوق و آزادی‌های دموکراتیک به نحوی که سرنوشت کشور را به دست توده‌های مردم بسپارد.

۵ - تأمین رفاه و ترقی و عدالت اجتماعی.

۱۱۰ - وضع انقلابی

تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، مبانی اقتصادی، یعنی شرایط مادی انقلاب را فراهم می‌آورد و در مرحله معینی ضرورت انقلاب اجتماعی را مطرح می‌سازد.

فراهم آمدن شرایط مادی انقلاب برای انقلاب کافی نیست. برای انقلاب اجتماعی علاوه بر شرایط مادی، تغییرات عینی معین دیگری که شرایط عینی اصطلاح می‌شود ضرورت دارد، و به قول لنین «مجموعه این تغییرات عینی، وضع انقلابی نامیده می‌شود.»

لنین برای وضع انقلابی سه علامت عمده می‌شمارد:

۱ - بحران ملی عمومی که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران را در بر می‌گیرد، بدین معنا که نه فقط استثمارشوندگان، «پایینی‌ها»، نخواهند به شیوه گذشته زندگی کنند، بلکه استثمارگران، «بالایی‌ها»، هم نتوانند به شیوه گذشته حکومت نمایند.

۲ - تشدید فوق‌العاده فقر و نیاز توده‌های زحمتکش.

۳ - تشدید قابل ملاحظه فعالیت توده‌های زحمتکش به نحوی که هم در نتیجه بحران عمومی و هم در نتیجه اقدامات خود هیئت حاکمه بیش از پیش به مبارزه تاریخی مستقل جلب می‌شوند.

اوضاع بین‌المللی، به خصوص وجود اردوگاه سوسیالیسم در شرایط کنونی، انقلاب یا بحران‌های انقلابی در کشورهای امپریالیستی، انقلاب در کشورهای همجوار، جنگ و نیز بحران‌های ناشی از ستم ملی و تبعیض نژادی و غیره، به مثابه عوامل عینی می‌توانند در پیدایش وضع انقلابی مؤثر باشند.

وضع انقلابی ناشی از تغییرات عینی و بر حسب شرایط تاریخی در کشورهای مختلف می‌تواند به شکل‌های گوناگون بروز کند، و در این یا آن کشور، در این یا آن زمان معین، این یا آن عامل عینی در پیدایش وضع انقلابی نقش کمتر یا بیشتری داشته باشد.

آنچه مهم است این است که انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست و وضع انقلابی معلول دگرگونی‌های عینی معین در زندگی اجتماعی است، و این دگرگونی‌ها به قول لنین «نه فقط به اراده افراد و گروه‌ها و احزاب جداگانه، بلکه حتی به اراده طبقات جداگانه نیز بستگی ندارد.»

انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست، ولی از هر وضع انقلابی، انقلاب پدید نمی‌آید. برای این که امکان تحول انقلابی به تحقق پیوندد، عامل ذهنی

نیز ضرورت دارد. به قول لنین:

«انقلاب مولود هر وضع انقلابی نیست، بلکه مولود وضعی است که در آن به تغییرات پیش گفته، دگرگونی ذهنی، یعنی توانایی طبقه انقلابی به اقدامات توده‌ای به حد کافی نیرومندی اضافه شود که بتواند دولت کهنه را که هیچ‌گاه حتی در دوران بحران‌ها نیز اگر آن را نیندازند، نمی‌افتد، در هم شکند (یا متزلزل سازد).» ■

فهرست مضامین و اثره‌ها

شماره صفحه

مدخل

۱- مباحث مربوط به حزب طبقه کارگر

حزب	۱۰۰
مارکسیسم - لنینیسم	۱۸۸
انترناسیونالیسم پرولتری	۴۶
استراتژی و تاکتیک	۱۸
سانترالیسم دموکراتیک	۱۲۴
انضباط حزبی و دموکراسی حزبی	۵۰
مراغه نامه (۴۷م)	۹۵
کنگره (۴۷م)	۹۵
کنفرانس (۴۷م)	۹۷
پلنوم (۴۷م)	۹۷
رهبری (۴۷م)	۹۹
پروپاگاندا و آرتیسیون	۸۰
انترناسیونال اول، دوم و سوم	۴۰
اشکال مبارزه	۲۳
مبارزه طبقاتی	۱۹۵
مبارزه حزبی	۱۹۳
پرولتاریا	۷۹
انقلاب	۵۱
دیکتاتوری پرولتاریا	۱۱۱
جهان بینی	۹۲
ایدئولوژی	۶۳
تئوری	۸۳
مانیفست	۱۹۲
انتقاد و انتقاد از خود (۴۷م)	۹۸

۲- مقولات اساسی علم اجتماع و تاریخ

فورماسیون اجتماعی - اقتصادی	۱۶۴
کمون اولیه	۱۷۷
برده‌داری	۶۷
فتودالیسم	۱۶۷

۱۲۷.....	سرمايه‌دارى
۳۲.....	امپرياليسم
۱۳۶.....	سوسياليسم
۱۷۹.....	كمونيسم
۷۶.....	پايه و روبنا
۱۵۶.....	طبقه
۱۹۵.....	مبارزه طبقاتى
۶۹.....	بورژوازى
۷۹.....	پرولتاريا
۱۰۹.....	دولت
۵۱.....	انقلاب
۲۱۸.....	وضع انقلابى
۱۱۱.....	ديكتاتورى پرولتاريا
۸۷.....	جنگ
۱۴۸.....	شخصيت، نقش و كيش آن
۲۰۱.....	ملت و مسئله مى
۱۵۱.....	شوينيسم، كسموپوليتيسم، ميهن پرستى
۲۱۳.....	ناسيوناليسم
۱۹۹.....	مسئله ارضى
۱۱۹.....	رفرم ارضى
۱۰۳.....	خرده‌بورژوازى

۳- مباحث اجتماعى كنونى

۱۴۱.....	سه جريان عمده ضد امپرياليسى
۸۴.....	جنبش آزادى‌بخش و همزيستى مسالمت‌آمیز
۱۷۴.....	كشورهاي فقير - كشورهاي غنى
۱۴۰.....	سه دنيا
۲۰.....	استعمار
۲۱۵.....	نواستعمار
۱۶.....	استثمار
۱۰۷.....	دموكراسى
۲۰۵.....	ملى كردن
۷۲.....	پارلمان و مبارزه پارلمانى
۱۴۷.....	سيستم انتخاباتى
۱۳۱.....	سطح زندگى
۵۴.....	انقلاب فرهنگى
۹۳.....	اعتصابات، تظاهرات، ميٿينگ، شعار (۴۶م)

۴- مطالب تاریخی

۴۰	انترناسیونال اوّل، دوّم و سوّم
۵۷	انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر
۶۱	انکیزیسیون
۱۳	اتحاد مقدس
۶۵	بایکوت
۶۸	بلانکیسم
۱۷۱	کاپیتولاسیون
۸۲	تحت الحماہ
۱۱۴	دیوار چین
۹۱	جنگ سرد
۱۵۱	شمشیر داموکلس
۱۹۰	مک کارتیسیم
۱۲۶	ستون پنجم

۵- چند اصطلاح سیاسی

۱۰	آپارتاید
۱۱	اپوزیسیون
۱۲	آپولیتیسیم
۲۵	افکار عمومی
۱۴	ارتجاع
۱۵	آریستوکراسی
۳۰	الیگارشی
۳۶	امتیاز
۶۵	بایکوت
۶۸	بلانکیسم
۸۲	تحت الحماہ
۹۱	جنگ سرد
۱۱۴	دیوار چین
۱۲۳	ژئوپلیٹیک
۱۲۶	ستون پنجم
۱۴۵	سیاست
۱۵۱	شمشیر داموکلس
۱۸۵	لومپن پرولتاریا
۱۹۰	مک کارتیسیم
۱۹۱	ماکیاولیسیم
۱۹۱	مالتوسیانیسم

سوسیالیسم واقعاً موجود..... ۱۴۰

۶- جریانات و مفاهیم سیاسی و ایده‌ای

۹	ابژکتیویسم.....
۳۸	اندویدوالیسم.....
۳۷	آنارشیزم.....
۶۲	اومانیزم.....
۳۰	الیگارشی.....
۱۵۶	آنتی سمیتیزم (۸۸م).....
۶۵	برابری.....
۷۵	پاسیفیزم.....
۹۲	جهان بینی.....
۱۰۴	دگماتیزم.....
۱۰۵	دماگوژی.....
۱۰۷	دموکراسی.....
۱۱۵	رادیکالیسم.....
۱۱۵	راسیسم.....
۱۱۷	رفرم و رفرمیسم.....
۱۲۰	رویزیونیسم.....
۱۳۳	سکتاریسم.....
۱۳۴	سندیکا.....
۱۴۵	سیاست.....
۱۵۱	شوینیزم، کسموپولیتیزم، میهن پرستی.....
۱۵۴	صهیونیسم.....
۱۶۱	فاشیزم.....
۱۶۵	فرهنگ.....
۱۸۷	لیبرالیسم.....
۲۱۱	میلیتاریسم.....
۱۶۳	نازیسم (۸۰م).....
۲۱۳	ناسیونالیسم.....
۶۸	بلاکیزم.....
۱۹۱	ماکیاولیسم.....
۱۹۱	مالتوسیانیسم.....

۷- چند واژه اقتصادی

۲۷	اقتصاد سیاسی.....
۲۱۱	شیوه تولید (۱۰۶م).....

۲۰۹.....	مناسبات تولیدی.....
۲۰۹.....	نیروی مولده (م ۱۰۶).....
۱۶۴.....	فورماسیون اجتماعی - اقتصادی.....
۱۳۱.....	سطح زندگی.....
۲۰۵.....	ملی کردن.....
۲۱.....	متروپل، مستعمره (م ۱۱).....
۳۶.....	امتیاز.....
۸۲.....	تحت الحمايه.....
۱۷۱.....	کاپیتولاسیون.....
۷۱.....	کمپرادور (م ۳۳).....
۱۶۵.....	فارمر.....
۱۷۳.....	کارگر کشاورزی.....
۱۸۴.....	لاتیفوندیست.....
۱۸۴.....	کولاک.....
۱۶.....	استثمار.....
۹۳.....	چندملیتی‌ها.....